

یا فتم در شمش موضع قول تعالی ۰ و یثقت صدور قوم مؤمنین ۰ و شفا و لما فی الصدور ۰ و یخرج من بطوننا شراب
 خلعت الوانہ فیہ شفا للناس ۰ و تنزل من القرآن ما ہو شفا و رحمة للؤمنین ۰ و اذا مرضت فهو یشفین ۰ و نقل سید
 اسنواج سے و شفا و الیس نوشتہم این آیات را و حل کردیم آب و بنو شامیدم او را آن آب را پس شفا یافت فی الحال
 گویند کہ بند از پاسے او کشادہ شد کہ فی السواہب اللدینہ و قاضی بیضاوی سے نیز توضیح کریدہ و تنزل من القرآن
 ما ہو شفا و رحمة للؤمنین ۰ اشارت آیات شفا کردہ و سعد جلی در حاشیہ آیات مذکورہ را تفسیر نمودہ و حکایت
 اسناد ابو القاسم قشیرے را نقل کردہ است و روایت سے حق سبحانہ را در متا صفا ذکر کردہ و قرأت آیات مذکورہ
 بر مریض و کتابت آنها را در ظرف چینی و شستن آنها را آب و نوشانیدن بر بیمار آورده و از شیخ تاج الدین سبکی
 نقل کردہ است کہ گنت دیدم بسیار سے از شامخ را کہ می نوشتند این آیات را براسے بیمار طلب عافیت را و
 کاتب حروف از شیخ عبد الوہاب ترقی کے قدس سرہ نیز این عمل را براسے بیمار ان مشاہدہ نمودہ است و کی زیویا

چشم زخم آنست کہ از ابو عبد اللہ بنا سے مرویست کہ گفت در سفر یوم بر شتر خوب سوار و در میان ہریان شہ
 غروب بود چشمم زخم زدن بر ہر چہ نظر اسخسان انداختہ تلف شد سے سے جو عبد اللہ بنا سے را گفت شہ خود را

از شراؤ کہ از بنا سے گفت اورا بر شتر من قدرتی نیست عاین را این خبر معلوم شد کہ میدان شد تا بنا سے
 از منزل غائب شدہ منزل سے آمد و در شتر و سنے کہ در شتر مضطرب شد و بنفتاد چون شکل از برج بر کند چون

بنا سے آمد اورا خبر کرد کہ عاین شتر ترا چشم زد گفت مرا بر و برید بیا چون عاین را بدیدہ گفت بسم اللہ حسین
 و شجر یا بس و شہاب قابس ر درت عین الدین علیہ و علیٰ احب الناس الیہ فارح البصر ال تری من نور خروج

البصر من بقلب لہیک البصر خاسا و جویر خربت حدیقا ہا بن التاویہ لا یأس بہا چون بنا سے این دعا بخواند در زمان
 حیثمان مرد بیرون آمد و ز محل خود و شتر تندرست بر فاست بدانکہ اصابت با عین و تاثیر چشم زخم ام سے

نابت و محقق است نزد جمہور علما از اہل حق و حدیث اعمین عن حجت آنست کہ دیدہ جمانہ عند نماز اہل الخزان
 من یجد و حد و ہم ترا منکرند چہ ہر چہ محال بنود و نزد عقل جائز باشد و تیر صاوت بدان خبر دادہ را جب است

اعتقاد آن چنانچہ سائر امور انامورا آخرت و مراد تاثیر آن منہ سے است کہ نہ سلفہ ارادہ نمایند از تر و عقاب
 بلکہ مراد سبب عادی است کہ حق سبحانہ و تعالیٰ نظر عائن را سبب ختمہ در روز عین را بدیدہ بود و در اسیدہ بہت

و تاثیر و ترتب ضرر اادت و خلق اوست تعالیٰ چنانچہ در سائر باب عاویہ و غیرہ در سند کوفیت و ابنت
 کہ چگونہ است و نقل کردہ انما بعضی از اہل جماعہ کہ این حضرت را بہتہ اند کہ شست ہر گاہ کہ لظاہر چہست و چہ

استحسان حرارتے یا احساس کہ نہ از چشم من بر آید و بعضی گفتہ اند کہ چشم عاویہ چون یہ شست آرد
 متصل گرد و بمعیون کہ باعث ہانک یافتہ و مثل زہر سے کہ را انما این خبر در حدیث و از بس سے است

نظر نیز زہر می رسد و بچند بر مثال نیز چیز سے از جانب عاویہ تباب یہ بودہ و انکہ در کتب قدیمہ و جدیدہ
 کند در میان بنو ہرسد و کہ در وقتہ و اگر نوع در میان بودہ است در حدیث و تفسیر و غیرہ

و اگر سیر سخت و قوسے و د تواند کہ ہم بجانب و سے برگرد و بر شتر یہ سوس و دیگر شہ
 و الام باین دعا علاج فرمود سے بود او در روایت میدیدہ بہت رسول خدا صلی علیہ و آلیہ و سلم

علیقل کسیکه مرعین شود از شما باید که بگوید زمین و آسمان را برپا کند الله الله فی السماء والارض و الله اعلم
 والارض کما تمسک فی السماء فاجعل جنتک فی الارض و خذ لنا من نبات ربنا لطیفین انزل من السماء
 وشفاء من شفائک علی هذا الوجه چون این دعا را بخواند فیسرا باذن الله کس به شود باذن خدا و در صحیح
 ثابت است که جبریل علیه السلام آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت خردی داشت جبریل گفت
 علیه السلام لبسم الله ارقیک من کل داء و یزیک و من کل نفس ینس و انزلت فی ذلک یعنی مراد اینجا صبر جواز و
 کریم که لا وقتیه الا فی عین او حتمه مراد آنست که لا رقیه اوست و انفع منما فی ذلک یعنی مراد اینجا صبر جواز و
 شریعت رقیه نیست در عین و نه زیرا که رقیه در بیمه امراض و الامم مشروع و سندن است و در خصوص امراض
 دیگر غیر عین و حتمه نرآمده است چنانچه در صحیح و معتدل و در دونه ان در مثال آن بلکه مراد آنست که درین صحیح
 ابلی و انفع است از دیگر امراض و این در پیوسته مانده که آنچه سابقا روایت کرده نفس و حتمه و نه است و چون
 مراد نفس عین است و حتمه و نه زودیک هم اند و در معنی یک چیز اند مال سفر رقیه در عین و حتمه باشد پس
 و نیز در صحیح و معتدل و در دونه ان در مثال آن بلکه مراد آنست که درین صحیح
 قرآن است و مثلی بر معانی آن چنانچه در محل آن بیان کرده اند و حدیث ابی سینه خذ رسد در صحیح مسلم ثابت است
 که جمیع از صحابه در سفر قوسه را از اسب با و ضعیف شدند ایشان ضیافت نکردند تا گاه بزرگ ایشان را از اسب
 بگریزان ایشان از ان لغز یعنی از اسب جمع صواب و در قرآن مجاهد است از سه تا و از ده رقیه خواسته گفتند چون ما ضیافت
 نکردید ما شمار رقیه کنیم تا ما را اجیرست نمکونه و بزرگ کله گوشت فرار دادند و در روایت آمده که مجموع سی گوشت
 بود علی انرا بخورد برقت و برود و سه فاخته کتاب فدا در ساعت نیکو شد چون پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 آمدند و او از ان حال خبر کردند ایشان پس بپرسیدند فاخته فرمود که ترا سلام کرد که فاخته کتاب رقیه است نیز
 گردید گوشتها از ران قسمت کنند بر این ران ریشیه و سید این قوس تاکید و بالذات است در بودن و سه جلال
 لطیف و در سه آند و بخندید آن حدیث است علیه و آله و سلم و ازین حدیث معلوم شود که گرفتن اجرت
 بود شتر طاعت بر رقیه جائز است از آنچه در صحیح و معتدل و در دونه ان در مثال آن بلکه مراد آنست که درین صحیح
 از حدیث ثابت است زود که گشت بوی که اندر سه دو که برود سه خردی شاد و بود و سه از حراج و سه می خورد
 ریس آن در چیز است و در ان بجز پس گفت آن ضایع سید و سه ازین چیز از کجا بود فرمود
 چیست گفت کمانت کرده بود در پی حیدر سانی و بود در اعلام کمانت و لیکن خدایا که درم باوسه الان
 ملاقات کرد در او را در چیز است در اجرت آن و از در وقت خواب و درم پس در آورد سه دست خود را در خلق
 خود و شاد و در ریشیه و سه بوی که در حسب بنزله این بد بود در گردیدن از حدیث صحیح و معتدل و در دونه ان در مثال آن بلکه مراد آنست که درین صحیح
 ریس است و در ان مشهور است که در ان سید و سه و از و سلم نیز میگذارد عقرب را در گشت صحیح و معتدل و در دونه ان در مثال آن بلکه مراد آنست که درین صحیح
 بد بود در ان بیرون آمد از ریشیه در ریشیه و سه و از و سلم نیز میگذارد عقرب را در گشت صحیح و معتدل و در دونه ان در مثال آن بلکه مراد آنست که درین صحیح
 پیغمبر را و سه پیغمبر را بعد از ان حضرت در ان ریشیه و سه و از و سلم نیز میگذارد عقرب را در گشت صحیح و معتدل و در دونه ان در مثال آن بلکه مراد آنست که درین صحیح
 بخوانند تا در ان سه دو سکنی ان او از ان وقت به ان قدر و است گفت و حل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

در صحیح مسلم

علیه وآله وسلم وانا عند حفصه فقال لا اله الا انت وانا اعلم ان علمتها الكتابه وراى بر من رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ومن نزد حفصه بود پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا تعلیم نمکنی این را یعنی حفصه را افسون نمک را چنانکه تعلیم کرده بود و او خط و کتابت را قایلها این زن بحفصه تعلیم کتابت کرده بود و ازین حدیث معلوم شود که تعلیم کتابت برنسا را کرده نیست و بعضی گفته اند که این از خصایص ازواج مطهره است بجز کسستن کا حد من النساء و خیر العالمین الکتابه محمول برنسا سے عامه است از جهت خوف ابتلا و افتنان برینها و نمک ریشهاست که بر پهلوی ظاهر میشود و بنجابت مومست در بعضی جاها **و ریشها** میکند شفا بنبت عبد الله و نسا در که رقیه میکرد این ریح را چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هجرت کرد نزد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله من در جا بیخاک است **و ریشها** روم **و ریشها** من کنم پس عرض کرد و گفت بسم الله صلت حتى تعود من افواها و لا تضر احد الا ظلمت الباس رب الناس من دعا بر وجهه فانه من الله و انزل الله حاك كانه كبرك ثم حادق و بر ریش طلا کند اما در سایر جراحات و قروح عاقله روایت میکنند که آن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم از او ایستگی خاک کند علیه وآله وسلم اذا اشتكى الانسان وكان في مكان ما صبغ بكنه او وضع سفیان مسبا بته علی الارض ثم رفعها ثم قال چون شکایت میکرد آنانی یعنی پدید میشد و شکایت گاه بی معنی در و شکم آید یا سه بود یا کنس ریشها یا جراته اشارت میکرد بانگشت مبارک خوب بچین و سفیان نوسه که را و سه این حدیث است برای نمودن کیفیت این اشارت بنهاد انگشت سبابه خود را بر زمین پست بر داشت انگشت راست را سفیان پست گرفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا را بسم الله شریقه انما بر لفة بعضنا لشفی سقیمنا **و ریشها** این علاج است سهل و آسان و نافع مرکب از **و ریشها** سر و خشک است و محففت طریقت قروح و جراحات علی الخموس در بناد و حاره که سیما تراب زمین مدینه که برکتی خاص و تانیته سے مخصوص در آن مناده اند و سابقا در باب از کار ظاهر درین حدیث کرده ایم فتذکره کسی آمد و گفت یا رسول الله برین روایت عظیم است و زایل است من تا این زمان باقی است فرموده دست بر موضع الم بندوسه بار بگو بسم الله شریقه انما بر لفة بعضنا لشفی سقیمنا **و ریشها** من سخر ما احدا فرود را هم صاحب و در آن میفرموده **و ریشها** یا اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلف لى خیر منها بعد از قول انا الله و انا الیه راجعون با استعجالے اور ابدان و اجزایه که راست کنند چون او سلمه که زوج او ان مالمو منین ام سلمه است نیت کرد و بنجابت مرد سے بنک و حوش معامله بود و بزرگ بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ام سلمه را این زمانه شمس فرمود و در بخواندن فرمود و گفت بکر که بین و مادر سعیه است بخواندن تعالی جبرئیل ان او بهتر از ان کرد داشت بسم الله گفت یا رسول الله بر ترا بوسله خواهد بود که چون خیر کس من خورید شد فرمود شاید که بشد آخر سعادت تزوج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شرف شد **و ریشها** در علاج غشم و اندوه و غم این سر و دلفظ و اطلاق از نیکب جمه و اوق شونه در تمه عبارات است از ان نشی و تبرک که از طریق قبض و انذوه رسول شمس مرتقی از عمامه بمنی بیکه عارض گردد و هم مخفیست که از حفصه کردن بکنز سے و توجه دل در اراده دست آوردن تن ریش آید و اندر زمین و بر ریش ان گردانند و **و ریشها** صلی الله علیه وآله وسلم در دفع ایها میگفت لا اله الا انت اعطی اعطی لالا ان الله رب العرش الاعلی لا اله الا الله

رب السموات والارض ورب العرش الكريم ودر جامع ترمذ سے سنت کہ چون اکرام سے کہیں اور سے نہ دے
یا سے یا قیوم ہر جنتک استغث و در حدیث دیگر از ترمذ سے آندہ کہ چون کلمہ سے ویرا اندو کہین کر دے نظر سے
آسمان دے و گفنی سبحان اللہ اعظم و چون در دعا اجتهاد نمود سے فرمود سے یا سے یا قیوم و میفرمود دعا
اندو کہین غیث اللہم جنتک ارجو فلا تکلمنی الی نفسی طرفہ عین و صلح لی شاکہ فی کلہ لا الہ الا انت و اسماء و سنت یہ
گفت ترا یا موزم ~~در حدیث دیگر~~ گفت آرسے گفت کہوا اللہ ربی لا اشکرک بہ شیء یا صفت بار و فرمود
بیچ آفریدہ را ہی و حر ترمذ و این بد الا کہ ازان خلاص یا یہ اللہم الی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک یہی
بیک حاصل فی حکمت عدل فی قضاءک اسالک بكل اسم ہولک سمیت نفسک او انزلتہ فی کتابک او علمتہ احد
من خلقک او استشرت بہ فی غیب عندک ان تجعل القرآن لی عظیم یسع قلبی و نور صد رسے و جلا و حر فی ذہب
و فرمود دعا سے ذمی اللہون برکھ کا سے ~~ابن ابی اسحاق~~ ~~ابن ابی اسحاق~~ ~~ابن ابی اسحاق~~
نگوید الا کہ مستجاب شود کی از انصار را ابراہام بن خویاند بن سعید بن علی اشقر علیہ وآلہ وسلم اور اوید و مسجد و غیر وقت نماز
گفت در مسجد چہ میکنے ذرین وقت گفت اندوہ بسیار و دین پیشا مر اینجا آورد فرمود ترا کلماتے یا موزم چون
آترا بخوانی اندوہ تو برود و در دین خود وفا شود گفت سے یا رسول اللہ گفت چون باہا در شب انگاہ کنی بگو اللہم الی
اعوذ بک من الہم و الکفر و العجز و البخل و العوز بک من الہم و الکفر و العجز و البخل و العوز بک من غلبۃ الدین قہرا
گفت چنین کردم اندوہ من برقت و دین من وفا شد و فرمود من انتم ~~ابن ابی اسحاق~~ ~~ابن ابی اسحاق~~ ~~ابن ابی اسحاق~~
و من کل صنیق مخرج اور زرقہ من حیث لا یحسب بقاد فضل ذکر کلام سے متعلق با ستغاثہ گذشتہ است و در
سند امام احمد سے کہ چون کلمہ سے ویز سے اشقر علیہ وآلہ وسلم بتگ آورد سے پناہ نماز بر دے و میفرمود
کہ در جہاد کو شید کہ در سے است از دہا سے بہشت از نوح و نوح و نوح و نوح می کنند گاہ سے یہ فرمود کہ ہر کہ ہوم و ہوم
بسیار شود و بید کہ بسیار بگوید لا حول و لا قوۃ الا باللہ رب العزت از نوح و نوح و نوح و نوح است کہ
کسے دعا کرد و دعا گفت اللہم رنے اسالک ہاں کاسا محمدنا الہ الا انت الختان المنان بدیع السموات والارض
یا ذاک جلالہ الا کرام یا سے یا قیوم پیغمبر خلد سے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود دعا اللہم یا سمع الا ان سے اذاد
بہ اجاب و اذاد ~~ابن ابی اسحاق~~ ~~ابن ابی اسحاق~~ ~~ابن ابی اسحاق~~ ~~ابن ابی اسحاق~~ ~~ابن ابی اسحاق~~ ~~ابن ابی اسحاق~~
و اطلت ورب الہم ان یفرط علی احد منہم او ان یمنع غریباک
و جل شکرک و لا اذغیرک و در علاج حرب امر تکبیر فرمود سے و حکمت در انفا سے حرب تکبیر ان گفته اند کہ حرب سب
و سے نارسست کہ ما و دشیمان است کہ مخلوق است و سے از و در و سے فسا و عام است کہ مناسب امر شیطان
و ما و کواوست آتش بہ طبع طالب عنور فسا و کسیرت شیطان و دعوت او بدان است کہ بر سے حق می کند
شیطان نفس او را و فی الیستد نز و کبر سے و میں سے شانی سے چیز پس چون یاد کرد و من کبر سے حق مانید
بوسے از کہ ما و شیطان است و انفا سے از تکبیر حرب است نزد اکثر علما و فقہ قدس نے ذلک فصل در
عادت حضرت نبوسے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در طعام و شراب پوشیدہ ناخ کہ سابقا
ذکر طعام و شراب آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کرده و بعضے از احوال در بن افضل کہ مراندہ او سے آن بود

در حدیث دیگر

که همه را در او احد در یک فصل ذکر کرده و در تفريق اين مضمون ذکر کرده و احوال طاهر نسبت مي فرموده و لا
 تشکيا انما اجلس كما اجلس العبد و اكل كما ياكل العبد و خور كما يشرب العبد و نه نشينم گر چنانچه تشيند بنده و خورم گر چنانچه
 بخورد بنده اين حديث سابقا مذکور شده است ، يعني تشکيا نيز معلوم شده فتذکره نبي فرمود از آن که برود
 افتاده طعام خورد و مطلق افتاده خوردن اگر چه بر روسته نيافته و باشد هم کرده است مگر مثل تر و کاک خشک
 و مانند آن که در بعض آثار آمده است و طعام لبه انگشت خوردن و اين غایت اعتدال و توسط است چه کمتر از
 خوردن صورت تکبير دار و تفريظ و تقليل و طعام آرد و زياده بران علامت حرص و شره و تشين است و سرگشته
 خوردن و سر جمع نکردن ميان لبن و سبک و نه ميان لبن و حواض و نه ميان دو غذا که در دو غذا
 سر و نه ميان دو لوزج و نه ميان دو قابض و نه ميان دو سهل و نه ميان دو وليظ و نه ميان دو مرخه معنی جمع است
 انهاست در محدثه اکل معالفي سیکه را پيش ز بهن شدن و گيرد نخورد و علت در عدم جمع دو غذاست متفق در
 خوب غلبه و افراط آن کيفيت خراب بود و اما عدم جمع ميان مختلفين خوردها در حدوث و کيفيت متضاد است که خوب
 نماز و تحاليف است چنانکه گفت و نه ميان دو مختلف چون قابض و سهل يا سرح و مضروب و نه ميان
 مشوسه و مطبوخ و نه ميان قديم و تازه و نه جمع سبک و ميان شير و بيضه و نه ميان گوشت و شير چه آن نيز احاديث
 کيفيت روي ميکنند چنانکه ميان سبک و بدين و طعام در حالت شدت گرسنه نخوردن تا سرد نشدند اشارت
 کرد بآنکه مراد از آنچه در حديث واقع است که طعام چاره نخوردن تا سرد نشدند بشارت است طبرانی در صحيح
 از حديث بلال بن ابی هريره زير سوره آورده که آرد و شد زرد آن حضرت صلوات الله عليه و آله وسلم طلعي از طعام
 که سوجوشيد فرمود خداست بخوردن تا سرد نشدند و در حديث ديگر آمده که طعام سرد نخوردند که در
 برکت است و در طعام چاره برکت است و در حديث ديگر آمده که بخوردن تا يافته باشد همچون آبها
 و مخللات و ملوحات ثابت شده که سرگزيه سوزان و در بعضي از اندويه بانند آن زائل کردی چنانچه
 حرار با بر دهن و رطب را با قند چنانچه در حديث حرار است و در حديث ديگر آمده که در حديث ترمذی
 شده و آمده که دوست به دست ترمذی در روزه بود و در حديث ديگر آمده که در حديث ترمذی
 قشازائل کرد و در حديث ديگر آمده که در حديث ترمذی آمده که در حديث ترمذی آمده که در حديث ترمذی
 می خشکست گرسنه یکی را به روزه رگير يعقوب گفته اند که مراد به حديث اخضرست زيرا که اخضر است
 و جواب داده اند که اخضر است چنانچه در حديث ترمذی آمده که در حديث ترمذی آمده که در حديث ترمذی
 خبز بکسر فاسد است و سبک است و کسه موجود و نه زرد گفته اند که آن نوسخ از بعضي اخضرست و در بعضي ديگر
 طبع بقديم طاهر با واقع شده است و در حديث ترمذی آمده که در حديث ترمذی آمده که در حديث ترمذی
 که سوجوشيد و باطل اند چنانچه در حديث ترمذی آمده که در حديث ترمذی آمده که در حديث ترمذی
 کيفيت اکل آن حضرت صلوات الله عليه و آله وسلم را در حديث ترمذی آمده که در حديث ترمذی آمده که در حديث ترمذی
 و شيرينه از روزه جدا است و بر او است و در حديث ترمذی آمده که در حديث ترمذی آمده که در حديث ترمذی
 يك گفت از خراب باشد و در حديث ترمذی آمده که در حديث ترمذی آمده که در حديث ترمذی

بعد از اکل زیاده باعث حدوث بخارات و صعود اوست بدماغ و نیز حرکت او خلل است در مغز و نیز علامت قنط و شیوه فافلان است که خوردن و خفتن کار ایشان است و موجب قساوت قلب است چنانکه فرمود رسول
خوردید گداخته گردانید آنرا بگردن نماز و در عقب طعام در خواب بشوید که دلهاسے شامخت گرو چنانکه سابقا گفته
در رساله سبب بدین از کتاب هدیه نقل کرده که اطبا گفته اند هر که حفظ صوت خوابد باید که بعد از عشا شسته کند

اگر چه حد خطوه بود و خواب نکند بعد از طعام که بسبب مغز است و اما در شرب شکر آب سرد و غیره رسد
و شاید سبب سابقا گفت که هر روز چینی کرد سبب معلوم شد که آنرا فواید بسیار است و بعضی آب شیرین
که در حدیث کان احب الی شراب الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الما الی الی الی بارود واقع شده بر همین آب
مزاج جلیس عمل کرده اند و طاهر و مختار است که مراد بان ماد عذب است و چون اغسل شیرین با جمیع اهل عمل
است نتیجه دس است که حق سبحانه و تعالی به نخل کرد چنانچه فرمود و او دس ربک الی النخل الایة و عمل این عبارت
بر ذکر دس و دس آسمان فی آیت قرآنی بعبادت و مناسب نیست بلفظ نتیجه کما لا یخفی آنرا از بیم شریها

دو ستر داشتی و آب بایت یعنی آنکه شب گشته بر دس و دس در شتی از آب تازه از نعت چون در استان
ابن القیثان در آمد گفت آنکان عند ما ربات فی شنته والا عناکر الی است که شب در خیک خفته است
بیارید و اگر نه بدین از جو س آب خوری و اصل معنی تکرار نیست و پی مراد بدین اینجا اعتراض است هر دو
نه حقیقت معنی او که آب بدین خوردن است از جو س یا شرب بدست در آن حالت متعذر بود و ضرورت
مورد شد که برع و الا بی ضرورت اختیار نکریم بعبادت و الله اعلم و شسته آب خوردن دس و منع خوردن

که کسی ایستاده آب خورد و سیر مود که هر که فراموش کند آب ایستاده خورد و باید که شسته کند اما در صحیح ثاب
شد چنانچه درین جای که **استاد آب زخم خورد بعضی** که **بیماری** است و بعضی میگویند
ببین است که حق بر اسے تجویم نیست بر اسے ارشاد است و تنزیه این بجهت نیز سابقا گفته است
دورانجا گفته که بعضی نے گویند که حق باخ نیست و بعضی نے گویند که میان حدیث شرب قائما
دس و زمان تعارض نیست زیرا ایستاده از دس ضرورت خوردن جهت تنگی مجال نشستن
و بی ضرورت عادت شریف نه بی ایستاده خوردن بود در شرح ابن السام مذکور است که
از روایت که ابقیه آب و ضرورت استقبال قبل خورد و اگر خواهد نشسته بخورد و در اتان

سبب نیز تنفس کردی و سبب مودانه از او سبب و امر او بر این سبب
کننده ترست و کوار اثر و شفا و بند شتر و مراد تنفس در شرب جدا کردن قوی صحت از دهن و نفس زدن
بیرون آن و در حدیث آمده است که آب در سه نفس خورد سبب در اول به نفس هم اثر گفته و در آخر
بجمله و آنکه در حدیث عادیتهی از تنفس در شرب و در شده مراد بان تنفس در داخل طرف است تا سوم
تعبیه آب نگر و جهت بودن تنفس نیز و غیر سبب اکل طعام که بره الراجه یا بعد عمدا از مسواک و مضمضه متلا و
سبب عطر و از با و از با و استقامت جان فی السنه لیله نیز ل فیها و با در با نانو لیس علیه عطا و سقا لیس
سبب دکا ما واقع فیمن ذکرت الی یعنی سر طرفها پوشیده و سر مشکها به بندید که در هر ساله ششی است که

در آن

در آن شب و با سه افند بر طرف که کشتون باشد یا هر سه افند و با سه بره نمی ماند و در دو
 و خوب میکند و سه افند در آن طرف یا مشک چیزه از آن و با او نمی میفرمود آب از آن که قدح خورد یعنی از آن که
 شکسته و سبب نمی گفته اند آنست که موضع شکسته بلب خوب نمی چسپد و آب بر روست و جامه میریزد و نیز آن
 موضع در غالب چرکین و ناشسته میباشند و شیر خالص را آشامیدند و آب آمیخته آشامیدند زیرا که
 شیر در وقت دوشیدن گرم میباشند و در بلاد حار خالی از ضرر است بنویس می شکست گرمی او را ببرد و سه
 و در حدیث ابن العیثمیان که مذکور شده آمده که چون آن حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم آب سرد که شب کرده باشد
 در شستن طلب داشت و سه آب سرد در قدح ریخت و گو سفند سه را در سه دوشید و بخدمت آورد پس بنویسید
 حدیث و روایت از انس در صحیحین آمده که گفت دوشیده شد برای رسول خدا صلوات الله علیه وآله وسلم شامی آمیخته
 شد با آب پس نوشید آن حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم و باقی ماند از آن چیزه و بر دست چسب و سی ابو بکر
 بود و بر دست راست اعراب بنی عمر التماس کردند تا آنرا بآب بگردد آن حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم آنرا با عراب
 داد که بر دست راست دست بود و فرمود ای یحیی بن خالد بن ابراهیم و میفرمود چیزه نیست که قائم مقام طعام و شراب
 تواند شد جز شیر و راه الترنده و نیز روایت کرده که سه چیزه باید در ذکر ولین و وساده و دین و در روایت
 طیب مکان دین آمده و فرما در آب سه انداختند یک شب و گاهی و شب و گاهی سه شب میکند شست
 روز دیگر می آشامید و هر چه باقی ماند سه از آنچه سه است با نوز سران گذشته بود سه غلامی را وادی بگواه
 فرمود سه تا بریزند غالباً اگر از حد اعتدال بیرون نرفته بغلامی دو سه و اگر تند و سخت شدی بخنجر
 فرمود سه و این سه و خاتمه تفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و در امر مسکن و منزل التفاسی
 این سه و سه زون و صواب و سه و چه این سه را معلوم بود که بر سر سفره انداخته از خنجران بان معدا
 اگر تفرزد سه که در دفع حرر و بر کند از زونج و در آمدن دو آب و بهایم نافع آید و ستار از عیون بنی آدم
 این سه شود اگر چه با یک از ایشان را عمارت خانه حکم بود معص بود سه اما ز حرف یعنی نقش کردن و
 از زمین و حسین باب طلا و ازان و تعلیه بلند کردین خانها و تو سه فراموش کردین خانها و معبود سه
 گفته اند که بلند سه خانه تا سقف بفت دست باید فصلاً در تدبیر نوم و یقظہ اما تدبیر نوم و یقظہ اما
 تدبیر نوم و یقظہ بر عمل و چه بود اول شب در خواب شد سه و در اول نیمه آخر شب بیدار شد سه و مسوا
 کرد سه و در نوم سخته و تپید بروی که میان کردیم بجز از سه و اجزاء خوب و زراحت و از
 ریاضت حظه تمام و شتی با در فوراً بر و کمال عمارت و رعایت توسط و اعتدال و از سه حقوق نقد و اعمال
 و گاهی تمام شب در خواب و بیدار است و وضو نماز کند شسته بسیار میشد و وضو میکرد و نماز میکند و در خواب بیدار
 باز بیدار میشد و خواب برفت بگذارد زیاد از قدر محتاج آید خواب نکرد سه و نفس از قدر بختد ای سه نماز
 و چون قصد خواب سه بر دست راست خسیب و لایزال بگذر مشغول بود سه تا چشمان سه از خواب
 شد سه قید چشمان بخت آن کرد که دل شریک برگز و خواب نشد سه تا در عینا سه و لایزال و نفسی و بر نهامی
 بلند نرم بر نهامه بختید سه و بر زمین بجز و بیوقت کرد سه و گاهی سه بر باش که از چهره بود و خشو طبیعت خراب

نماز سے ویکر بہ زیادہ مبارک رکاوخل ست و پریدار خوابے و تیسر قیام صلے اللہ علیہ واکر وسلم ^{در حدیث}
 صحت با استعمال بوسے خوش امر فرمودے و بسیار بکار داشتی اشارت ست بانکہ استعمال بوسے خوش سبب
 حفظ صحت و انتفاش طبع و تقویج خاطر و تقویت قلب و صحت بدن ست و طرفے خاص داشت بر اعطر و بوی خوش
 و طیب از آنجا بکار میداشت و ہرگز بوسے خوش روزگردے و فرمودے کہ ہرکہ بوسے خوش ہر دو سے عرض کنند
 باید روزگندہ بوسے خوش خوش ست پس روان کہ تاظر در نفرت و کراہت ست خوش نباشد و در آن کیان
 غمت از جنت منت و نہ از جنت محل و بر دشمن و در سندی از ثابت ست کہ فرمود ان اللہ طیب یحب طیب
 تطیف یحب الطیفة کریم یحب الام جو او یحب الجود و منظفوا انما انعم و ساھاتکم ولا تشہروا بالیہود و النجیون الا کبائر
 فی دور ہم یعنی خدا ایتعالی طیب ست دوست میدار و طیب با و نظیف ست دوست میدار و نظافت از ہم ست دوست میدار کریم را
 و جو دوست دوست میدار و جو را پس طیب و نظافت را بکار برید و خانہ او پیش در را و آستانہ پاک
 و بے خاشاک درید و مانند کی نگینہ سیو و در خانہ اکبا جمع سے کنند و اکبا سرگین ست و زبال و ثابت شدہ
 کہ فرمود ان تدرحنا علی کل مسلم ان یغسل فی کل سجۃ آیام وانکان لاطیب ان یس منہ مرخذ ایتعالی را
 حق ست ثابت بر ذمہ ہر مسلمان کہ غسل کند و ہر سفت روز یعنی در روز جمعہ و اگر باشد او بوسے خوش
 مس کند پارو ازو سے و استعمال کند از او در قول سے وانکان اشارت ست بمنع سوال از غیر نہایتش
 اگر کسی بد روز کند و وہن کند نزد امام و جو حینہ و خل طیب ست و از نہ استعمال بوسے در حرام جنایت
 شود و تہنیدہ استعمال آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طیب را حکم نور ست نور داشت و محبت سے مرا ترا
 در حقیقت حکم مجاہت و مناسبت اتی بر ذرہ الصیب یحب الصیب صدق آنست و الا طیب را یکہ لونی سے
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بچہ سے بود کہ تمامہ روح طیبہ عالم شہد از ان نہ سنند انہن گوید شہیدیم ہرگز بیچ رہے
 و نہ شکر را و نہ غیر سے و در روایتی و نہ عطری را خوشبو تر از عرق رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و نیز از آن
 آمد کہ گفت چون میگذشت آن حضرت بر اسی از راہا سے بدینہ سے یافتہ بوسے خوش از ان میگفتند
 کہ پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین را گندہ شفته است را و او بر پختہ و نیز از نہایت بیخیر و روایت
 را عائشہ گفت بود رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خوبترین مرتدہ و نیت بر تن ہریم مشی و شکر ہم
 و بدو عرق در رو سے مبارک وی مانند کوخو و خوشبو تر از مشک او و در جابر بن عبد اللہ میگند شدت خوشتر
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر اسے مگر آنکہ شافقہ بشد ز طیب عرق و نمیداشت بریح سے گزرت کہ سمید و بکتر مراد
 رواہ ابیہقی و الدار سے و ابو نعیم و مسلم روایت کرد و از انس کہ گفت در آمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر ما
 و قبلی کہ در در خانہ ما و عرق کردہ آورد و درین بہنہ بہنہ را پس مسجد عرق را از بابت مبارک بہرست و در
 شیشہ پس بیدار گشت آن حضرت سے آنست کہ گفت چکار میکنی با ام سے کہ آنست کہ عرق شست
 ز در اللہ و طیب بخور سے بہنہ بہنہ یہ طبرانی در معجم صیرا و زیدہ عاصمہ را و بہنہ بہنہ
 سنی گفت کہ ز سے چہار روز و ہفت روز و کوشش مبالغہ و طیب میکرد و زیدہ گریسے و پوربا
 زہو سے وہ سے بہنہ بہنہ یہ بہنہ بہنہ گاہ سے مس میکرد و بہنہ بہنہ خورد و حال آنکہ وی

خوشبو تر میبود از ما و ما هر چند بیشتر بیچشم در استعمال طبیب نوسے نیز رسیدیم روز سے از وی پرسیدیم
 که سبب آن چسبیت گفت رسیدہ بود مرا در زمان آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم علت شرکے کہ بتو چہ ہوتا
 سرخ است کہ جوش میزند بدان بدن یکا یکا و غارش سے آرد و ایند می کند در شب بیشتر پس رفتم نزد آن حضرت
 صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم و علاج طلبیدم پس بر منہ کرد بدن مرا و دم کرد آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم در دست مبارک
 خود و بر آورد و بر پشت و شکم من پس پیداشد از ان روز این بوسے خوش در من و مرده بچہ حضرت وی صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم آمد و گفت کہ تزویج و تجویز و ختر میکنم و چیز سے نذارم کہ ویرا بدان مطیب کنم پس آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ
 وسلم از عرق خود بوی عطار کرد و فرمود مطیب کن و در این دیگر تا بود از وی رایطیب یافتند و خانہ ایشان را مطیب بنام کردند
 و در بعضی احادیث آمده کہ گل سرخ از عرق آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیدا شدہ و چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از مروج مبارک
 قطره از عرق وی بر زمین بکشد و اراں گل سرخ روئید و از جاف و مرده است آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ بوی مراد را بد
 گو کہ بو کند گل سرخ را لیکن این احادیث نزد محدثین باصطلاحی کہ ایشان دارند بحدت نرسیدہ است و حدیث من غم اللور و
 ولم یصل علی فقد جفانی را نیز از موضوعات سیدارند و احادیث دیگر آیدہ در طیب رایطہ فضیلت وی صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم و آئینہ زمین دارند و این بحث در فاتحہ تفصیل بیاید و اللہ اعلم **فصل در حفظ صحت**
 ان فرمود سے بند او مت بر آن حال در وقت خواب و میفرمود کہ سر منہ و شہو سے ہر شب در چشم کنید در سنن ابی داؤد
 ثابت شدہ است در رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بالائتہ المروح عند النوم و قال لیتقہ الصائم امر کرد
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سر منہ و شہو نزد خواب و فرمود باید کہ پر منہ کند از سر منہ کہ سیکہ و زہہ و دست
 و محرم را نیز نہی کرده اند و این بحدت طیب رایطہ است نہ ذات و سے و مخرج است کہ بیشک انرا از محظوب
 کنند باین طریق کہ آنرا در مشک بریرہ بنویسند و زشتک در وی بیند از نہ و طاہر زمین است و در سنن
 ابن ماجہ آوردہ است خیر کتبی لای اللہ بکلوہ و صحر بیت شہر بہترین سر منہ سے شہادت است بکسر ہمزہ کہ
 سنگے است شہور پیشان میگردد اند بجز بر سر و پانچ شہر را زمین معنی در روایت دیگر آید علیہ السلام
 بالائتہ فانی منبہہ لاشعرہ بیت طہیز سے معنی فایطہ و حضرت نوسے را صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم سر منہ و آب و
 نہاں اپنے نختہ میں بوسے کہ بر سر سے در ان شریک بود و در سفر و حضر ہمراہ بود سے و چسبن آئینہ ہمراہ
 داشتی و در آن حال شریف را نبد زہ و پانچ و خبر و دیو سے و آیات کمال صنع الہی را در ان مطالعہ فرمود سے
 و الحق آئینہ زمین اورا سزد کہ شہر جان و کمال حق بود قالے شہاہ ہمیشہ وی ز آئینہ حسن ترا جد سے
 نسبت در عرض تجا حسن سے جزو تان خینہ و چون سید کشید سے بار و چشمہ سے سید سے و شہ
 و چشمہ چپ و کابجی و چشم راست سہ ہوشی و چشم چپ در بار آئینہ راست سے و چشم چپ راست کردی
 اول در وی چسبم راست رو سے دیگر در وی چسب چپ و نیز یہاں چشم راست و میفرمود من آنچہ غلبہ تر
 و در اختیار از حق است بنگردد چشمے سید کشید سے آئینہ تر باشد دوم آنکہ در چشم راست سید کشید و
 و چشم چپ را آئینہ و آئینہ راست باشد تا مجموع و تر باشد کہ پنج بار است تفصیل بینی را کہ در سے سہ بار
 کردہ شدہ و آئینہ از سے ننودہ گو یا کہ این اشارت است ترزیح کہ طریق و بکلیں اول مشہور تر است و اللہ اعلم

فصل در قرص و سلف سعادت بنوسے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود که نیکوتر و اقرب و ستر از این باشد بودے
و خاکروسے و ویرا دعا کروسے و گفتنی بارک اللہ فی اہلک و مالک انا جزاؤ سلف الحمد و اللاداد ازین کلام داخل
و عاقبت بلکہ میفرمایہ جزا سے قرص و سلف ادا کردن است و شکر گفتن بر توفیق ادا یکی نسبت مقدار جمل صلح
فوت از انصار سے بسلف بگردیدے انصار سے محتاج نیست چو بدو صلح علیہ و آلہ و سلم ازین کلام نسبت انصار
خواست تا ستمے گوید فرمود کہ زبان را نگاهدار و مگو سے الاخیر کہ بہترین کسی کہ سلف گرفت پس جمل صلح وقت
ویرا بانھا **صلح و صلح** و دیگر صلح ویرا ادا اگر صلح پیش از صلح شد روز سے غریبے بیاید و اتفاقاً سلف تحت از
عمرین خطاب خواست تا ویرا تادیب کند فرمود کہ یہ یا عمر کنت اخرج الی ان تامرے بالوفاء و کان اخرج الی
ان نامرہ بالعبور یعنی بازمان اسی عمر از زجر و تادیب و سے من محتاج ترم بانکہ مرا بوفاسے دین فرمائی از انکہ
مرا تعصب کنے دوسے محتاج تر بود بانہ ویرا بصبر فرمائی از انکہ ویرا زجر و تادیب فی بعضی مناسبات دین مقام
آن بود کہ مرا باعث بروفا سے دین شو سے و اگر از من تاخیر سے و با داسے آن مشاہدہ کنی اورا امر بصبر و کبر
سنجے کنے اما اینکہ صحبت من تعصب و روز سے و اورا ایذا و تادیب کنی چیز سے نیست باز مکارم خلاق نہ یکبار
یود سے بیاید و سینه اتفاقاً پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ ہنوز اجل دین تو نہ رسیدہ صبر کن دین تو
حال شود و آن راست و اجل کہ براسے تو داسے آن قرار یافتہ است برسید یود سے . . . شامی عبدالمطلب
و عدہ بدر و غنیمتہ و اید صحابہ بر جو شہیدند خواستند تا ویرا اہلک کنند پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را
تکلیف فرمود و حکم موت کرد یود سے گفت مجموع علامات پیغمبر سے در قوم مشاہدہ کردہ بودم کی باقی بود
و آن این بود کہ چند آنکہ بر سنے ہبل و بی ادبے زیادہ سنے و سے در علم و صفو افزاید و استقامت از انیز بدانکہ
و استم کہ تو بیشک پیغمبر سے و در زبان مسلمان شدت **صلح** در وقت حضرت بنوسے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
چون دور از رفتے . . . رفتے چنانچہ کسی از بلند سے فرہ و آید و کجا چنان رفتے کہ کسی خود را بجلگی از زمین
مردار دوران از نفس ویران و صاحب ہمتان و زندہ و لان است و مستدل ترین روشناست چہ زندہ یا
مردگانہ و زندہ نہ چون جو بے خشت . . . روز یا بطیش یعنی نجف و کبار سے و از علاج و فاق و اضطراب بد
این ہر دو نوع ہند و ہر دو مستقیم است و دلیل است بر سبب سر سے و بے عقل یا خمول و مردہ ولی یا آہستہ باہر
تمام و سر عمت نہ کہ زین نوع راست ہون خوانند یعنی ہا دستون و اوقال اللہ تعالی و عباد الرحمن الذین
تست لارض بر . . . ہجاء و تقاسم نشان صید و مدح میکند بندگان خود را بان کہ میروند بر زمین فتن
بھیت مرید . . . اللہ یعنی سلیمند و وقار امن غیر کبر و امتاوت میروند بآرام گرا بنبار سے بی تعظم و کبر
مرد . . . این نوع رفتن از ان حضرت رسالت بود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و با وجود ان کس
ظن کرد . . . ایسے ایسے زینیت ویرا سے و در روز وید میشود چنانکہ تربیت سے در غافل آردہ
تدیت . . . سبب است از ترور رفتہ . . . از در خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گو یا کہ زمین
بسیارہ پیش . . . سنت سے اندستیم ما خود را رفتن و ان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست
سے تکلف و تشوہ . . . در حدیث دیگر آمد کہ مبد و دید مردم دوسے میر سیدند و نیز آمد کہ مشے بیکر و محتاجان

توسه اعضا به دستت و زد انداختن اعضا نیز اند که شش میگرد و متقلما یعنی بردارنده پاسه از زمین
 تمام بے کشتان و انواع روش ده است این سه یعنی تلاوت راز زیاد و چون چهارم سے شش با عتیم
 مثل شش میم شش با بر دستن با یاد جنبانیدن کتفا چنانچه در طوالت شد نیز نشان عدو سے دست سبک
 در دین و سبک رفتن و از سے سرعترست بهتر دوز سے که رفتنی است فاعل دنی القاسم الخور السیرین
 هشم تمه که رفتن است اورنی یعنی پس با رفتن نیم جز کے کہ جرح بین مست همراه و ناکه اگر بازه گو مند
 باین ستمت دهم بختر که روش سنگبران است این نیز به ویرن افزا رفتن و از چله اول فصل چون
 که شش حضرت بنوسے بود صلوات الله علیه و آله وسلم و آن را و وسط نواح شش است و چون با صی با هم راه بود
 ایشان را پیش کرد سے و خود در عقب ایشان رفتی نیز تمام با یک در هر پیشه واقع شد است این است و
 فرمود سے که پشت مرا بر اسے ملائکه نگذارید و خواهر سے لهما که تهره یعنی ست گویا که ملائکه نگاهبان مختصر
 اند صلوات الله علیه و آله وسلم و سے نگاهبان صحابه و نگاه بنی نتم و نگاه بنی نتمی پاسه رفتی از جهت
 غایت بے تکلفی و تواضع اما از رفتن و یک فعل نکرده است تیم نغزیدن با مدرف بعضی امراض کما قالوا
 و در بعضی از غزوات انگشت پاسه سالیس را رنگا رسیدن و در آن قدر فرمود ان الله الا صبیع مسمیت
 بفتح ذال و کسر میم تا حفظ مانع معلوم بصیغه خطاب مرفوع است بهیر الله عیت و خطاب انگشت میا که
 خود میکند به سیر مایه آریستی تو که انگشتی که خون آورد شده و از آن از رفتی بود سید تو یعنی ضایع
 نیست و ابر آن ثابت است کذا قال الطیبی بعضی گفته اند که این است یعنی به خود زدن تو چیزی نیست و در شمار
 نیست محنت مشقت درین ماه زیاد برین کشیدن است و این کلام را در باب آیه از آنکه از حسرت سلی الله علیه و آله وسلم
 صدور یافته و لیکن چون قصد موزونیت نکرده بشر زاشده نیز احتیاط کرده درین حدیث صلوات الله علیه و آله وسلم این را نشا
 کرده با انشاء فرموده خبری و غیر وی جرم کرده اند بنانی و گشت گشتی یث سید بن ولید است و بعضی گفته اند که بن رواه و آن
 که در غزه سوز گشته و آنچه است اورا خبرتی رسید با بر کذا قال سیوطی و الله اعلم انما انما حضرت تا ویرت بخت رسا کن آن
 بصیغه غیبت تا از آن براید گفته اند که این نیز موزون است از چو آن بعضی از این از باب خبرت
 و شایع است که گویند و زنده بود با شریک است در آن روز سفره سموعی که با رفتی سینه دل صحابه را کرد
 که زیند بود بعد از ایشان در روزی که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 زبانی و عمر دانی و او انست و او را در آن روز که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 او در فصل بود در روشن یعنی معلوم است تا اگر کسی جو بستی نرسد یا بسیار بود و در آن روز
 بر ستمت بود که خفته است سینه زنده است مستعد است تا اگر کسی در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 چنانکه عاقلان تا در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 چون جلوه آن بر روزی در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 و لیکن حکم میر که کواکب که نماند این عبادت بود در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز

وگاه یک کله را سه بار اعاده فرموده تا - را حفظ آن قوت نشود و غالب احوال و سه خاموست

بوده سخن گفتنی الا بوقت ضرورت براسه دعوت و تذکیر و مواعظت سخن را بجهت دهن و بر سه شهادت

جمع شدق بکبرشین و نفع نیز آمده و سکون دال مصلحت که در آن و مان حدین ا بلوغ تشنه آید و جمع

باعتبار اجزای آن است و غمخیز و غمخیز نو دوسه غمخیز کلامیکه طاهر نشود و بر مصلح اگر چه بلند بود و همه کلامی

خفته و آواز پنهان و آن سخن و سه چون الکلم بودی چنانکه فرمود او تبت جواسع الکلم و اختصر لی الکلام و بود

آن سخن که بلفظ اندک بر سه بسیار دلالت کند و در احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ازین قبیل بسیار است

مثل الدین النصیحه و من حسن اسلام المرء ترک ما لا یغنیه امثال آن و علما آنها را جدا کرده اند و جمع کرده اند و فرمود

و شد خیر او باللعین زبان شیخه و چون امر - اول الیه است و آن را از آن بر سه سار و او را از آن بر سه

و هر که سخن سخن گفتنی و خنده بسیار نکرده و بیشتر خنده و سه بسم بود و سه و غایت خنده و سه آن بود نواجذ

پیدا شد و نواجذ آن دندنهاست که بعد از این است و دندنها را نامهاست ثنایا گویند و دندنها را

دو دندان دیگر را که در دو طرف ثنایا است رباعیات گویند یعنی با و دوسه دیگر را اینیاب و بفارسی

و دندانیشک آنکه در حیوانات که شاخ ندارند دراز است باشند و دو دندان دیگر را که در دو طرف اینها اند و نواجذ

اینها را استخوان گویند بعد از آنها اضراس است چهار از هر طرف و آخری سه دندنها را اضراس عقل

و اضراس حکم گویند که در وقت عقل و بلوغ بر آید و از هر چه عقل خندیدین بود سه بخندید سه یعنی

در غیر محل تعجب خندید سه و از محل تعجب بی خنده ننگد میشت با گریستن می نظیر خندیدین محتمل بود که

از نوبت یاد و ناکر گریست نیز بجز اشک بود سه بلکه اشک را در آن شد سه و از سینه مبارخ آید از سه شینده شد

و گریستن وی گناه بر سه است بود سه و گناه براتی شفق است بر امن و گناه از خوف حق تقاسم و گناه وقت صلح

قرآن آن گریه اشیاق و محبت و اتمال است که برین نیز استخوان قرآن از خوف هم تواند بود بجهت اتمال

و حی و از مدار کند بر سه شفق است بر امت نیز و یکبار با غمخیز است که درین وقت غیر این اقسام قسم دیگر است

از ششیاق تقاسم است الهی است و تعظیم بر اهل بیت و در گناه در نماز تعجب گریسته و یکبار در نماز تعجب

میگفت رب العالمین ان ما نوحه به و انی به استغفر من ذنوبی استغفرک خداوند آخیزه تو وعده کرده مرا که

خداوند آیت است و در او این آیه من در این زمان استغفر الی الله و امرش خواهد اکنون آمرزش میخواهم من

و آیت است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است

و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است

و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است

و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است

و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است و آیه است

چنانکه در حدیث عائشه آمده عشرین الفطره قص الشارب و اعفوا للحمه السواک و استنشاق الماء و قص
 الاظفار و غسل البراحم و تقف الابط و خلق العائنه و انتقا من الماء یعنی الاستنجاء بود مضمونه فی روایتی است
 بدل اعفوا للحمه و مراد اینجا این معنی اخیر است و یکی از جمله فطرت ختان است و تحقیق احکام و توضیح معنی لفظ
 آن در فصل حقیقه در آخر کتاب حج مذکور شد و مشهور است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محتون و مسرور
 استوار شده یعنی هم بر بیات محتون بود که احتیاج قطع قلفه نباشد و مسرور یعنی نافت بریده که بر بدن آن بعد از
 تولد چنانکه در ولدان کنند حاجت بود چنانکه ابن عساکر از حدیث ابی هریره و ابن عمر آورده و طبرانی و ابویوسف
 و خطیب و ابن عساکر آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود از کرامت من نزدیک بود روزگار
 آنست که زائیده شام محتون و زیدیه بچکس عورت مرا و ضیا در شماره این حدیث را تصحیح کرده و نقل احوث
 و اخبار در نیاب بسیار است و زین الدین عراقی این احادیث را تضعیف نموده و گفته که در نیاب چیزی
 بصحت نرسیده و ابن قیم نیز موافق این گفته که این از حدیث آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 نیست و بسیاری از مردم بر بیات محتون مشهورند و این درید در شرح از ابن کلبی آورده که گفته رسیده
 یا که آدم محتون مخلوق شده و دو زرده پیغمبر دیگر بعد از او که آنرا ایشان محمد رسول است شیت و ادریس
 و نوح و سام و لوط و یوسف و موسی و سلیمان و عیسی و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید
 و فی الجمله در حدیث حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تمام استند بر آنکه محتون زائیده یعنی بر بیات محتون چنانکه در اکثر
 احادیث آمده و لفظ محتون مسرور او و مسرور آنکه ملائکه در آن روز پس پیغمبر سینه او را بشکافتند و بر علم حکمت کردند
 سدر آن روز و بر آن گفته کردند که در این قول را ابن قیم و ابی هریره در حدیث ابی بکره و ابی
 گفته که این حدیث منکر است سوم آنکه حدیثی که در طلب او را روزی گفته شده که در نام نهاد و ضیافت
 کرد و روایت کرد این حدیث را ولید بن مسلم از ابن عباس بن عبدالمطلب و ابی هریره و آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم جانب راست را دوست داشته که بکار برود و فعل بر شیدان دو شیدان دور شدن بود و آن
 در شکر کردن در شکر شانه کردن خوردن و آتش آمدن و وضو ساختن دوست چپ را برای ازاله اذی و در
 یعنی چپ چشم و استخوان استخوان بکار برود و در بر آنم از شیدان در اینجا قطع خنجر است
 که هر گاه سر را تراشیدند همه سر تراشیدند فرموده است که غیر از سر تراشیدنی تراشیدن
 موسی سر مردان را با اتفاق جائز است و آنرا که موسی از آن و شرح آن گفته نگاه داشتن آن حسن
 و خلق بعضی را پس کرده است بگرچه در علاج و ترشید در مسدود مانده واجب و ترک آن تا چهل روز مکروه
 و در تراشیدن موسی سینه و یا سه دست خندان است و در هر چه ترک آنست دشمن در قص شارب بنام
 و سواک را دوست داشته بود فضیلت آن چهل حدیث است و از گذشته مستحبات است و رجال
 فطر و صیام مسواک کرده و در عتق نوم و وقت از شوره وقت نماز و وقت در آمدن در خانه و بعد از تغییر
 نم بکثرت کلام و نزد ملاوت فراوان مخلوط است و در صفا و احسان و در خون مسجد نیز کرده ذکره الزکی
 فی شرح الحرفه و مسواک در وقت نماز نزد امام شافعی است و قد مذکور در آن از چوب اراک بود

بر آن دیگر خالد باز آمد و گرد آن گشت و از در آمدن ز زمان در حمام منع دو اندک را نگه ما را با شنیده و مرد
 در در آنجا نباشد هرگز موسی مبارک را زنگ نکرده یعنی خضاب نقره موده و اکثر احادیث صحیحین از این
 روایت که روایت خضاب آمده و هم است چنانچه مصنف اشارت بآن کرده گفت و چون طیب را بسیار
 بخار میرد بعضی خضاب نقره شده اند و در مواهب لایحه میگوید که اختلاف کرده اند علیاً و آنکه آنحضرت
 صلوات الله علیه و آله در سلم خضاب کرده پانزده اکثر بر آنند که نکرده و نویسه گفته که نخل آنست که در وقتی کرده
 و در اکثر اوقات نکرده و بر سر کسی روایت کرده اند و در همین است و در تطبیق میان احادیث و ابتدای

در وقت را بسیار بر سر و جاسن بالید سے دسر آگاہ گاہ شاکر سے بنفس مبارک و گاہ فاکتہ را فرمود
 تا شانہ کردے لفظ حدیث تخمین است کہ نمی توانی الترحیل الا عیاب و غب در اصل بمعنی گاہ گاہ است و لیکن
 در هر چیز بدست معین دارد و در آب دادن شسته این یک روز در میان و در زیارت مردم چند روز در میان
 و نزد بعضی هفت روز کذا فی القاموس در عیادت مرین و اکل لیمو معنی گاہ گاہ بے تعیین بدست
 و مصنف در شانہ کردن نیز بمعنی گاہ گاہ گفته و مشهور تفسیر اوست بر روز در میان و آنکه بعد از هر روز نشستن
 شانہ کنند اصلی صحیح نذر و جز آنکه در بعضی کتب از بعضی سلف آورده اند کہ آن در نفع هر خاصیت دارد
 و اقتدا علم گاہ جنبه سے تا کنار گوش بودے موسی شریف گاہی تادوش بودے و آنرا جمہ گویند نفیم
 جمیم و تشدید بیم و گاہ سے تا نزد گوش و آنرا فرہ خوانند بفتح واو و سکون تا گاہی بین بین و آنرا لہ نام
 از جهت الام و قرب و بعد بن کذا فی المشرق للفقہ عیاض و در تفسیر این الفاظ از بعضی عبارات
 قوم خلائی ظاهر شود و گاہی بمعنی سلق موسی وقع شود از آنجا کہ واقع شد و گاہ جنبه سے تا نزد گوش بود
 و در قاموس گفته اند ما بعد مجمع شتر راس فند بر و چون در از شد سے انرا چارگی سیوا سخته قامت

ام با نئے قدم علیہ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قدّمہ ولہ اربع غدیراء بان گناہت قدوم آرد و بر ما بر سوز
 صلوات الله علیه و آله و سلم کیا رسد از آن روز تا آنکہ مراد است و بود آن حضرت تا سلیق قدّمہ و آرد و سلم
 چارگی سیوا و در جانب یمن زود در جانب شمال بودے خوش را در آن گاہ رسد و از در کردن نسیب بود
 چنانکہ گذشت پیوسته طیب طیب المسک خوشبوترین خوشبو با مشک است و شکوفه را در دست راست
 و بوسه آنرا خوش کردے و ذکر آن بگاہی کہ بوسه رخا تمہ بیاید انشاء الله تعالی و از تبار و طرقت گرز
 بر دست و گذارستن ریش است و مصنف نصیحا ما بر سے وی نهاد و گفت و حاصل تا رب مبارک رخص
 کردے و در سودے من در خندتا بلطیس مایه که بگوید دشمن کند و دست نسا زد و روت خود ابروی
 از دست و در طریقہ مانسبتا در سفر سودے نیز از انوریت و از جوامعی خائفوا المجرس بہید بر دستا و در اول
 از شہا یا در نیت کہ در دست پیوسته که بر رتھا بگذرد در اول و در دست بر دست است
 و در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته
 که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته
 که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته
 که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته که در دست پیوسته

وچندان بزور کشته شود و حلق شارب نزو و سب بدعت است و فاعل آنرا تعزیر و تادیب کنند محاد
 و در باب نسی از شافعی نیافتم اما اصحاب و پیرادیدیم شمس بر سب در بیع که احصا میسارند این
 وال است بر آن از سب اخذ ده اندا حقا و لغت بمعنی بیانند و استقصا در فعل است چنانچه احفا سے
 سوال بمعنی تردید و تکرار و الحاح اوست و نیز بمعنی بیانند و رنگی کردن و تفقد حال آند پس احفا می شود
 و خص از جز و قص و سب بود و لهذا تفسیر کرده اند آنرا بیا لغه و استقصا در قص و استیصال آن و نزو سے
 گفته که بسار سے از سب است با استیصال شارب رفته اند و جماعه برخلاف آن رفته و تاویل کرده اند حفا
 بگرفتن آنقدر که اطراف شفت ظاہر گردد و مذہب مالک این است که حلق آنرا مثله داند و فاعل آنرا آن
 کند و بعضی مخیر گردانند درین دو گویند که احادیث نص در استیصال نیست و جز و قص نیز واقع شده پس
 همه جائز بود و مشترک میان جمیع اقسام تخفیف است و این عامتر از گرفتن از طول شارب از ساحت
 و ظاہر الفاظ گرفتن است از طول و مساحت جمیعاً تا ظاہر شود و اطاری یعنی گرد و برگ و لب و مصنف میگوید اما
 مذہب امام ابو حنیفه و زفر و ابی یوسف و محمد رحم احفاست و احفا آنست که از بیخ بر آید اما در حدیث ثابت
 شده که اخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من شاربہ علی سواک و حدیث مغیرة بن شعبہ آندہ و کان شاربہ
 قد و نفي فقال لا اقصه لکن سواک بعضی مخیر سار بر اعماد بان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در
 و معنی اقصا آن درشته که تا تو تبرک جوئی بمویا سے زیادتی جدا گردد و از آن و بعضی مغیرہ بر سر تقدیر نیست
 آن ثابت گردد و این با حفا متصور نیست چه از قص بر سواک از بیخ برکنده نشود و حدیث متفق علیہ کہ عشرہ
 من الفطرۃ قص الشارب الی آخره صحیح است در قص و قص با احفا متصور نیست پوشیدہ نماید کہ احفا
 نیز در حدیث متفق علیہ آندہ چنانچه خود مصنف نقل کرد پس قص با محمول بود بر احفا بر طریقہ حمل مطلق بر
 یا خصت بود و تخفیر ثابت شود میان احفا و سب چنانکہ بعضی بر آن رفته اند و از کلام مصنف چنان
 معلوم شد کہ مذہب حنیفہ بہت است و از ظاہر و سب کہ قدوہ علماء سے تقدیرین است این مذہب نیست
 ظاہر شود چنانکہ گفت ظاہر سے **بہت است و از ظاہر و سب** جمع علیہ است حلق فصل بود قیاساً علی الرکاب
 و مصنف میگوید اما درین قیاس نظرت چه در احفا سے شارب بچ ظاہر است و نوعی است از مشل
 و اشد علم و نیز افضلیت حلق رس غیر مسلم مطلقاً چنانکہ معلوم شد تا افضلیت حلق شارب ابران
 قیاس کنند نہ او لیکن بودن مذہب حنفی افضلیت حلق شارب محل تردید است بآنکہ ظاہر از کتب ایشان
 آنست کہ سنت قص است و ساختن او مثل حاجب گفته اند کہ بناخذ و علیہ الفتو سے و این در غیر غازی
 اما ریح غازی سے مندوب تطویل شارب است تا در چشم دشمنان مہیب نماید کذا فی مطالب المؤمنین بعد
 عن الذخیرة و نیز از سر اجیہ نقل کرده کہ سنت قص شارب است تا ظاہر گردد و گرد و برگ و لب حلق شارب
 و قبل سنت و یاکی نیست تبرک سب لہا یعنی طرفین شارب و گفته اند کہ امیر المؤمنین عمر و غیر و سب چنان
 میگردند زیرا کہ و سب دهن را نمی پوشد و در و سب طعام نیماند و در حلق و ترک مو سے زیرا کہ آنرا غنقه
 گویند نیز اختلاف است و فصل ترک آنست تا آنکہ در بعضی روایات آندہ کہ امیر المؤمنین عمر قبول نمیکرد

و

شهادت کسی را که خلق میکرد آنرا و اما خلق طرفین عنقه لایاس به است و تفصیل این مسائل از کتب فقهیه است
 و الله اعلم **فصل** در جهاد و ادب آن جهاد در راه خداست و اول آنرا در دنیا و عقبه در احوال منازل تمام جهاد
 است **تفسیر** صلی الله علیه و آله و سلم از آن او فرمود بود و عادت وی در سلوک طرق آن اهل اهل عادت است
 و اوقات و سبب بر جهاد موقوف و محصور بودیم بزبان و هم بخبان و هم بدعوت و بیان و هم بیعت و سنان یا باهاست
 جاهد الکفار و المنافقین و اعدای الله و رسوله و اهل البیت و اولادهم و اهل دارهم و اهل اموالهم و اهل عیالهم
 بجمیع اقسام مذکوره جهاد و الله اعلم **تفسیر** لفظ جهاد جهاد و نفس جهاد و شیطان **در جهاد** و منافقان
 و اهل جهاد نفس چهار مرتبه است یکی جهاد بر علم دین حق دوم جهاد بر صبر و احتمال مشقات دعوت و اذی از خلق و هر که
 این مراتب چهارگانه را عمل کرد او را در طهارت آسان فرزند و اما جهاد شیطان را در مرتبه است یکی جهاد بر باطن
 آنچه از **تفسیر** مشبهات و شکوک در اعتقادات مسلمانی دوم جهاد بر نفس **در جهاد** و ادب آن است
 در عمل بخلات احکام شرعی و سلاح او یقین است و رسوخ ایمان و قوت تصدیق و ثبات محبت و سلاح دوم
 صبر است و ثبات بر داعیه عمل و مثال او امر و احکام دین و اما جهاد کافران و منافقان بر چهار مرتبه است
 در زبان مال نفس یعنی با کافر و نفاق و موافق و انذار و صرف اموال و سبب در دنیا و جهاد و قتال بدل نفس و احوال اما
 جهاد در باطن و شکرات و بیرون ظاهر آن بود که این را اول جهاد میگویند و مرتبه جهاد پنج میساخت بعد از آن در مقام تفصیل
 چنانچه در قرآن مجید و حدیث آورده این قسمها نیستند **تفسیر** جهاد که از آنجهاد و کلام علمانده شده بین چهار گویا **تفسیر** فعلی است
 بر ایشان بعد از آن قسم و مانا که عدم ذکر ایشان را اکتفا ناید که اصول اقسام است و الله اعلم و با جمله جهاد بر شکرات
 و بیرون که یعنی امر معروف و نهی منکر است بر سه مرتبه است اول بدست بیرون و ضرب و قتل و اگر عاجز شود و بزبان
 بر نهی و سب و شتم و مانند آن و عاجز شود بدل بانکار و عداوت و قصد و نوع این سیزده مرتبه جهاد است که هرگز از آن
 بی بهره بود و علامت نفاق و سبب بود چنانکه در حدیث آمده است **تفسیر** جهاد و طریقه **تفسیر** غیروقت علی بن ابی طالب
 من اتفاق بر که سیر در حکایت نکند نفس خود را بغزو و جهاد و قصد نکند و همت تحصیل آن نگمارد و سیر در شعبه بیرون
 از نفاق و کفر و اهل خلق و مجموع این مراتب حضرت رسالت بود صلی الله علیه و آله و سلم چه از اول **تفسیر**
 تا زمان وفات لایزال در جهاد بود و چون و آنس **تفسیر** عرب و کوچک و بزرگ و آنرا او سینه و در راه و در کفر و نفاق
تفسیر در راه و در کفر و نفاق **تفسیر** مبارک است که سبب شتم و اصداد بکشید از قرآن
 عداوت برخواستند چون اذی و عداوت ایشان بغایت رسیدن بفرمان بجهت شد با همه بزمیر چه است
 کرد عثمان بن عفان با رفیق و دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم **تفسیر** در راه و در کفر و نفاق و در راه و در کفر و نفاق
 بنصرت و نیارگشتی که کردند و اول کسیه بیرون آمد به بجهت عثمان بود چون خبر وصول او و کیشید پیغمبر خدا که این
 تا یکی از زنان قدم کرد و گفت دیدم او را که برداشته بود رفیق را بر چهار سینه و خود پیاده میرفت پس فرمود از آن
 صلی الله علیه و آله و سلم عثمان اول کسی است که مهاجرت کرد با اهل خود بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و چون تشریف
 اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کفن روین ایشان را در حشره در راه رفتند عمر و بن عباس و عجب وقت
 بن ابی ریحبه را بعد از آن و تحف بجهت نزد نجاشی فرستادند تا این جماع را ز طاب خود بدر کند و در راه ایشان

باز فرستد بجایه سادسته زود قبول بنی افراتزان داشت سخن ایشان گوش نکرد آن دو راه
 خائب و خاسر بایا و تحت ایشان باز گردانید تا حمزه بن عبدالمطلب که از قتیان و شعبان قریش بنی هاشم بود
 و بیزت ترم و راه ترازوسه کسے بنود را خوصال پنجم از نبوت مسلمان شد و اسلام آشکارا گفت و پیوست
 و بعد از دوسه اسلام عمر بن الخطاب بعد از سه روز که اشراف جابت دعاسے آن حضرت بود صلوات الله علیه و آله و سلم
 سبب مزید قوت و شوکت و عزت گشت و بعد اهل اسلام در آن وقت چهل چند مرد و یازده زن بر او گردانیدند
 و مشهور آنست که کمال و کام عدد را بعین بعین از خطاب بود و کفار در آن ~~بسیار~~ ساقه دست دند
 که بانی المطلب بانی عهد منافع مباحیت و سناکت نگنند و از یک کالمه و محالست تمنع باشند تا پیغمبر اصلی الله
 تسلیم ایشان کنند بدانکه عهد منافع جد کلان حضرت سید الانبیاست او سے صلوات الله علیه و آله و سلم محمد بن
 عبد الله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف است و عهد منافع را چهار پسر بود علی هاشم جد شریف آن حضرت صلوات
 صلوات الله علیه و آله و سلم و دیگر عبد شمس که پسر ادا امیه است و پسر امیه حرب و پسر زکریا ابوسفیان پدر معاویه
 و بنو هاشم بنو امیه بجهت بنی عهد منافع اند و دو پسر دیگر مطلب و نوفل و مطلب برادر هاشم است و عمر عبدالمطلب
 و وجه تسمیه عبدالمطلب باین نام بحجت انصافت بهین مطلب است و آنچه انصاف است که هاشم در وقتی بود نیز بود
 دور انجام زنی خواسته و پس سگ گذارشته آمد چون مطلب بعد از دوسه انجام یافته پدر مارید بعد از آن سگ
 آورسته بجلید مردائی و فرزندائی پیرسته گفت این پسر چنان نماید که گویا از قوم باستان آمدند یعنی پسر هاشم
 بنی عهد منافع است که انجام آورده بود و زنی خواسته و از دوسه این پسر مانده است مطلب برادر زاده خود را
 ردین خود ساخته بکسے آورد و در راه هر که از دوسه پیوسته که این کسیت به آنست که بعد از من است از آن
 ویرا عبدالمطلب آه نه و نام اصل و سے شیبیه است و نو مطلب و بنو هاشم در جایست در اسلام با یکدیگر گفتم
 و محالست و مشتبهک و یگان بودند بجلوات اولاد عبد شمس بن عبدمنافع که همیشه بر راه محافظت و مباحیت بنی هاشم
 میرفتند و در کتب احادیث و سیر و تواریخ مذکور است که چون قریش عزت حضرت یاسر بن عبد الله علیه و آله و سلم
 آن کسانیکه با وسته پیوسته بودند دیدند و عزت بحجاب دوسه که همیشه رفتند و پیوسته به اسلام در جایست از
 دنده تر و حسد و عداوت ایشان تیز شد و از آن روز که آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم را آن کسینه بکینا
 زمین این خبر بود طالب که سعادین آن حضرت بود صلوات الله علیه و آله و سلم رسیدند و ایشان را با عبدالمطلب و حج
 سکر کرد آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم از شعب خود آورده و حمایت نمودند و ایشان کعبه را برگزیدند و از
 به کعبه و کوه بارش و بهر آنست که شمس گشتند مسلمانان بعباده و مباحیت و محبت را با عبدالمطلب و حج
 چون قریش آمد و بنی هاشم و بنی مطلب سوادند نمودند با یکدیگر عهد کردند که بنی هاشم و بنی مطلب را جان
 و دین نگنند و ایشان سناکت و مباحیت نمایند و در آنست که بنی هاشم و بنی مطلب را سبب نبی صلوات الله علیه و آله و سلم
 در اول صبح و آنست چون این صلوات تمام شد اینچنین عمارت منصف مانع شد و کوهی رسالت کردند
 بانی مطلب و بنی عهد منافع مباحیت زنی نگنند و در مقبول دستنویس است و آنست که چنانچه بانی
 در عهد منافع و بنی هاشم و بنی مطلب سناکت و محبت را در آنست که بنی هاشم و بنی مطلب را سبب نبی صلوات الله علیه و آله و سلم

و بنو المطلب بودند نه نسبت به بنو مناف علی الاطلاق بلکه او در بدسترس از مخالفان آن حضرت صلوات الله علیه کلمه
وسلم و معاقدان کفار بودند مگر کسی که ازینها سعادت اسلام و محبت رسیده بود مثل عثمان بن عفان بن ابی العاص
بن امیه بن عبد شمس که از نسبت امیه است و ابوباس بن عبد المطلب که عم آن حضرت صلوات الله علیه و سلم
ست نیز موافق کفار بودند مگر آنکه گفته شود کفار دیگر از قریش هر چند بنوعیه شمس موافق ایشان بودند ولیکن
با ایشان نیز ترک مناکحت و مباحیت نمودند تا سے دیگر رفتن آن حضرت صلوات الله علیه و سلم بتسلیم کردن
گفتند اما چون در جمع کتب بنو ہاشم و بنو المطلب مذکور است نسبت به بنو مناف و ثابت شده است کہ بنو عبد شمس
در معاقدت بجانب کفار بودند این توجیه و تاویل باطل باشد و متعین بود کہ ذکر عبد مناف بجای بنی ہاشم
از سهو ظلم کاتب است و در آخر باب حج از مصلحت نیز گذشت کہ گفت عبد بشتند با بنی ہاشم و با بنی المطلب برین علیہ
کہ تعاقد و معاقدت بر ترک مباحیت و مناکحت و مکالت و مجالست با بنی ہاشم و بنی المطلب نامہ نوشتند و در
سخت کعبہ آویختند دست کاتب نامہ کہ منصور بن عکرمہ بعضی گفته اند یحیی بن عامر بود مثل شد و بنی قضیہ در ہلال
محرم سال ہفتم از نبوت بودند و درین سال چند سے از ماجران ہیشہ قدم آوردند و باز بہت تا دو سه کس مرد
و شرد و زن بچیشہ ہجرت کردند و ابوبکر صدیق نیز غریت آن کرد پس اورا کفار کہ باز آوردند و گفتند نخبین مرد
اگر از شہر بیرون رود حال آن شرحچہ بود و ابوبکر صدیق در خانہ خود سجد سے بنا کردہ بود قرآن میخواند و سنگت
و ساو غلمان در مجال مکر بوسے سوغ میشدند و بانجلہ نامہ در تعاقد و معاقد نوشتہ بودند آن نامہ را کرم خوردند
جالی کہ نام خدا و رسول خدا بود و بنو ہاشم و بنو المطلب در میان شعبہ محصور سے بودند مدت سے سال و ہر وہی سے
در سال تا ہجرت از مکه و ~~کہ در آن روز~~ صلوات الله علیه و سلم با ابوطالب گفت و ابوبکفار
گفت کہ وی چنین میگوید کہ گاہ کیناگر دروغ میگوید اورا تسلیم نہائے ~~و اگر است~~ میگوید تمام ازین حال برگردید گفتند نہان دایر سے
چون یحییہ را فرود آوردند دیدند کہ ہمہ صحیفہ کرم خورد و بود مکر جائے نہ نامہ خدا سے تبارک و تعالی و نام رسول
صلوات الله علیه و سلم بود چون چنین بدیدند و کفر و طغیان افروزدند بعد از شش ماہ بوطالب نکات کرد و کوچ کرد
بسہ روز یا پنج روز خدیجہ نیز وفات ~~و اول آن سے~~ در تہ نلیہ و اول سلمہ این سال را عام الحزن نامہ میگویند بلا
و ادیت کفار مضاعف شد پس بعد از سه ماہ از موت خدیجہ سال ہم از نبوت پایدہ از مکہ بطائف رفت کہ
ہر سه مرحلہ از مکہ است و زید بن حارثہ با و سے بود و اشرف نقیث را دعوت کرد و درہ روز در میان ایشان
از اہل طائف مساعدت سے و موافقتی نیافت بلکہ غلامان و بچیران خود را اغوا کردند تا آن حضرت صلوات الله علیه
و سلم را دشتنام میگردند و ہاشمنا سے مبارک اورا بسنگماز دند و نعلین اورا خون آلود ساختند تا خون
از زخمها سے سنگ بزمین سے افتاد و ہر دو باز و سے اورا گرفتہ برستہ زمیندہ ~~و چون میبفت~~ باز سنگ زیر میگرد
و خندہ میگردند و زید بن حارثہ خود را سپر آن حضرت صلوات الله علیه و سلم میبخت نامہ و سے تمام شکست
و مجروح شد و این واقعہ در روضۃ الاحیاب ذکر و قلع سال دوم از نبوت تبعمصین ~~و بوست~~ در صحیحین از حدیث
مانند آمدہ کہ گفت مر آن حضرت صلوات الله علیه و سلم آیات ~~و در ہر سے سخت~~ تراز روز احد و نہ ہر سود
سخت ترین روز ہا کہ میشس آید ہر روز بود کہ عرض کرد و نفس خود در ~~سب~~ میدان ~~بتن~~ کاہل از اکابر

این مخالفت بود از تحقیق و اجابت نکرده ای بیشتر است که اگر در کرامت پس گزینتم سر فرود افکنده هموم و تحرون رسیدیم
 بقرن تعالی که آنرا قرن ایشان نیز گویند و میدانند از این جهت که سر بر پیشانی بر پاره را و دیدم که مرا سایه
 کرد و بر روی جبرئیل است و مذاکره در آنوقت برورد گاه تو شنیدی سخن قدم ترا و نیز در زنده بر تو اکنون ملک جهان را
 بر تو فرستاده که اگر قرآنی بختی بین رک نام دو که است که در آن میان آبادان است به ایشان هم بر زخم و
 یکبارگی ایشان را پاک کنم فرمود و میدانم که زاصل به ایشان کسی بر آید که خدا را بوجدانیت پرستند پس حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم از طاعت بازگشت و در وقت بازگشتن صند و شمشیر که از شقیاس قریش بودند بگذاشت
 ایشان در بوستان خرد بودند و انگور میچیدند چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را این حال دیدند
 یک صلوات بر ایشان جنید و مهران گشتند و بدست عداس انورانی از علام ایشان بود و شمشیر انگوری بخدمت
 صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خوشه را در دست مبارک فرودگذاشت
 و گفت ایسم الله و بنیاد خون از آن بود که در اس بماند می نگاه کرد و گفت و الله این کلام از هیچ کی از اهل این
 بلاد نشنیدم فرمود از کدام باده تو گفت از این سو فرمود آن قریه مردی صاحب است که از نرس این تنی باشد
 عداس گفت تو او را از جادوی فرمود و دست بر او زن است و دو سه پیغمبر در دست و من نیز پیغمبرم پس عداس
 بردست و پاس مبارک و سه بر روی او نهاد و بوس کرد و مسلمان شد و در بازگشتن بخانه رسید و آن موضعی
 است یک شب در میان از که آجادیون یعنی حبیان بیامند و اسلام عرض کردند و گفته اند که آن حضرت نفر بود
 و جنین نصیبین که شهرت از شام و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز میگذارد در شب و سوره جن میخواند و این
 استماع می نمودند گفته اند که ما سه ایست استی زنا شنی و شاعر و ماحم و احق ب چون بکه آمد بخرج
 رفت و گفتار را بجز در آن شب در پور و مشام کرد و از ریت آنها از عرض صلوات و اورد
 کیفیت مسجدها قصه را بر صیدند همه را بیان کرد چون از این استنبه اندر تله مید با و بودند این از یاد است وند
 و آن در شب بیست و هفتم بود از شب بر قول مشهور بود شب جمع بود این شب شنبه در صبح است که در شب
 دو شبانه بود موافق مولد و بیست و هفت بود از این شب تا روز پنجشنبه در بیدار می بود و بعضی گویند
 در بار بود یکبار پیش از رویه و بیاید از و عدای و بعضی گویند که در آن شب از کوه که در بعضی بیشتر
 از آن گویند و تحقیق آنست که در آن شب در کلام مجید از آن خبر داده کیبار بود بدین ارجح در مقام
 و در این در لینه بسیار بود از آن مرتبه در روز سه شنبه در وقت شب تا صبح و در روز چهارشنبه از کلاس اول
 اولیا الله صلوات بر او و شرف تمام فرمود و در میان روایه و از آن بجز شد بود در استحباب که در این میان
 مکرر در خون باقی باشد و در روز سه شنبه در روز سه شنبه از آن بجز شد بود در استحباب که در این میان
 به با او است و در روز سه شنبه در روز سه شنبه از آن بجز شد بود در استحباب که در این میان
 در روز سه شنبه در روز سه شنبه از آن بجز شد بود در استحباب که در این میان
 از آن بجز شد بود در استحباب که در این میان
 در استحباب که در این میان

من رسول الله صلى الله عليه وآله نديم من حج كسبه را بیشتر مشورت کنند و مر اصحاب خود را از سواخدا
صلى الله عليه وآله وسلم دور راه بعد از پیمایش شکر نیتی و ماندن آن را بر او شستی بود و سیر رفت تمام و سے و بن سو سنا
سوسے و کوشن اوستا و سے و در اوقات و طلاق و راه پیموده کردے و پاس بانان را بر اطراف لشکر تفرقه کردی
و چون بادشمن بر ابر شد سے با ایستاد سے و دعا و ~~و در اوقات و طلاق و راه پیموده کردے~~ و با ایستاد سے و دعا و
مشغول شد سے و لشکر خود را ترتیب داد سے و مقابلان را مبین کرد سے و در حضرت دی صلى الله عليه وآله وسلم
تفرمان و سے مقابلہ کردند سے و در جنگ آلت جنگ پوشید سے و میان روز و مطاہرت کرد سے و در
و سے راپات و اعلام بود سے چون بر قوسے غالب شد سے و فتح کرد سے در ان عرصہ روز و پیغمبر شد
انگاہ باز گشتے و چون خواستی کہ بر قوسے تاخت آرد انتظار کرد سے اگر از میان ایشان آرد ز باگ نماز
شید سے تاخت نکرد سے و گاہ بر دشمن بخون آورد سے و گاہ در روز تاخت کرد سے و سفر خصوصاً بر
نواد و بر پیغمبر بود سے و چون آن کرد و او سے ایشان را جان میبرد و بر پیغمبر بود سے و اگر جابر را
بر ایشان گسترده سے ہم را پوشیدی و صفون را خود مرتب کرد سے و در وقت قتال شجاعان را برای اقدام
توین و سے و میفرود فلان تو پیش بود فلان تو پس بود گاہ در وقت لغت سے دشمن این دعا خواند سے
اللهم منزل الكتاب و مجرے اصحاب و بلایم الا خراب انہرم و انصرنا علیہم سہزم مجمع و یولون الدبریل الساعۃ
موعدهم و الساعۃ اذ ہی و اقر اللهم انزل نصرک اللهم انت محمد سے و انت نصیر سے و یک اتمام و چون جنگ
در پیوستے و تنور قتال گرم شد سے و دشمن قصد وی کرد سے با و از بند گفتے نا انبسی الا کذب انما ابن عبد
و چون کار بست رسید و لیران پناہ بوسے آوردند سے و از ہم نزدیکتر بدشمن و سے بود سے و اصحاب در
جنگ پیوستے سے و چون ز مود سے کہ یکدیگر را بان بشناسند یکبار شمار ایشان این بود است است یعنی میران
میران و ~~و گاہ بر دشمن پیوستے~~ سے و گاہ خم لایب و گاہ سے زره پوشیدی و خود بر سر مبارک نهاد سے
و شمشیر حاکم کرد سے و نیزه برداشتی و کمان در بازو انداختے و گاہ سپر برداشتی و فرامیدن در وقت جنگ و
دشمنی و بر دشمن تحقیق راست کرد سے چنانچہ در غزوہ طائف کرد که بعد از فتح مکہ و غزوہ حنین است در سوال سنا
و خالد بن الولید بر مقدم و سے بود و چون ثقیف منہزم شد و در حصنہ کہ بنایت شد بعد از تیبہ سازگیساں
در آمدند و بنیاد قتال نهادند آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم ایشان را تہرہ روز محصر ساخت و تحقیقی نهاد و
آن اول تحقیقی بود کہ در اسلام نہادہ شد و مردم بسیار را نشان کشتہ شد یہ بجا بجلافہ رحم و قرابتی کہ این
دشمنند و خواست کردند کہ ایشان را بگذارند پس بفران آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم ند آوردند کہ
سر کہ از حصن فرود آید آزاد بود پس وہ داند و بر و ایستادند و از ان روز آمدند و بوجہ تہرہ بجا
الثقیف کہ از شاہیر صحابہ است از ایشان بود و از تہرہ مغلطت از ان روز آمدند و بوجہ تہرہ بجا
یہ بینند ہر موسے غانہ بر آوردہ اورا قتل کنند و تہرہ سپر زب سے و چون تہرہ بجا شد فرستاری تہرہ انرا
بتقوسے و بر پیغمبر گارسے و مود سے و تہرہ سپر و ایستادند و تہرہ مغلطت از ان روز آمدند و بوجہ تہرہ بجا
و لا تقبلوا ولید ایضے سیر کنید بنام خدا و در راه خدا جنگ کنید با سبکہ کافرست از ان روز آمدند و بوجہ تہرہ بجا

و بعد سے کہ باغیم کیند لشکیند و طفلان را نکشید و نه فرمود سے از بیرون قرآن بدیارتقار و چون سر یہ فرستاد
 سر یہ فوجی کہ بجائے فرستند در اصطلاح اہل سیر غزوہ آزما گویند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنفسین
 آنجا حاضرے بود سر یہ آنکہ خود حاضر فی شد و جماعہ را بفرستاد و بر ایشان را فرمود سے کہ پیش از قتال
 را دعوت تہ باسلام و ہجرت از وطن کفرید یا باسلام یا اسلام فقط سبے ہجرت اگر اسلام و ہجرت ہر دو قبول کنند
 و ایشان یعنی آمانے کہ اسلام بیاید و ہجرت از وطن ناکند جملہ عرب مسلمانان ایشان را از
 فی نصیبے بود و یا بذل جزئیہ نماند اگر اسلام را ہم قبول نمانند و اگر ازین مجموعہ ابا کفند نجد ایستاعے ہتھانت نامی
 و قتال ہر دو چون ہر قوسے نظریاتے ہر فرمود سے تا فر کنند جمیع عمائد و بہ را گردانند پس ابتدا فرمود سے
 سبب کھان ان یعنی جامہ و رخت ایشان بقا ان ایشان دار سے تفسیر سلب و رد یا یہ بجامہ و سلاح و رخت
 و آنچه ہر کبست از زمین و آلت و آنچه ماوست بر وہ از مال و رخت و دان و در گردہ و آنچه با غلام او یا بر وہ
 دیگرست داخل سلب نیست و استحقاق قاتل سلب قیتل را نزد امام ابو حنیفہ بشرط تفصیل امام ست و تفصیل آن بود
 کہ امام گوید و بخویش معافان کند کہ ہر کہ بخین کایسے کند اورا چنین و چنان بدہم و یک صورت تفصیل نیست
 کہ ہر کہ یکی را از کافران کشتہ اوراست جامہ و رخت و برین تقدیر جامہ و رخت مقتول برای قاتل وی باشد
 و نزد امام شافعی رخت شہیت است سبب آنکہ امام شافعی گوید رسول حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود
 من قتل قتیلہ اقل سلبہ نزد ایشان سبب ہر فرمود سے و رد و تفصیل است بدلیل آنکہ مرخصی بن ابی سلمہ
 فرمود کہ نیست مقرر از سلب تفسیر کہ بپوشید کہ در دنیا و دنیا نشا نہ فرمود حدیث مذکور قتل است تشریح را و رد
 پس حمل کرد کہ تفصیل بقریہ میں تفسیر کہ بپوشید کہ در دنیا و دنیا نشا نہ فرمود حدیث مذکور قتل است تشریح را و رد
 اسلام کہ حق اعلیٰ و قرین بود بجامہ از محمد بن سنان و تفسیر ہذا رسول ولد سے القریہ و کتب
 و المساکین و بن سبیل و غیرہ و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے
 مذکورست و آنچه بانڈ سے عیبے مذکورست و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے
 نش قسمت کرد سے سوار سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے
 ست و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے
 و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے
 کہ و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے
 کیفیت بود سے بانڈ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے
 را ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے
 تفسیر کہ ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے
 کہ نہشت ہر وہاں ان سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے
 سبب ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے
 مگوید کہ یکدیسے از فرمود سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے و ہر کہ سے

دوسے مساوات کر کے درسمت چہ ہمہ سپاہی لشکر و سبب قوت و شوکت، سلام اند چون قصد دیار عثمان
 کردی گاہ سر پہ را پوشتر فرستادے اگر ایشان را غنیمت بدست آندی از آنجا کس بیرون کر دے آنچه باندے
 ازان رہے جدا کر دے دیار ہر دو را کے آپ باندے **سیران ایشان** یہ تسمت کر دے
 ومع ذلك نقل اگر است میداشت کہ بر در بند و میفرمود تو یار ابا بد کہ، و گنند بر بنفعا و اور اپنے حضرت پیمبر را
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از غنیمت بھی خاص بود کہ اسنے میخواندند از جنت برگزیدن و اختیار کردن دی آزا اگر
 خواستی بندہ یا نیک کی یا پس یا آنچه خوش آمدے آنرا پیش ز خمس برداشتی و این مخصوص بود بان حضرت
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و جہازہ کی کسی را از آنکہ رسد و خلفا را شدین نیز نیکو دند و صنیہ و ذوالفقار از آنجا کہ بود با صنیہ از غنم غزوہ
 خیر بود از اولاد ہارون پیمبر علیہ السلام بود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اور آرا کرد و عقد نکاح بست و ذوالفقار از غزوہ بدر بود
 و آن شمشیر بنہین الججاج بھی بود و در روز بدر پسر علی بن عبد شمس بن ابی طالب و راکت شمشیر را بنظر آن حضرت صلے اللہ
 علیہ وآلہ وسلم آورد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برای خود اختیار کرد بعد ازان علی بن عبد شمس و بنی بان شمشیر مشہور
 و مذکورست و ذوالفقار ازان جنت گویند کہ دوست و من مثل فقار بنہرے ہر برای استخوان پشت بود و در زنا فخر
 فتح و کسر ہر دو جائزست و فتح فصیحست و از شمشیر ہرگز از خود جدا کر دے و در ہر معرکہ و جنگ با وی بود
 و حلہ و سے از فقرہ بود و اگر کسی از برای سعادت مسلمانان حاجت بودے اور بھی با وی چنانچہ عثمان را
 و او در روز بدر سے ہر بعض دختر پیمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم رقمہ مشفون بود فرمود ان مکان ناطق فی حلہ اللہ معا
 رسولہ ضرب لہم حجرا جبرہ عثمان رفته است، یکا چند اور سبائی پس تعیین کروان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بر آوی بسهم وی، جبر دست در روایت بی و او و ازان عمر آمدہ دبایعت کروان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 عثمان را و بزودست سپہ و در اب و دست راست خود فرمود این دست عثمان است و ہم ذوی القربی را کہ در حق
 فان بعد خمسہ و للرسول و لذی سے القربی شہادت است در بنی ہاشمہ بنی مطلب تسمت سیار و برادران ایشان
 بنی عبد شمس و بنی نوفل نمیداد و میبذلت انما ہذا لمطلب بنو ہاشم شہادتے واحد شہادتے در روایت مشہور ہشتمین مجہد
 یعنی مشہور و بعض ہی بسین سہا ہے شہادتے روایت کردہ از بنی مثل واحد بدانکہ و اخبار آمدہ است کہ چون آنحضرت
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ذوی القربی را از خمس غنم خبر دینے ہاشمہ بنی مطلب تسمت کرد عثمان کہ اولاد عبد
 است و جبر بن مطلع از اولاد نوفل بچہرت آمانہ و عمر عمر کرد کہ ما مذکب نیستیم کہ بنی ہاشمہ ہر دو رگہ بقان شہادتے
 و فضیلت و ادک غیر ایشان را نیست زیرا کہ تر از ایشان پیدا کردہ بنی مطلب ما و ابنا ہر دو نیم مساوی نیست
 قرابت چرا ایشان را برگزیدے مخصوص کر دے بسہ ذوی القربی را از اند دے فرمود بنی مطلب ہاشمی ہاشم
 ہمیشہ ہی ہشتنگ بودند در بیت و سلام و در آہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم براسے تصویر و شہادتے
 اتصال انگشتان مبارک خود، یکہ گیرد اگر رخا ز سے طعام سے یا فقتہ مثل غسل و جنب و جزو غیر ان بخوردند
 بر نمیداشتند دنیا پنچہ سے ہاشمہ آہ کہ گفت سے یہ قسم یاد رخا ز سے خود عسار و جنب یا بخوردیم بر شہادتے
 خداوندین حق سبحانہ و تعالیٰ ہر دو سہ ہشت من از من جز ہاشمی را کوا ہم داد از ہر دو سے معرکہ فرمود و در
 ہر دو ہاشمی ہر دو سہ ہشت من از من جز ہاشمی را کوا ہم داد از ہر دو سے معرکہ فرمود و در

عظم مینمود و در این باب در کتاب التلخیص باب اولی بقره ایست که بقیامت در مذهب در شین مفتوحه گفت اشتراک عیب فی القاموس
 اشتراک حساب التلخیص عیب و العار و الامرا المشهور بالشفعة و غلول کرده بود فرمود که کالا **بسیار** است پس بوردند
 و ابو بکر و عمر همچنین کردند این از باب تعزیری است و اکثر علما بر آنند که در دو این بر سبیل تظلم است و امام احمد از
 بر ظاهر عمل کرده باشد علم خاتمه **باب** در اشعارت باب اولی که در این احادیث مرویست و هیچ از این
 صحیح نشده و نزد جهانبند علماء حدیث ثابت گشته و هر چند این حروف در غایت اختصار است اما مثل بر علوم
 بسیار است بدانکه شیخ مصنف سابقه اندک است و تقدس درین خاتمه بسیار توکل نموده و مبالغه کار فرموده است
 و در مقام استقاده و تقلید بعضی ازین قوم که متوکل اند درین باب کرده بر جمله از احادیث جرح و طعن نموده است
 بر بعضی حکم بعد صحت کرده و بر بعضی بعد نبوت و بر بعضی حکم بوضع و افترا نموده و بر بعضی خط رو و بطلان کشیده
 و حال آنکه در این میان احادیث است که در کتب معتبره مذکور است و نزد کبرای علمای دین از فقها و محدثین
 مقبول و اثره آنست که در احتجاج بدان نموده اند مطالعه این باب طالب را در وادای حیرت و وحشت اندازد
 اما حکم بعد صحت بحسب اصطلاح محدثین چندان غرابت ندارد چه صحت در حدیث چنانچه در مقدمه معلوم شد
 درجه اعلاست و در اثره آن تنگ نه جمیع احادیث که در کتب مذکور است حتی درین شش کتاب که از اصحاح کتب
 نویسد همه با اصطلاح ایشان صحیح است بلکه تسمیه آنها بصحاح باعتبار تغیب است و نیز معلوم شد که حدیث صحیح
 و حسن و ضعیف در هر یکی از صحیح حسن لذاته و غیره و تعریف هر یکی ازین اقسام سابقا معلوم شده است لیکن با عاده و
 مدار آن نیست اکنون که شیخ مصنف نفی صحت از حدیث میکنند و میگویند که این حدیث صحیح نیست یا نفی در اول
 میکند که صحیح لذاته است یا احتمال آنکه بدیهیست تمسیت و تشدید که در شرح و توضیح کرده اند رفته باشد موافق آنچه از بعض
 مردم در نیاب نقل کرده و قول و گفته بصحت نرسیده نفی صحیح لغیره بود یعنی در ذات صحیح نه و بکثرت طرق
 و تعدد روایات نیز بدیهیست نرسیده پس نفی هر دو صحیح نموده باشد یا این سرود عبارت که صحیح نشده و بصحت
 نرسیده بیک معنی بود بر هر تقدیر در صحت چندان موجب حیرت و وحشت نبود اما آنکه میگویند ثابت نشده و وثبوت
 نرسیده ظاهر در نفی درجه دوم است که حسن است لذاته و غیره و نفی مرتبه ضعیف نیز احتمال دارد و بر جمیع تقادیر تواند
 که مراد و نفی لفظ حدیث بود یعنی در حدیث با این لفظ مخصوص صحیح نشده و به وثبوت نرسیده بلکه آنچه به وثبوت
 رسیده لفظ دیگر است مضائقه محدثین در نیاب بسیار رود و باندک تغیر که در لفظ رود و احادیث دیگر خوانند
 اما این مضائقه سهل است چه متبادر بافهام نفی صحت و وثبوت معنی و مضمون آن گردد درین صورت باید که تصریح
 کنند که این لفظ صحیح و ثابت نشده و آنجا که گویند درین باب چیزیست بصحت نرسیده و به وثبوت نرسیده ظاهر
 مراد نفی مطلق مضمون است بهر لفظ که باشد و آنجا که گفته مضمون است و منفرد باطل بدانکه بعضی حدیث موضوع
 و اقسام و مراتب آن سابقا در مقدمه معلوم شد و نیز معلوم شد که حکم بوضع و افترا نیست مگر بظن غالب و تخمین مجزم
 و یقین در نیاب صورت نرسیده و چگونه صورت بند و فان الکتوب قد یصدق یعنی گاست بود که دروغ غور است
 نیز گویند پس احتمال دارد که در خصوص این حدیث صادق آمده باشد هر چند دروغ گو باشد همچنان که راست گو
 نیز یا مکان عقل محتمل است که دروغ گوید بنا بر این باب و مدار این کار بظن غالب است و میگویند که مراد از این

و مهوره این شان را ملکه خاص و تمیز از مخصوص و اشکالی تمام بکلام نبوت غلی مصدره و صلوة و الحجته
پیدا میشود که بدان صحیح را از سقیم می شناسند و جدا میکنند هر چند سبب آنرا تعیین و تشخیص نتوانند نمود و این کل
نسی است از میان ایشان که اطلاع و سه قوی و مهارت وی تمام و ذهن و سه شاقب و قریحه و سه صید و در کت
فهم و سه سلیم و معرفت و صداقت و سه بقرائن و الہ بران راسخ و شکن باشد این کار هر کس نیست مگر در اینجا که
آثار وضع لایح و بین باشد مثل رکاکت الفاظ و سخاقت معنی چنانچه روایت کرده میشود لانا کلا و القرحة حتی بلجونا
و امثال این درین خاتمه بیاید و نشا و انشا تعالی درین صورت و معرفت و وضع آن خاص عام مساوی باشد
حکایتی درین باب نقل کنند که شخصی مدیثی را نزد یکی از معتدق فن حدیث بر خواند فرمود این حدیث معلول است
گفت بچه علت فرمود علت بیان نتوانم کرد و تمییز نتوانم نمود الا آنکه بر ذالک طبع من همزه است و بکلام نبوت نماند
پس بر چه شئی دیگر برفت و این حدیث بر خواند و سه نیز همچنان گفت که آن اوستا و پیشین فرموده بود نزد و
و دیگر سے رفت و پرسید همچنان جواب شنید بهترین آنها این شخص حدیث آورده در همی داد که نزد صراف بر و
صرف کن صراف بجز و بدین گفت این در هم بے اختیار است گفت بچه دانی علت آنرا بیان کن گفت چنین است
ولی علت آنرا بیان نتوانم کرد نزد صراف و دیگر بر چه بر یک کلمه نبود پس در هم بر شیخ آورد و حقیقت حال
بیان نمود فرمود حال ما نیز بر چنین نه و ما را یسے رشاک نیست که اینها نیز غلطی است دعوی قطع و یقین بیاید
نتوان کرد و نیز معرفت وضع احادیث را قرآن و شسته از شش روایت شیعیانی حدیث را در فضائل اول سبت
سلام الله علیهم جمعین در روایت مبتدع و اسے بدعت حدیثی را در ترویج مذنب خود و این نیز غلطی بود
و یقین نتوان دانست که سوخته است یا گوی کذب واضح با قرار و سه معلوم گردد و اینجا نیز وار و شود که چرا
درین اقرار کاذب نباشد معصیت و غرضی اینجا نیز قرینه شرط است که جانب کذب خبر صدق اقرار را راجح
سازد و گاسے قرآن صدق و سه در اقرار کذب چنان قوت یابد که متعطفی قطع و بزم بدان گردد و گاسے بعد از
توبه و بعض چیز است که در حکم اقرار بوجه است چنانکه علم تباریح و نادت را و سه یانات شیخ و امثال آن از انجا
اجتماع را و سه و مروه عنده و سماع آواز و با وجود آن امکان نداشته باشد درین صورت اگر علم بقرینه مذکور
یقینی بود حکم بوضع نیز قطع گردد و گاسے قریحه و غنچه و جمال و سه پیدا گردد که دلالت کند بر وضع همچو قطع
غیاث با مده سے خلیفه در حدیث لاسبق و افراط بوعید شدید برانزیر یا بوعید عظیم بر فعل سیر و سبب انقدران
چنانکه هر که این فعل کند او را ثواب جمیع انبیاء اثر باشد هرگز اینچنین کند و یا زنا کرده باشد با کار
در خانه کعبه نیز از قرآن و منع داشته اند نیز قرآن و دیگر مثل مخالفت نص قرآن و سنت متواتره و اجماع قطعی
و صریح عقل که در اینجا تاویل و توجیه و تطبیق را راه نبود و نیز دانست و تصریح حماره که بعد از توبه بر سر سینه بکند و
از همه قوی تر است اما وجود این محل تردد است و بر هر تقدیر بر بعضی ضمیمه روشن است که از حدیث نفی آن مدعا
و مطلب که حدیث را بران دلیل ساخته و در اثبات آن مدعی تسک بدان نموده اند لازم نیاید شاید دلیل دیگر
حدیث دیگر اثبات کرده باشد در مباحث علمیه ثابت شده است که از کتب و دلیل مذکور در تفصیل با مراد نیاید
و عدم لزوم اقتضا سے عام لازم کند چنانکه کی دعوی کند که درین خانه گرم است و وجود آتش دلیل بر او میگردد

گوید کہ اینجا خود تشکی نیست از اینجا لازم نیاید کہ دعویٰ کرے خانہ باطل گرد و شاید کہ اثبات کرے آن بود
 آفتاب کند نعم آن دلیل باطل بود با احتمال ثبوت مدعا بدلیل دیگر این سخن اگر چه مقصود منسخت و خلی ندارد چون
 و سے در تزیین حدیث است و با ابطال مدعا کاریش نہ بجهت تسلی خاطر طالب گفتیم کہ وحشت نکند کہ چون این
 احادیث کہ اکابر بدان چنگ در زود اند صحیح و ثابت بنود مطالب و مدعیات ایشان نیز صحیح و ثابت نگردد
 این لزیم نیاید و اینجا سخن دیگر است کہ گوش فهم و انصاف بران باید داشت کہ چون بناسے حکم علماء بر صحیح
 و تحسین و تصحیف و بوضع و بطلان آن تعالیٰ سخن و ظاهر حال است لاجرم محل وقوع اختلاف بود و این باب
 در وقوع اختلاف آرا و مذاہب کمتر از ابواب فقه نیست همچنان کہ در مسائل فقهیه اختلافات است کہ یکی بوجوب
 رفته و دیگر سے بحرمت و یکی مستحب و داشته و دیگر سے مکروه پنداشته است با جهتا و سے کہ کرده و دلیل کرا و را
 دست داده درین باب نیز مثل این اختلافات راه دارد و بوقوع سے آید شخصی یا جماعہ حدیثی را تصحیف
 نموده یا نسبت بوضع کرده اند تو سے دیگر از این تصحیح رسانیده و اثبات نموده این منہ بر متبوع و متفحص فن
 حدیث روشن است و نیز باید دانست کہ از ابواب التقاد و احادیث جماعہ اند کہ درین باب فلو و افراط دارند
 و براہ تعصب و تحمیل روند باندک توهمی و شائبہ و همی نسبت بوضع کنند و بدان مساوت نمایند مثل ابن جوز
 و امثال و سے بجز آنکہ بعض مردم در بعض روایات احادیث حکم کرده مثل آنکہ گفته فلان ضعیف با پس
 بقو سے یا متروک یا مطعون و امثال ذلک حکم بوضع کرده و حال آنکہ آن احادیث از ان قبیل نیست کہ فلوب
 بطلان آن شہادت دهند و نہ مخالفت کتاب و جماع است و منکر نیست اور عقل و نقل و دلیل نیست بروضع
 آن مگر حکم همان بعض در را و سے آن و این نیز مجازت و افراط و تجاوز از حد است عایت آنکہ اورا سے حکم
 و حکم ضعیف و وہین و سے کنند و چندین احادیث را کہ ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قومی دیگر
 از مہرہ این شان آن را اثبات کرده و تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر امثالہ از ابیاریم سخن دراز کرد و جمله از ان
 در ضمن احادیث کہ مصنف درین عاتقہ آورده بیاید و مصنف خود در رسالہ تقدیم تصحیح لما عثر من علیہ من احادیث
 اصحابی گفته است کہ حکم بر حدیث بوضع بغایت محیر است زیرا کہ آن صورت نہ بندد مگر بعد از صحیح طریق
 و کثرت آفتاب تحقیق آن کہ این متن را جز این طریق واحد کہ برو سے طعن کرد و شد طریقے دیگر نبود و وجود
 کثیرہ با بحث شد و حافظ مستحضر را بر غم بکذب حدیث وین در غایت تفسر و اشکال است و لہذا احتراض
 کرد و شدہ است برابر ابو الفرج بن جوز سے در کتاب رضوان نش کہ قوت کرده است در ان حکم بوضع بر بسیار
 را احادیث کہ باین مشابہت چہ در ان میان احادیث ضعیف است کہ محتمل است و ممکن است تک بدان
 در غیب و ترہیب و نیز احادیث حسن است و احادیث است کہ بعض ائمہ از تصحیح کرده اند چنانچہ حدیث
 صلواہ تبیح مثلا و احادیث است کہ بر آن طریق دیگر است کہ قوت میگیرد حدیث بدان و مطلع نشدہ ابن جوز
 بران پس در آمدہ آفت برو سے باین وجہ و تفسیر کرد او در حکم بوضع بران احادیث ہر کہ بعد از و سے
 آمدہ و آہنا کہ قدرت و مہارت ندارند در علم حدیث نیکار آنکہ تقدیم این شان است کہ کمال شجر و توسع
 داشتند در حفظ احادیث و طرق آن مثل شعبہ و یحییٰ و سعید بن قحطان و عبد الرحمن بن مہدی و امثال

ایشان بعد از آن اصحاب ایشان مثل احمد بن حنبل و علی بن المدیسی و یحییٰ بن معین و ابن عساکر و ابی طاهر
ایشان بعد از آن اصحاب این چنانچه شایسته است بسط و بوی او و در نزد ما و سایر ایشالی ایشان تا زمان
و در قلمرو و بهیچیکو بعد از ایشان کسی نیامد که مساوی باشد ایشان را در مرتبه و نه تریب بدان پس اگر بگویند
در کلام کی از تقدیم حکم بر حدیث بصفتی انصاف است حسن وضع و وضع اعتماد توان کرد بر این بجهت آنچه
داوده است پروردگار تعالی ایشان را از حفظ عظیم و اطلاع تمام و اگر نخلت آیه نقل ازین آنکه سبیل دران
ترجیح و تطبیق بود و این دران احادیث است که محتمل شد و دست دران و اما بسیاری از احادیث بود که بشهادت
قلب حکم بود آن توان کرد و آسان است این حکم کردن دران از هر که موصوفت بود و بجزرت مهارت درین فن
غالب کتاب ابن جوزی ازین قبیل است و آنرا علم این ترجمه کلام مصنف است در رساله مذکور و در اینجا ظاهر شده
که حکم بر حدیث بصفتی و وضع و ایشالی آن مایه تفسیر و صعوبت دارد و این امر مختصر است در آنکه تقدیم این ایشالی
هر که درین در طه افتاده خطا کرده بر بسیاری از احادیث که در این مشابه اند حکم بدان کرده اکنون آنچه درین رساله
بر عمل از احادیث حکم بصفتی کرده کرده معذرت نسبت که از آنکه در قبیل است آیا منقول است از آنکه تقدیم
و بر تقدیر نقل ایشان آباستفق علیه است یا نه ایشالی و ایشالی فیما بین را بیان باید کرد و احقیقت حال گفتن
کرد و اغلب زان باب است که ابن جوزی است و استماع بی زبان که کرده و بعضی از آن قبیل که در این است از این
بران و اهل مایه است بشهادت قبلی حکم بود و توان کرد و بعضی از آن در کتب معتبره مذکور است و آنرا در این
روایت نموده اند و حکم بصفتی بر حکم از حدیث در روایتی است که در رساله مذکور است و در بعضی ازین مباحث
آن خود محکوم بود وضع نخواهد بود و اگر کسی چاره و کم زود شد و نیز باشد پس حکم از آن بجز علی الاطلاق چنانکه
مصنف کرده درست نیز بصفتی چنانکه در این رساله مذکور است و جواب و در این رساله مذکور است و چون
در ویجا که کتاب قرار داده که در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است
و نبوت آن کرده و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است
روسی و در حدیثی که در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است
و اگر موافق است تفسیر و اسید کلام و دست شود و اگر نخلت و در جواب و دست کرد در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است

فی الهدایه و المعادق لمصنفه بان و تقدیم شد و در رساله مذکور است و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است
و نقص و الا بیان لایزال و لا یقین بان حضرت علی و آل و سلم درین مسئله نیز صحیح است و در این رساله مذکور است
صحاب و تابعین است بنی سید و اول کتاب ایبار و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است
بنی الاسلام علی ختم و بر قول نقل بود در رساله مذکور است و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است
بنی باشد علی و آل علی و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است
ست از سلف و گردانیدن و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است
و در بر قول ابنی نیز بر بنی اگر چه آن در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است و در این رساله مذکور است
گفته که این لفظ حدیث است که روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که در این رساله مذکور است

بن ماجه با سند ضعيف باين لفظ كه الايمان عقد بالقلب و اقرار بالاباء ان قول بالاركان و روايت كرده امام محمد
 ز حديث سعاد بن جبل كه الايمان نيز يد و يقصر و جمع الجوامع از طريق اني از حديث امير المؤمنين علي آورده باين لفظ
 الايمان معرفه بالقلب و قول باللسان و عمل بالاركان و از شيرازي كه از حديث عائشه آورده باين عبارت الايمان
 بالله اقرار باللسان و تصديق بالقلب و عمل بالاركان انهي دستاوردست در مقام حديث از حديث ابن ماجه از حديث
 ابى بصيرت عبد السلام بن صالح الهروي كه از ابى بصيرت روايت كرده است كه كرام خود سلام الله عليهم حسين آورده كه الايمان
 عقد بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان و گفته كه بن حريست كه بفرستاد اين حديث كرده و و دلمعي آورده كه
 چون حضرت امام رضا بنيشاپور آمد براستراشيب و دار شده پاره از خز و ديوار بر روي مبارك افكند و درون
 در آمده و علمائے شهر در طلب تقاست شريفه سيدهند و ز ايشان بيگانه بيگانه و احمد بن حنبل و احمد
 ابن راهويه و محمد بن رافع كه از اكا بروي انهمه باير و ايشان و ثقه بوده اند در كتاب شريف آورده دست بلجام
 اسپ زوند و اسحاق بن راهويه گفته بچن انا... كه در خود كرده سنده ز آنچه تواند باسے طاهرين تو بتور سيده
 برابرخوان پس امام باسنادسے كه ز آباء كرام بود و شده اين حديث ز حديث ديگر در فضل كلام توصيف
 كه لا اله الا الله حصني الحديث برخواند... و به... كه در كتاب صديقه مست و ابن مسجين تو شوق او
 نموده است و باسفيا ان ابن هميذيه روايت از... كه در... كه در... كه در... كه در...
 باطله از تقدير و مرجعيه غير آن و گفته ميگردد... كه در... كه در... كه در... كه در...
 و كتاب تنزيه الشريعه... كه در... كه در... كه در... كه در...
 مقدار آورده كه الايمان بيزيد و ينقص و گفته... كه در... كه در... كه در... كه در...
 بن الحسن غريب حديث اخيرا... كه در... كه در... كه در... كه در...
 آورده و بران سكوت كرده و... كه در... كه در... كه در... كه در...
 اگر چه ضعيف نيز باشد بيدانشده غيرا... كه در... كه در... كه در... كه در...
 و بوپريه گفته كه... كه در... كه در... كه در... كه در...
 ميشود فرموده زايه... كه در... كه در... كه در... كه در...
 گفته كسيك... كه در... كه در... كه در... كه در...
 و نزياد و مدينه... كه در... كه در... كه در... كه در...
 و الاگر و نرس نرفته... كه در... كه در... كه در... كه در...
 و در هشتم از... كه در... كه در... كه در... كه در...
 اقوال از... كه در... كه در... كه در... كه در...
 صلوات است چه كنج... كه در... كه در... كه در... كه در...
 و گفته تايه... كه در... كه در... كه در... كه در...
 كه در... كه در... كه در... كه در...

اقرار برائے صحت اجراء سے احکام درویناست شخص مذکور مؤمن است عندئذ اگر چه با محبت عدم اطلاع بر حقیقت حال
حکم بدان نتوانم کرد اما عمل و حقیقت اصل ایمان . عمل نبود اما در بیان کامل و صاحب تصدیق و اقرار بعمل بموجب
ایمان مؤمن است ولی ناقص الایمان و او بر مؤمن قاسق خوانند بخلاف فرقه معتزله که عمل را جزو ایمان دانند و شخص
بمعامل نزدیک این فرقه خارج از ایمان بود اگر چه . عمل در کفر نیز نبود و قاسق نزد ایشان نه مؤمن است و نه کافر و خروج
فرقه اندک معصیت را کفر دانند و آنکه از علماء سلفین مشهور شد و است که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار
باللسان و عمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل نزد ایشان شرط کمال ایمان است چنانکه مذکور
حق است نه اصل ایمان چنانکه مذکور است بعضی از بعضی و در بیان ایشان بظاهر ایمان عبارت از تصدیق
عمل میدارند و اثبات آن با حدیث میکنند چنانچه بنامی در صحیح خود ذکر کرده تو هم بر مذکور مذکور است ایشان
مخالفت مذکور است و موافق طریقہ ائمه اهل بیت است و کلام این تو هم خطای محض و غلط صریح است کما مراد
و بر قولیکه ایمان را عبارت از قول و عمل بازمیرا بعمل و اقرار بر قلب و اقرار بود تا تصدیق نیز عمل
کرد و اما زیادت و نقصان ایمان مذکور است در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده که الایمان یزید و نقصان اکثر متکلمین
انکار آن کنند گویند که چون قبول زیادت و نقصان کرد و شکی بود در شریک و پیشین نیست که زیادت و نقصان
با اعتبار عمل ظاهر است و آن را در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است و در این کتاب تصدیق است شیخ محی الدین نوری
میگوید که اظهر و مختار است که تصدیق زائد و ناقص است و با شکی نیست بر این و در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است
صدیقان اقره و کامل است از ایمان خیریت است و در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است و بعضی احیاناً یقین و عمل
و قولی عظم و اقوی است بخلاف بعضی حیث دیگر این قول منقول است از سفیان ثوری و مالک بن انس و شافعی
و احمد بن حنبل و او را در ابن جریر و معمر و غیر ایشان از راه و بسند صحیح از بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات
کردم زیاده از هزار مرد را از علمای اصحاب و در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است و در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است
و نقصان از جمعی کثیر از صحابه و تابعین نیز چنین غیر نکرده است و حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است و در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است
که ذاتی فتح الباری و از امام عظیم ابو حنیفه بیان نموده است که ایمان از هر دو اندک تا باطن از زیره و نواقص
و از بعضی دیگر از علماء سلف نیز چنین آمده و مراد ایشان نه قبول تصدیق است زیادت و نقصان بحسب
ذات چه مرتبه یقین کیفیت و حالتی است که شک و شبهه را بر آن نهد و تفاوت در حد و تفاوت در حد و تفاوت در حد
که آن باعتبار عارض و خارج از ذات است و برین وجه نیز عطف است تحقیق بین معانی است و برین وجه است
و در باب مرجیه و قدریه و جمیه و اشهریه هر چه در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است و در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است
مفروضند چنانکه هیچ طاعت را کفر سودنا و در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است و در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است
میکنند عمل را برینست و اعتقاد و شبهه و شک و در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است و در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است
لفظ مرجیه را بفرموده خوانند و بر آن است که در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است و در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است
اجارا با اهل سنت و جماعت نسبت کنند که در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است و در حدیثی که در کتاب خود ذکر کرده است
همه گناگان را بخشیدار چه مؤمنان و کفار و مشرکان و مجوس و زناد و کفار و مشرکان و مجوس و زناد و کفار و مشرکان و مجوس و زناد

آنست که موافق و عقاب اصلا راه نهند و بدان قائل نباشند و گویند که معصیت با وجود ایمان صلاح ندارد
و آنچه اهل سنت و جماعت میگویند نظر بیشتر ارادت حق است تعالی که بفرمان پیغامبر و پیغمبر من بشاء و عذاب را
برای عبادت ثبات میکنند و از ضرر آن مخالفت میباشند لیکن ایمان بین الخوف و الرجاء و قدریه بر تحریک مقابل
جبریه بسکون و گاهی بر تحریک نیز خوانند بجهت مشاکله نفس معتزله است که قائل اند تا که اغفال عباد مستند بقدرت
عبادت و ایشان خالق اغفال خود اند و انکار تقدیر ازلی بروردند تا که تعالی گفتند و گوید که کفر و معاصی از بندگان
بر خلاف ارادت حق آید و اول کسیکه مخالفت نمود با صاحب و تابعین اهداست و این فرقه اند و فاسق نزد ایشان
نه مومن است و نه کافر و نخلد است و زنا و مفاسد عقاید ایشان بسیار است چنانکه در نمل کلام مبین است و تسمیه
ایشان بقدریه بجهت انکار قضا و قدر الهی است و ایشان گویند که مستحق این اسم آنها اند که اتمام قدر کنند و قائل
بان باشند یعنی اهل سنت و جماعت چنانچه مفهوم ظاهر لغوی است و این غلط است زیرا که در اثبات قدر احادیث
صحیح و روایات در ان اجماع صحابه و تابعین است پیش از ظهور فساد و بدعت و نیز از آن است که در مذمت قریه
واقع شده و مذکور گرد و ظاهر شود که مستحق این اسم منکر قدر باشد نه ثابت آن و نسبت بقدر برابرست که بجهت
نفسی باشد یا با ثبات و جمیع اصحاب جهم بن صفوان ترند سے نام زید جبریه است که گویند قدرت نیست بر عبدا
اصلا نه موثره و نه کاسب بلکه نیز از جمادات است و حرکات او بشاء آن و نه سب قدریه و جبریه و طرفین افراط و
تفریط واقع است و توسط اعتدال در مذمت شهری است که بقی از خرافات و کسب از بنده و بنده را قدرت کاسبت
نه موثره چنانکه گفته اند که لا جبر ولا قدر لیکن امر بین امرین در تجتته سے علم اکدام و شعریه تابعان شیخ ابوالحسن علی بن
اند و سے رحمہ اللہ از اولاد ابو موسیٰ شعریه سے است که از کبار صحابه زین العابدین صلی الله علیه و آله و سلم بود و هم از اولاد
عبد اللہ بن قیس است و لا شعریه است از زمین روی بعد از بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با پنجاه و چند نفر
از قوم خود هجرت کرده بکبشه و از کبشه با حضرت بنی طالب گوی نیز در انجا ابو بدیه در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آمدند در وقت فتح بنبر فرمودند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که عترت ان شهر را اسے قوم و هجرت است یعنی هجرت
از زمین بسوا زمین همیشه و هجرت از زمین همیشه به بنده زمین حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حج کرد و او را اصحاب او را
و بشارت داد و خیر در دنیا و آخرت و وصفت کرد و با ایمان و حکمت بیول غر الا ایمان ایمان و حکایت یا نبی و دعا کرد و مرگ
را فاضله و بشارت داد حضرت و بایمان و نام بنده و فرمود بنویسند بنویسند بنویسند بنویسند بنویسند بنویسند بنویسند بنویسند
تا دعوت کند ایشان را و تکلم در حصولین و حکم صحابه میراث سے مومنین قوم را مرزیست که چون ابو موسیٰ با قوم
خود حضرت رسالت آمد صلی الله علیه و آله و سلم پر رسیدند به رسول الله خبر ده مار از اول این امر که چگونه بود فرمود
کان الله اول کمین سوشت ان کتاب فی الذکر کل سے تم من السموات و الارض لکنه یشاء حق تعالی روز سے کرد او را
از اولاد و احفاد او را سه روایت در غایت و بنا قیاس بن و بسند نسبت بنشور و مذکور است تا نوبت به شیخ
ابو الحسن شعریه رسید توفیق داد او حضرت سه روایت به شرح از ربیعیت و تجدید انوار سنت و عقاید
پیش از مذکورند و اسرار احوال صحابه و سلف که با جبریه بنویسند و از سبب این اجماع ایشان بود
و اثبات کرد و تقریر نمود آنچه مرافق کتاب و سنن و احادیث صحابه و اهل بیت بود و حدیث حدیث است و حدیث

لقد واللات علی راس کل بایسته من یجد امر ویسا آمد گشتند رسد و تا بیان وی مراد بفرقه ناچیه اصفت ایشان
الذین هم علی ما انا علیہ و صحابی است شیخ ابو یوسف شیخ شعری در فقه بر مذہب شافعی بود و دیگر از مؤیدان مذہب شافعی است
شیخ ابو منصور ماترید سے بود و مناقب و مفاخر و سیرت بیرون از حد حصر و اختصاص است و وسع خفی الذہب است
از بیجا است که جانب شافعی را اشاعر خوانند و حقیقہ را ماترید یہ و بہر دو متفق اند در عقاید و اول سنت و جماعت کہ گویند
تا بیان ایشان اند اکنون بدانکہ در شان جماعہ شعریہ و ذم فرقتا سے دیگر از مرجیہ و قدریہ و حبیہ احادیث نقل
کرده اند و احادیث شعریہ خود نیافتیم اما در ذم قدریہ و مرجیہ احادیث بسیار بطرق متعددہ آمدہ و در ذم حبیہ نیز
بعض احادیث آمدہ و در جامع الاصول از ابی داؤد از حدیث حدیثہ آوردہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
مرہ است را مجوس است و مجوس این است آنانکہ کہ نفی قدر کنند ہر کہ میرد از ایشان حاضر نشود جنازہ او را ہر کہ
بیا کرد و از ایشان عیادت نکیند اورا ایشان شیخہ و جان اہل حق است بر اللہ تعالیٰ کمال حق گردان ایشان را
بد جان و ہم در جامع الاصول از ابی داؤد و در مشکوٰۃ از احمد ابی داؤد را بن عمر آوردہ اند کہ فرمود آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قدریہ مجوسین است اند چون مرخص شوند عیادت نکیند مرایشان را و اگر میرند حاضر نشود
جنازہ ایشان را و سیز از بن عمر آوردہ اند کہ مرد سے نزد سے آمد و گفت فلانی کہ کی از دوستان سے بود
از اہل شام سلام بخواند بر نو فرمود مرا چنین رسیدہ است کہ وی احداث کردہ است تکذیب قدر را اگر جانچین
ست بخوان اورا از من سلام بر مرا کہ من مستعدہ ام پسند خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگفت میباشد دست
من خست و منخ و آن در کذب کنندگان قدرست رود ہر مسلم و ابو داؤد و الترمذ سے و نیز در حدیث ابو داؤد
از عمر آوردہ کہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مجالست انکیند اہل قدر را و مفاخت نکیند ایشان بکلام
یعنی اتداسے سخن نکیند بایت ان یہ مجاور نکیند و در گفت و گو نکشند بایشان و ترمذ سے زابن عباس
آوردہ کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و منمنند اند از امت من کہ نیست ایشان را در اسلام
نصیب مرجیہ و قدریہ و گفتند احادیث غریبہ شیخ حمالی از ابن سیرین و شیخ ابویوسف در ذم این فرقه احادیث
بسیار از ابن عساکر از حدیث معاذ بن جبل آوردہ کہ گفت کہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعث کردہ نشد
پیش از من پیغمبرے را کہ راست روی مرہیہ بود - - - - - بہرہ کہ پیشش میساحت مذہب سے امر مرہیہ
بد از سے و حق نقاست انت کہ یہ مرجیہ و قدریہ - - - - - بہرہ کہ پیشش میساحت مذہب سے امر مرہیہ
کہ خدای نیست مرد سے در تہیت و مذاب و شیبہ - - - - - منت از ست کہ رخی آیند بہشت را و
آن دو صنف مرجیہ و قدریہ و ہلہ از شہر معاذ و ابن سیرین از ابن مسعود و ثمالیہ از ابن عباس از حدیث آوردہ
در بعض طرق ابن عباس سے از معاذ بن جبل آوردہ کہ فرمود کہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود
کہ گفت کہ خدا بتعالیٰ سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے
کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے
نصیبی نہ میرسد ایشان تا روزی غنت و تقریبیہ - - - - - از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے
قدریہ و حبیہ و منافقہ از اسینہ سید محمد سے پیشتر - - - - - از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے از زمین سے

در پناه دوسه اسحاق بن یحییٰ لمعلی است و دوسه منسوب بکذب و وضع است و الله اعلم و در زهدت روایات حدیث
 دیگر نیز آمده مخصوص چنانکه ابو نعیم در حلیه از امیر المؤمنین علی و طبرانی از ابن عباس آورده که حضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله و سلم فرمود که یا علی تو و شیعه تو در بهشت اند و نزدیک است که بیایند توست که گفته شود ایشان را یا فضیله
 بیایید ایشان را بکشید که ایشان مشرک اند و نیز عبدالله بن احمد و زوایه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود بیایند توست در آخر زمان که نام ایشان را فقه است و رضی کنند یعنی ترک دهند اسلام را و احادیث
 و در ذم روایان بسیار است و این عدی از معاذ آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو صفت اند از
 امت من که نصیب نیست ایشان را و اسلام اهل قتل و اهل ارعاب و همچنین از ابن عباس عیسی بن ابی سعید نیز آمده و در حدیث
 ابی سعید آمده که جواد ایشان مجرب تر است نزد من از جواد باقر و عیسی بن ابی سعید و طبرانی و خطیب از ابن عباس آورده
 که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم من که شاید اگر تو باقی مانی بعد از من در یاسه توست را که کذب
 میکنند بقضا و قدر الهی تعالی و عمل میکنند ذنوب را بر عباد و شوق کرده اند این کلام را از نصاریت و چون دریا
 ایشان را نیز از شواذ ایشان انتفی و غیر این احادیث و طرق بسیار است را با جملة احادیث در شیاب بسیار است
 بطرق متعدد و اکثر آنها ضعیف و بعضی توست و در باب قدریه خود حدیث مسلم و ترمذی و ابوداؤد و نیز آمده و
 هر تعدد طرق جبر و نقصان آن کرده بصحت بخیره رساند و دریناست و عظمت سبکو بیچ حاجی صحیح نشده و الله اعلم

و در باب کلام الله قدیم غیر مخلوق و درین معنی احادیث با الفاظ مختلفه وارد شده اما از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 چیزی صحیح نشده و هر چه ثابت شده از مقالات صحابه و تابعین است سخاوت و در مقاصد حسده آورده بلفظ القرآن
 کلام الله غیر مخلوق من قال غیر ذلک کفر و گفت که روایت کرد این حدیث را دیلمی مرزوما از رفیع بن خدیج و حلیه
 بن الیمان و عمران ابن حصین و انانسیس زیادت ناقصه و گفته که در شیاب احادیث دیگر نیز آمده و در تشریح شیخ
 از خطیب از حدیث جابر آورده من قال القرآن مخلوق فقد کفر و از ابن عدی آورده القرآن کلام لا خلق و مخلوق
 و من قال غیر ذلک فهو کافر و در لفظ القرآن کلام الله عزوجل لیس بجانق و لا مخلوق فمن رعم غیر ذلک فقد کفر
 با انزل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نیز آمده من مات و هو یقول القرآن مخلوق منی الله یوم القیمه و وجه الی قیامه
 و از امیر المؤمنین علی آورده که گفت پرسیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام الله
 غیر مخلوق و گفته این حدیث مانند آن در کتب احادیث مرفوع آمده بجهتین ایشان حکم بضعف و وضع آن کرده
 که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصحت نرسیده را بیاید و درین نیز آمده از عمر بن دینار آورده اند
 که گفت نه نفر از صحابه را در یافتم که میگفتند هر که بگوید قرآن مخلوق است تاوست و من از ابن عمر بن دینار
 که میگفت در یافتم اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و غیر اینها در کتب صحاح و سال و میگفتند انما
 و ما سواه مخلوق و القرآن کلام الله منزه خراج الیه لیسوا باین در حدیث است و در باب انشیش ملائکه و

حدیث ابو هریره که روایت میکنند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر آنکه بگوید هر سلسله کل غداه ان میل
 بحر النور صیغس فیه انما استه تم یخرج منقض انتفاضة یخرج من... انما استه و بحاق الله عزوجل من کل قهره
 کلام این حدیث را طرق بسیار است و بیچ صحیح نشده و درین معنی حدیث ثابت تر جمده میسازند بر و در کتب

جبرئیل را پس برآمد و بر آمدن در دریا سے نور پس غوطہ میخورد جبرئیل در رو سے بیرون سے آید وی افشاہ فرود
بیرون سے آید از رو سے ہفتاد ہزار قطرہ و پیدا میکند اشرف عالم سے از ہر قطرہ فرشتہ را و در کتاب اعظمہ لای الشیخ
مضمون این حدیث را باین لفظ آوردہ کہ در بہشت نہر سے است کہ در سے آید اور جبرئیل و بیرون سے آید و
سے افشاہ آید پیدا میکند حق عزوجل از ہر قطرہ فرشتہ را و در روایت دیگر آید وہ کہ خدا سے مبارک تقاضے
نہی است و در ہوا ہفت مقدار زمین نزول میکند فرشتہ از آسمان و مید آید دوران نہر و غسل میکند و چون بیرون
سے آید پیدا میکند حق تعالی از ہر قطرہ فرشتہ کہ تسبیح میکند خدا تعالی را عزوجل تا تسبیح خلایق و مثال این ماجرا
در بیان عظمت قدرت و وسعت ملک الہی بسیار آمدہ و در صحت آہنا نزد محمد بن یحیی است و شد اعلم و در باب فضیلت
تسمیہ محمد و احسن از ان چیز سے صحیح شدہ تخریق این بحث در آخر کتاب حج در باب عقیقہ سابقہ گذشتہ است و
از انجا معلوم شد کہ تسمیہ باسم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقتضای ظاہر حدیث است و ابھی کہ صحیح است
منہج است یا مباح و اجمع بین تسمیہ و الکبت ممنوع بقول مختار و احادیث دیگر در فضیلت تسمیہ محمد و احمد آید
کہ موسوم بوضع اند چنانچہ آید کہ دو کس ابتر گاہ عزت بیارند و حکم شود کہ ایشان را بہشت برین پس بگویند
آن دو کس خداوند را را عمل بنود کہ جزا سے آن بہشت بود ما بچہ چیز اہل آن شدیم فرمایند ای بندگان من بگویند
خود ہ ام بر خود کہ ریزارم در دوزخ کسی را نام وی احمد یا محمد است و نیز آید کہ لایدخل الفقیر بتیافیہ امی بنیر آید
کہ بر قوسے کہ بجمع شوند ہر اسے شورت در ایشان کسی بود کہ نام او محمد است البتہ برکت کردہ شود و در ان شورت
در لفظ آید کہ نام وی محمد است یا احمد و نیز آید ہر مسلمانی کہ قربان کند بزود خود و بیت کند کہ اگر حاملہ شود نام
وی محمد کہم البتہ حق تعالی سے یہ روزی گرداند و صحیح خانہ بنود کہ در سے نام محمد بود مگر آنکہ برکت و برحق تعالی
در ان آید کہ چون حاملہ شود زن یکی ز شاد دست خود یا بشکم زن نند و محمد نام نہد پس روزی گرد و آید کہ اگر
دختر بود دیگر داند آری و روزگار تعالی پس آید ہر اسے سپرد بود و صحیح کی را نام محمد کند پس تحقیق جفا کردہ خود
و چون محمد نام کرد با کہ و را در شہ نام نہت کند و نیز بلکہ تعظیم کند و با کرام و تشریف مخصوص وارد و میگوند
کہ این نامہ موضوعات اند و شدہ علم و از عبارات مصنف ظاہر میشود کہ اسم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
درین حکم شامل احمد نیز است و مخصوص بچند واقعات علم و در باب عقل و فضل آن حدیثے بنوسے صحیح شدہ و در
از کتاب الذیل آوردہ کہ حارث ابن اسلمہ و رسد خود از او دین مجرب سے و چند حدیث در باب عقل آوردہ است
و اس خبر گفتہ کہ ہمہ آن احادیث موضوع اند و ہم در صحیح ابی لفضل میکند کہ گفتہ اند کہ ہر حدیثے کہ وارد شدہ و در
ذکر حدیثے خبر ثابت است انتہی و در تخریب بشریہ از ہنر داؤد بن مجرب کہ یکی از واضعان حدیثے است پنجاہ و چند
حدیث در فضیلت عقل آوردہ و گفتہ کہ بن محمد در مطالب عالیہ ہمہ را موسوم بوضع و افترا شدہ و نہ درین احادیث
عقل معنی معرفت بشیاست و دریافت صلاح مبادی و معاد و تمیز میان خیر و شر و احتراز و احتراز از غواہی
آیات نفس و ابتداء وصول بہ جنت حق است چنانچہ از حدیثے انس آوردہ اند کہ قوسے در ہنر رسالت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تھا کہ برینہ مرمر سے و سبب لغہ نمودن در ان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند
چگونہ است گفتہ با رسول اللہ انما اجتہادوسے در عبارات و صنایع غیرات میگوند و تو عقل ہی ہے

فرمود بحق خود میرسد و ارتکاب میکند بطریق تازیان و فرافرا بر و نیکان که ترسته بود حیات مینمایند و قبلی
 حاصل میکنند بر قدر عقول خود میکنند و در حدیث دیگر از این نظر آورده که در سنن ابی یوسف من خلق زود بودیدم
 قائم را تمام نشود و در احسن خلق تا تمام نشود عقل او و باین مرتبه تمام شود و باین جهت بودی هر چه کار را بخصی
 وی مرد سخن حق را که ابلیس است و از حدیث عمر آورده اند که موت بنابر عابد قائم اهلین ممانم انهار سان ترست
 از موت یک مرز و عاقل و مثال آن از احادیث و اما عقل یعنی مخلوق اول که اول با خلق است عقل از ان نشان
 میدهد در عقل این احادیث بودند و نزد محدثین در ان هم سخن است و عبارتت مجین ابجا که نقل کرده شد که هر حدیثی
 که وارد شده در و سے ذکر عقل غیر ثابت است نشان است و شد علم و در زمان حدیث گفته است که حدیث ان شهر
 لما خلق لعقل قال لا قبل فاقبل ثم قال و ادبر فادبر فقال و غرته و حماره حلفت انك نيك اخذوك لعل
 این تمییز گفته و غیر از جمعیت او کرده که این حدیث کذب است و منوع با اتفاق و در زمانه عبد الله بن امام احمد
 آنرا تضعیف کرده و مالک این دینار از حسن تعبیر آنرا بطریق ارسال را ثابت نمود و او درین المجر از حسن
 زیادت و لا اکرم علی منک لانی یک اعون و یک اعمد آورده و حدیث ابن مسعود را نقل کرده که گفته اند
 که ابن مسعود کذب است و این حجر گفته که حدیث او را با خلق است و انما نقل است از حدیث عقل است انتی و سیوطی
 و در رشتش در احادیث مشهوره گفته که حدیث عقل را اصحاب صحیح است که عبد الله بن امام احمد در زمانه زید
 از حسن بطریق ارسال آورده و اسناد وی جدید است و در ترجمه او را نیز در حدیث ابن مسعود از حدیث ابی
 و حدیث ابی هریره بن سنا و ضعیف و در تمییز الطیب من نخبه است از حدیث ابن مسعود از حدیث ابی هریره که

طبری در ترجمه کبیر و اوسط و الوعیم و علیه آنرا اید که در حدیث ابی هریره از حدیث ابن مسعود از حدیث ابی هریره
 آن و بقای ایشان حدیث صحیح شده شاهد است که در حدیث ابن مسعود از حدیث ابی هریره از حدیث ابی هریره
 بخار سے مسلم و ترمذی کے کہ در تمییز کریمه و فوج عبد الله بن مسعود از حدیث ابن مسعود از حدیث ابی هریره
 بعثت ویرا علیه السلام در زمان ابن مسعود از حدیث ابن مسعود از حدیث ابی هریره از حدیث ابی هریره
 در زمان حضرت سید المرسلین علیه السلام و ابی هریره از حدیث ابن مسعود از حدیث ابی هریره از حدیث ابی هریره
 و آثار و دیافته اگر در صحت آنها بر صطلح می شایند با شایند در حدیث ابن مسعود از حدیث ابی هریره از حدیث ابی هریره
 که نزدیک است که جبر بدان آن کند و ذکر خیر و در حدیث ابن مسعود از حدیث ابی هریره از حدیث ابی هریره
 بسیار است و مخصوص شیخ مصنف عدم و در حدیث ابن مسعود از حدیث ابی هریره از حدیث ابی هریره
 تنگ است و اشهاد هم در آنچه شایسته است از حدیث ابن مسعود از حدیث ابی هریره از حدیث ابی هریره
 و آنکه مسلم این قول است که در حدیث ابن مسعود از حدیث ابی هریره از حدیث ابی هریره از حدیث ابی هریره
 ثابت نشده بلکه از کلام کسی است که منکر است حیات او را از سلامت منق و بعضی گویند که بعد و این کلام از احقر
 صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وفات ملاقات بود و این سخن چیز سے نیست چو این ترکیب بفضیله لوفی حیات
 پس وقوع ملاقات بعد از ان صورت زنده و مگر آنکه گویند که بنا سے ملازمت بر عرف و عادت وطن غالب است
 اما قبل و آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر شریف فرموده که هیچ جانا دار کے کہ بر و سے زمین است

تقایم وی از صد سال نگذرد و با نیکویش جماعتی که انکار بقا سے وی کنند تمسک نمایند باعتبار شرف و غلبہ خواهد بود
 و مخصوص بوجوب سے کہ خضر اذان بیرون آید و اللہ اعلم و در بعض کتب بروایت خضر و الیاس علیہما السلام از
 حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم احادیث ذکر یافته چنانکہ در کتابی کہ شیخ احمد بن ابی بکر بن محمد الرزازی
 المحدث از شیخ مصنف باسنادی کہ دارد جمع کرده جلد ازان آورده است و جز سے در حصص حصین از سند
 حاکم آورده کہ بعد از رحلت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرد سے حسین صبیح سفید پیش برآمد و بگریست
 و صحابہ را تعزیت کرد و برگشت پس ابو بکر و علی فرمودند کہ این خضر بود علیہم السلام و سیوطی در جمع الجوامع از
 ابن عساکر آورده کہ محمد بن المنکدر گفت نماز میکرد و عمر بن الخطاب روز سے بر جنازہ مرد سے ناگاہ با سنے
 آواز داد کہ شتابی تکبیر نماز رحمت کند شمار خدا تعالی پس انتظار کرد و عمر تالاق شد بجهت مردی پس تکبیر
 بر آورد و تکبیر گفتند با و سے مرد پس گفت آن مرد خداوند اگر خداش کمی معصیت کرده است ترا بسیار
 و اگر یا مرز سے متعلق ست وی بر رحمت تو و دیدند عمر و صحابہ وی بجانب آن مرد چون دفن کرده شہ میت
 و بر تختند برو سے خاک گفت آن مرد خوشی و خنکی با و ترا می صاحب قبر اگر عریف و جانی و خازن و کاتب و شرطی
 نبوده پس گفت عمر بگیرید آن مرد را تا بہ پرسم او را از نماز و کلام وی و پرسم از و سے کہ کسیت پس غائب شد از
 نظر ما و دیدیم نشان قدم ویرا کہ بگذرا ع بود پس فرمود عمر و اللہ کہ این خضر ست کہ خبر داده است ما را از و سے
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انتہی و در تشریح بشریہ از رباح بن عبیدہ آورده کہ گفت دیدم مرد سے را با عمر
 بن عبدالعزیز کہ تکبیر بردست وی زده است او است گفتم بادل خود کہ این مرد عجب جانی ست کہ چنن متادہ است
 پس پرسیدم از عمر کہ انیکہ بود کہ تکبیر بردست تو کرده است او دید سے تو او را یا رباح گفتم نعم
 گفت راست میگویی من ترا بسی مرد سے صلح میدانم یا رباح این بر او مرد خضر بود و این حدیث را تفصیل
 کرده اند و ابن حجر گفته کہ این حدیث صحیح ترین چیز سے ست کہ در باب خضر آمدہ و گفته کہ رباح اگر چه مردم در و سے
 سخن دارند ولیکن ابن معین و غیر و سے اورا ثقہ میدانند و از حدیث عمر بن عوف آورده کہ حضرت رسول
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مسجد نماز میگذا رد پس شنید کلامی را از و رای حیدار کہ قالی میگویی اللہم اعنی علی مدعی
 ما خفتنی پس رفتند صحابہ تا بہ بینند کہ و سے کسیت ناگاہ دیدند کہ خضر ست و از انس نیز مانند این آورده
 و در حدیث و سے در آخر دعا آورده کہ میگویی اللہم اجلنی من ہذہ الامۃ المرشدۃ المرشدۃ المشاب علیہا و از ابی
 علی آورده کہ گفت طوائف سیکردم خانہ کعبہ را ناگاہ مرد سے را دیدم متعلق با ستار کعبہ و میگویی یا من لا یغفل
 عن سمع یا من لا تغفلہ المسائل یا من لا یریم بالحلح للحمین اذ قتی برد عفوک و علاوۃ رحمتک پس گفتم یا رب
 یا عبداللہ این کلام را باز بر خواند و گفت سوگند بخدائی کہ ذات خضر در دست قدرت اوست و او خود خضر بود کہ
 این کلمات را بعد از ہر نماز فریضہ بگوید امر زید شود گناہان وی اگر چه مثل بل علیج و عدد قطرات مطر و ورق شجر بود
 انتہی و سبعات عشر را کہ و سے مشہور ست نیز بروایت خضر سے گویند ولیکن محدثین راہ رحمت تمام این
 دو آیات سخن ست و اللہ اعلم و اما الیاس وی نیز حکم کلام مجید از انبیا سے مرسل ست و نام پیش بقول بعض
 یاسین ست و بقول بعضی اند اولاد یارون و بعضی از اولاد یاسین نوح دہشتہ و بعضی عم جد خضر گفته کہ

که حضرت ابیاس هر سال دره پندر سال الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد فبا بهم جمع میشوند پس ازان متفرق کردند
و در اطراف عالم سیاحت کنند و اما در اعانت خلق خدا بنمایند و سیوسه از این عساکر از حدیث و اشک من لایق
آورده که در خزوه بتوک با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منتهی تادیر ملا و خدمت بر منی رسیدیم که آنجا داشت ناگاه در پیش غ و آثار با
دیدیم زمانی فریتم و غمیری دیدیم و از آنجایی خوردیم و فریتم و در آنجا از شب گذشته بود که با نگی شنیدیم که کسی با او از خرن میگردد اللهم
من اتمه محمد البر حرمه المنوره و استجاب لها المبارک علیها پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخدیفه و انس فرمود و آید درین
و در یا بید که این آواز چیست و آواز کنند که کیست خدیفه و انس میگویند که در آیدیم ناگاه مردی را دیدیم چاههای
تراز برت پوشیده در و سه دومی نیز سفید بود زانی است و تا قش از قاصتهای ما دو سه گز بلند تر پس
سلام کردیم بر وی و در او سه جواب سلام را روغت مرحبا شمارا شمارا سلام بر اید صلی الله علیه و آله و سلم گفتیم
نعم و گفتیم تو تلیستی رحمت کند خدا یتعالی ترا گفت من ابیاس بنیمم بقصد که بر آمده و چون عسکر شمارا دیدم شکر
از ملائکه که بر مقدمه ایشان جبرئیل و بر ساقه میکائیل است پس گفتند که این برادر تو محمد رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم است او را بر بین و بر و سه سلام کن برگردید و سلام من برسانید و بگوئید که طبع در آمدن در شکر تو جز این
بنو که متیر سیم که شتران از طول قامت من بر شد و مسلمانان همیشه بخورند بگوئید تا خور و اینجا شرف
اش و خدیفه گویند که ما مصافحه کردیم او را و بانس گفت که این خدیفه بن ایمان است صاحب رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم گفت که و سه در آسمان مشهور ترست از زمین آسمانان او را صاحب رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم خوانند پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میاید و با و سه مصافحه آورد و معانقه نمود و با یکدیگر
نشستند و حکایت کردند و حدیث رزقیز شش رین اخیریست را مختصر تر ازین آورده اند که درین وقت
وین زیاده بر سه ممد ذرا بود و گفته که در آنجا این مجاہدین اند که شناخته نمی شوند ولیکن گفته که حاکم این حدیث
یا در مستدرک آورده که البته از صحیح است اما این که است و در سبی حاکم را در تصحیح این حدیث چنین نموده
و بیقی نیز در لائل النبوة: بین حدیث را آورده گفته که استناد و سه ضعیف است و قطب جیصری گفته که
الگو، سه سید بد بوضع این حدیث انتی و الله اعلم و حکایات ملاقات خضر علیه السلام با مشایخ در گفتن
بیشتر از حد احصاست در حکایات قطب البیت شیخ محمد الدین عبدالقادر جیلانی که خضر در اکثر اوقات بمزار
من سے آمد و ساکنان را ترغیب بچند محبتش این وی میگرد آورده اند که روزی حضرت شیخ در وعظ و
تکلم بود که خضر در هوا میگردد پشت پس فرمود قطب یا اسیر ایلی و اسبح کلام الحمدی و قدوه اهل کشف شیخ
سلام او در استغاثی فرمود که هر که انگار و بود خضر میگردد پس آن از غایت جمل اوست پس ازان احوال و را
بیشتر از حد احصاست در حکایات قطب البیت شیخ محمد الدین عبدالقادر جیلانی که خضر در اکثر اوقات بمزار
من سے آمد و ساکنان را ترغیب بچند محبتش این وی میگرد آورده اند که روزی حضرت شیخ در وعظ و
تکلم بود که خضر در هوا میگردد پشت پس فرمود قطب یا اسیر ایلی و اسبح کلام الحمدی و قدوه اهل کشف شیخ
سلام او در استغاثی فرمود که هر که انگار و بود خضر میگردد پس آن از غایت جمل اوست پس ازان احوال و را

بیت

این حدیث بسیار شریف است عبد الله بن مسعود روایت کرده اند او در حدیثی که بکذب و وضع و منقول از امام احمد است در
و سے صلح و حجاج است و اگر چه این حدیث این استنا و ضعیف است ولیکن آنرا شریف است از حدیث از ابن عباس
از ابن مسعود از زنادی که گفته که وی عیب است و گفته اند که رجال بی ثقات اند روایت کرده اند
از ابن مسعود است تا بی از انس شریف ابراهیم نخعی و سحر بن عبد الله بن ابی طلحه و ثابت بنانی و او را طرق متعدد است
و جید و منفذ وی نیست طلب الفقه حتم و واجب علی کل مسلم و ابی عاتکه و در اول وی نیست که طلبوا العلم و یو لصبین
در غیر این مذکورین ولیکن در هر طریق وی سخن است و لهذا ابن عبد البر گفته که این حدیث روایت کرده میشود از
انس بوجه کثیره و همه آن وجه معلول اند نزد اهل علم حدیث از جهت استنا و در زانرا گفته که حسن است اما نیکوی روایت
ابراهم بن سلام از حاد بن ابی سلیمان از ابراهیم نخعی از انس است مرفوعا و گفته که سفید انم سنه ی مخفی را از انس
متذکر این دو بوکیر بن ابی و از و حسانی آورده و او را از ثابت بنانی از انس گفته که پدر من گفته است که نیست درین
حدیث استنا وی صحیح تر ازین همچنین روایت کرده است ابن عبد البر از جهت جعفر و درین باب از ابو بصیر است
آورده شریف ابی و ما بر و عذیفه و امام حسین بن علی و سلیمان و سمره و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و ابی ایوب
و ابی سعید و ابی بکر و ابی هریره و عائشه و ام هانئ و غیر ایشان و بسط کرده است در تخریج آن عراقی در تخریج کبیر غریب
احیاء العلوم را و او با و این معنی گفته است من این حدیث مشهور است و استنا و درین ضعیف است و روایت کرده است
از جوه مشهوره که سر یکی از ان ضعیف است و پیش از بیقی امام احمد بن محمد بن حنفی گفته است چنانچه نقل کرده است
از وی که ثابت نشده نزد ما درین باب چیزی است و سحر بن ابراهیم گفته است که لفظ وی صحیح نیست و در حدیث
صحیح است همچنین گفته است ابن عبد البر از حدیث ایضاح و بیان و شریف کرده است درین باب حجاج
در حدیث مشهوره که صحیح نیست و ما کثیر همچنین گفته است ولیکن عرقی گفته است که بعضی از حدیث
متشعشع نموده اند و بعضی گفته اند که تعدد طرق وی آنرا بر تیره حسن رسانیده و در هر طرف و در حدیثی که ثابت است
از انس و طرق صحیح از ابن عمر استی کلامه الشیخ و سعه و ازینجا معلوم شد که بعضی طرق این حدیث صحیح است و بعضی
و اگر چه شریف است طرق جبر فقه این کرده است و الله اعلم باقی مانده کلام در آنکه سر او از علم (طلب وی) زلفه است
چونیت بر طائفه آنرا بجای نه برده پس گویند مراد بدان علم فقه است و بعضی علم کلام و بعضی علم اصول است که علم
اشیاء و تصدیق باطن است پس برین تعلیم غوطه افات نشن و مانند آن در در مقام حسد از بیعت عقل آورده است
در حدیثی که در حدیث علم علی است که نجاشی در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
مراد از آنست که تمام علم دین مگر آنکه تمام شر در وی کفایت و دیگر کسی بجای آنکه در حدیثی که در حدیثی که
مراد از آنست که تحصیل آن ضرورت است مثلاً اول اجاب در وقت بیان علم شد او وقت است پس از آن
علم تر افض و اجبات این ترتیب یکی بیان آورد و بعد از آن در وقت نماز سه علم از راه طایفه مذکور
نماز که نقش در سید و شامه فجر یا طهر یا شرب پس از آن اگر راه حسد رسید است علم از آن در حدیثی که
نموده و نیز اگر فقیر است طالب علم زکوة واجب بود چون غنی شد و مشران در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

و القاس واجب نبود چون زن خواست واجب گشت بر تریب و اگر تاجرست علم بیع و شر او واجب بود
اگر نه واجب نبود مگر آنچه ضروری است از ان و علی بن ابی القاس و علم فقه پیش از ابتکار واجب نبود و اگر کینه
اولی و نسب باشد و باشد التوفیق و در باب من سئل عن علم فکمه حدیث صحیح نشد در جامع الاصول آنچه پیش
از ابی داؤد و ترمذی و در مشکوٰۃ از ایشان و از احمد از ابی هریره و از ابن ماجه از انس آورده باین لفظ
من سئل عن علم علمه ثم کتمه یوم القیمه یحاکم من نارد و در مقاصد حسنه از ابن ماجه و ابویعلی و حاکم نیز آورده و گفته که
تصحیح کرده و آنرا از بیقی از حدیث ابی هریره مر فوجا و گفته که آن نزد حاکم و نزد غیر و سے از ابن عمر و نزد
ابن ماجه از انس و ابی سعید و نزد غیر ابی از حدیث ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود نیز آمده و هم در مقاصد بلفظ
من کتم علمه یحاکم یوم القیمه حدیث از ابی داؤد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم آورده و گفته که تصحیح کرده اند
این دو کس آنرا از حدیث ابی هریره و گفته است ترمذی حسن صحیح اتقی و در باب فضائل قرآن که من
قرآن سوره کذا فکذا از اول قرآن تا آخر سوره سوره را ذکر کرده و فضیلت قرات هر سوره روایت کرده و
اسناد ابی بن کعب بنوده مجموع آن احادیث مفترسے و موضوع است باجماع اهل حدیث و از باب فضائل
قرآن آنچه صحیح شده حدیث ابی است که اورا فرمود الا انک لک سورة **سورة النور** انک لک سورة النور
و در حدیث البقرة و آل عمران حدیث ابی هریره که ابی بن کعب روایت کرده که ابی هریره روایت کرده که ابی هریره
سئل عن حدیث یولی یوم القیمه بالقرآن ما یله الذین کانوا یعملون بی فی الدنیا تقدم البقرة و آل عمران و حدیث من
قرآن است من سورة **سورة النور** انک لک سورة النور انک لک سورة النور انک لک سورة النور انک لک سورة النور
ثلاث القران و حدیث در فضل جو زمین انزل علی آیات لم یستلمن قط المعوذتین صحیح حدیث که گفت من قسم و سب
عشر آیت عصم من الدجال بوضع احادیث که در فضائل سوره قرآنی از اول تا آخر سوره سوره بعنوان من قرأ
سورة کذا ذکر کرده مجمع علیہ است میان محدثین و صحیح حدیثی از ان حکم نکرده و واضح آن که ابو بصیر
بن ابی مریم است اقرار بوضع آن کرده و مانا که مذہب و سے جواز وضع حدیث بود و در ترغیب و ترہیب چنانکه
مذہب کر امیہ و بعض مبتدعہ و گفته که چون مردم را دیدم که همه بفقہ ابی حنیفہ و معارضے محمد بن اسحق مشغول شدند
و تلاوت قرآن را ترک دادند حسنه شد این احادیث را وضع کردم تا مردم را باعث تلاوت و رغبت در ان
پیدا آید و بسیاری از مفسران در ابداع آن احادیث در تفسیر خود خطا کرده مثل ثعلبی و واحدی و گفته اند
که از اینجا عجب نیست زیرا که ایشان محدث نبوده اند عجب از صاحب کشف است که نسبتی باین علم شریف
دہشتہ و مثل فائق کتابی در غیب حدیث تصنیف کرده و در قاضی بیضاوی عجب ترست که در ایراد آنها
او تفسیر خود تبعیت صاحب کشف نموده است با تخالف و تغائرے که بوی دارد و سے نیز نسبتی تمام
ابن علم دارد چنانچه صاحب شرح را شرح کرده و گفته اند اورا سند عالی است از اباسے خود و منتہاسے اسناد
آن احادیث ابی بن کعب است و وی بری است از ان کذا قالوا و لیکین و مختصر طیبی آنها را نسبت باین
عباس داده و گفته که گفته شد مر ابی عصمہ نوح بن ابی مریم را که از کجا رسیده است بتو این احادیث
در فضائل قرآن سوره سوره گفت از علمه از ابن عباس و دیگر و سے عذر مذکور را بیان کرد و در شرح آن

از خلاصه نقل کرده اند همچنین ست حال حدیث طویل که روایت کرده می شود از ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در فضائل قرآن سوره نوره زیرا که بحث کرده شد و تعشیر نمود و از تخریج آن تا منتی سفید
کبسی که اعتراض کرده و بجماعه دیگر وضع کردند آنرا در وضع بر دوسه بین است نقد بر و غیر این از
احادیث در فضائل قرآن و بعضی سوره آن در کتب آمده مذکور است بصحبت رسیده و مصنف میگوید که در باب
فضائل قرآن آنچه صحیح شده این چند حدیث است یکی حدیث ابی بن کعب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم او را فرمود آیا بدانا نام ترا سوره است که عظیمتر سوره است در قرآن و آن سوره فاتحه است الحمد لله
رب العالمین و این حدیث را در جامع الاصول از موطا آورده که ابو سعید بن اعلی گفت که رسول خدا صلی
علیه و آله و سلم مذکور ابی بن کعب را دوسه نماز میگذارد و چون فارغ شد بخدمت آمد و بنهاد آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر دست وی و فرمود ای سعید ای سعید ای سعید ای سعید ای سعید ای سعید
تا بدانی سوره را که فرستاده نشده است نه در توریت و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان مثل سوره
میگوید ابی که درنگ کردم من در شش سجده با سعید آنکه این سوره را بدانم و چون نزدیک رسیدم گفتم یا رسول
سوره را که وعده کرده بودی قرأت نما فرمود چگونه قرأت میکنی و قتیکه افتتاح میکنی نماز را پس بر خواندم
الحمد لله رب العالمین تا آخر فرمود این سوره است آن سوره موعوده و این است سبع مثانی و قرآن
عظیم که داده شده است مراد از حدیث ترمذی که حکم بحسن صحت آن کرده از ابی هریره آورده که گفت
بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ابی بن کعب دوسه نماز میگذارد پس گفت مراد از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم یا ابی ایس ابی التفات بجانب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرد اما جواب داد
و نماز را تخفیف کرد و برگشت و بجز حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله
فرمود که چه منع کرد ترا از آن ابی از جواب دادن من وقتی که ندانم ترا گفتم در نماز بودم یا رسول الله
فرمود آیا نیافته تو در آنچه وضع کرده شده است بر من این را که استجبوا لله و للرسول اذوا و عاکموا بحکم
اجابت کنید و جواب گوئید و قتیکه بخواند شمارا خدا و رسول خدا براسه چیزه که زنده میگردد شمارا از زندگانی
ابد گفتم باز اینچنین نگویم انشاء الله فرمود دوسه سوره است که بدانا نام ترا سوره است که فرستاده نشده است
نه در توریت و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان الی آخر الحدیث و از ترمذی و نسائی از ابی بن کعب
آورده همین مقدار که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است خدا تعالی فرستاده و فرستاده
در توریت و انجیل مثل ام القرآن و اوست سبع مثانی و دوسه مقسوم است میان من و میان بنده من و
مرسده راست آنچه سوال کرده درین احادیث این لفظ که دوسه عظیم سوره است بصحبت مذکور نیست
مگر معنی او شاید که در بعضی طرق که در نظر شیخ مصنف در آمده مذکور باشد ولیکن در حدیث ابی سعید بن اعلی
که از حال خود خبر داد در آن حدیث در صبح بخارسه آمده مذکور است که گفت نماز میگردم در مسجد پس بخوانم از کتاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جواب ندادم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بعد از آن بجز آن گفتم یا رسول الله من نماز میگردم از آن درجه
ندادم فرمود آیا گفته است خدا تعالی استجبوا لله و للرسول اذوا و عاکموا بحکم فرمود آیا بدانا نام ترا عظیم

سورۃ را در قرآن پیش از آنچہ بیرون آئی تو از مسجد پس گرفت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 دست مرا چون خواستم کہ بیرون آیم از مسجد گفتم یا رسول اللہ فرمودہ بودے کہ بدانم ترا اعظم
 سورۃ کے از قرآن فرمود الحمد شرب العالمین میں است سبع مثانی و قرآن عظیم کہ داده شدہ است
 مرا و از صحیح مسلم و سنن نسائی از ابن عباس آدہ کہ نقل شدہ بود جبرئیل علیہ السلام نزد رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم ناگاہ شنید جبرئیل آواز سے مثل آواز کشاہ شدن در پس برداشت جبرئیل سر خود را
 فرمود امروز اور سے از آسمان کشاہ شد کہ ہرگز کشاہ نشدہ بود و فرود آمدہ ازو سے فرشتہ بزین کہ
 ہرگز فرود نیامدہ بود پس سلام داد آن فرشتہ بر حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت بشارت باد ترا ب
 نور سے کہ دادہ شدے تو ترا دادہ نشدہ آنرا سچ پیغمبر سے پیش از تو فاقہ آیتہ ب و خواہیم سورہ بقرہ
 حدیث دیگر از ان احادیث کہ مصنف سگیوید کہ در باب فضل قرآن صحیح شدہ است اینجہ حدیث است کہ
 در باب سورہ بقرہ سورہ آل عمران و روایفمنہ است کہ این دو سورہ غماتمان اند یعنی دو براندہ و انجہ حدیث
 مسلم است از ابی امامہ بابی کہ گفت شنیدم رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میفرمود بخوانید قرآن را کہ
 وی سے آید روز قیامت شفیع مرا صاحب خود را بخوانید ہر اوین را کہ بقرہ و آل عمران است زیرا کہ این دو سورہ
 سے آئید روز قیامت گو یا کہ غماتمان اند یعنی در برابر دنیا غماتمان یعنی دو سائبان و غماتمان انجہ سایہ کند
 ہا سے سر از ابر و غیر آن یاد و گروہ اند از حیو صفت زود و محبت و مجاہدہ میکنند از احباب خود بخوانید سورہ
 بقرہ را کہ اخذ و سے برکت است و شرک و بی حسرت و متوانند خوانند اورا بطلہ یعنی بیکایان و در باب کسب
 کہ اقبال الطیبی ہم روایت مسلم آوردہ است کہ معاویہ بن سلام کہ یکے از روای حدیث است گفت کہ میں نے پنا
 رسیدہ کہ مراد بہ بطلہ سحرہ است و از حدیث ترمذی سے نیز آئند این آوردہ و از مسلم و ترمذی سے از ابی ہریرہ
 آوردہ کہ گفت کہ رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سگیوید شیطان از خانہ کہ خواندہ شود در وی سورہ
 بقرہ دیگر از ان حدیث حدیث ترمذی کہ در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد از ابی بن کعب آدہ کہ گفت کہ گفت کہ
 رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یا بالہندرا ایمیدانی کہ کہ ام آیہ است از کتاب خدا کہ باست عظیم گفتم
 اللہ لا الہ الا هو اسکے القیوم پس زود سے مہیا کہ بر سینہ من و فرمود گو ارا باؤ ترا علم یا بالہندرا یا بالہندرا
 مسلم است و در روایت بی داؤد آدہ کہ چون اول بار پرسید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ازو سے
 کہ گفت خدا و رسول خدا و ان اثر است بان باز پرسید پس گفت اللہ لا الہ الا هو اسکے القیوم حدیث از ابی ہریرہ
 کہ کہ سید آیتہ سے قرآن آیت الکرسی سے است رواہ الترمذی سے و صحیح دیگر حدیثی کہ ہم در فضل سورہ بقرہ
 در ابن ماجہ و صحیح مسلم و ترمذی از ثواس بن سہمان آوردہ کہ فرمود رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 سورہ بقرہ ہمیشہ روزتہ من قرآن بل قرآن را کہ عمل سیرت بہر ان در دنیا و پیش از پیش از دنیا ہر روز
 بقرہ و آل عمران و این جزو حدیثی سے است کہ مصنف آوردہ و آیتہ حدیث جدا ساختہ غیر حدیث غماتمان
 اور سے ان اصول و مشکوۃ در آخرین حدیث سے نیز آوردہ و کانہا غماتمان ان او طلعتان سورہ در ان مہیا از قرآن
 در کتبہ فرق من طیرا حدیث گو یا کہ این دو سورہ در براندہ و سائبان کہ میان ایشان شرف است

یاد کرده از طیور و مشرق بفتح شین مجیدہ در اسے مفتوحہ در آخر قاف یعنی اشراف و نورانیت داشته یعنی فصل و فرج نیز
گفته اند و گفته اند کہ این نور و فرج بسم اللہ الرحمن الرحیم است کہ در میان این دو سورہ است دیگر حدیثی کہ در فضل دو آیت
سورہ بقرہ کہ امن الرسول تا آخر سورہ است واقع شدہ در روایت کردہ آنرا بخار سے وسلم و ابوداؤد و ترمذ سے
از ابی مسعود انصاری سے کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ بخواند دو آیت را کہ در آخر سورہ بقرہ اندویشی
کفایت میکنند این دو آیت اور یعنی دفع میکنند از قار سے خود شر جن و انس را کہ اقال لطیبی یا بسنگی میکنند
از دروہ سے دیگر کہ در شب بخواند حدیث مسلم و نسائی از ابن عباس کہ در باب فضل فاتحہ گذشت نیز متضمن فضل
این دو آیت است دیگر حدیثی کہ در فضل آیت الکرسی واقع شدہ و شیطان آنرا با بی ہریرہ آموختہ بود پس
ابی ہریرہ بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد عرض کرد حضرت فرمود لقد صدقک و موکذ و شیطان راست گفتہ
باتو این را و حال آنکہ وی دروغ گوشت و قصہ وی آنست کہ بخاری از ابی ہریرہ آوردہ کہ گفت موکل گردانیدہ ام
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجا نطق زکوٰۃ رمضان یعنی صدقہ فطر ناگاہ شخص آمد ہر دو دست خود را پر از
از ان طعام تا بردار و آنرا پس بگرفتم اورا گفتم مرا فہم میکنم قضیہ ترا دے ہر ہم ترا بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم گفت من محتاجم و عیال مندم و حاجتے سخت دارم ابو ہریرہ میگوی پس گذار شتم اورا چون صبح شد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود یا ابا ہریرہ آن اسیر دی شب تو چہ شد گفتم یا رسول اللہ شکایت کرد حاجت شدید یا
عیال را پس رحم کردم بروی و راکرم اورا فرمود کہ دروغ گفتہ است باتو دے باز سے آید ترا پس فرمود کہ حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقین داشتہ کہ باز خواہد آمد پس دیکھن تظار آمدن وی نبشستم ناگاہ باز آمد ہر دو دست
خود را بطعام پر کرد بگرفتم و گفتم ترا بحضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت بگذار مرا کہ من محتاجم و عیال
برگردن دارم باز نخواہم آمد پس رحم کردم و گذار شتم و چون صبح شد باز آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے مور
با ابا ہریرہ چہ شد آن اسیر دی شب تو چہ شد گفتم یا رسول اللہ شکایت کرد حاجت شدید را عیال را پس رحم کردم بروی
فرمود ام اورا فرمود دروغ میگویی باز خواہد آمد این با یسوم نیز منتظر این شستم آمد و ہر دو دست طعام برداشت
بگرفتم گفتم یا بھنرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زایت صوم باریست کہ تو میگوئے باز نخواہم آمد و با وی
گفت بگذار مرا من ترا ہمت مابودہ کہ نفع رہد ترا خدا تیراستہ آن کلمات گفتم آن کلمات چیست گفت چون
بجا خواب خور بر سے بخوان آیت کرسے شرطا ہا ہا ہا کے بقوم تا آخر حق سبحانہ تعالیٰ گناہا سے
بر زوہ تا کہ تیرا بیدار و نزدیک نمیکرد و ترا شہان زارت صبح پس راکرم اورا وقت صبح بحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے فرمود چہ شد اسیر دی شب تو چہ شد گفتم یا رسول اللہ شکایت کرد حاجت شدید را عیال را پس
رحم کردم بروی و راکرم اورا فرمود دروغ میگویی باز خواہد آمد این با یسوم نیز منتظر این شستم آمد و ہر دو دست
طعام برداشت بگرفتم گفتم یا بھنرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زایت صوم باریست کہ تو میگوئے باز نخواہم آمد و با وی
گفت بگذار مرا من ترا ہمت مابودہ کہ نفع رہد ترا خدا تیراستہ آن کلمات گفتم آن کلمات چیست گفت چون
بجا خواب خور بر سے بخوان آیت کرسے شرطا ہا ہا ہا کے بقوم تا آخر حق سبحانہ تعالیٰ گناہا سے
بر زوہ تا کہ تیرا بیدار و نزدیک نمیکرد و ترا شہان زارت صبح پس راکرم اورا وقت صبح بحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے فرمود چہ شد اسیر دی شب تو چہ شد گفتم یا رسول اللہ شکایت کرد حاجت شدید را عیال را پس
رحم کردم بروی و راکرم اورا فرمود دروغ میگویی باز خواہد آمد این با یسوم نیز منتظر این شستم آمد و ہر دو دست
طعام برداشت بگرفتم گفتم یا بھنرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زایت صوم باریست کہ تو میگوئے باز نخواہم آمد و با وی
گفت بگذار مرا من ترا ہمت مابودہ کہ نفع رہد ترا خدا تیراستہ آن کلمات گفتم آن کلمات چیست گفت چون
بجا خواب خور بر سے بخوان آیت کرسے شرطا ہا ہا ہا کے بقوم تا آخر حق سبحانہ تعالیٰ گناہا سے
بر زوہ تا کہ تیرا بیدار و نزدیک نمیکرد و ترا شہان زارت صبح پس راکرم اورا وقت صبح بحضرت

کہ آن حضرت فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آیا عاجز سے آید کیے از شما کہ بخواند ہر شب ملت قرآن را گفتند
 کہ چہ خواند آنرا یا رسول اللہ فرمود قل ہو اللہ احد برابر ملت قرآن ست و بخار سے و مسلم از عائشہ آوردہ اند کہ
 رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مرد سے را با شکر ایسر ساختہ بود و سے و نماز قرات خود قبل ہو اللہ احد
 ختم میکرد یعنی بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد بخواند کہ اقال بطیبی و از حدیث بخار سے معلوم میشود کہ اگر سورہ سے
 دیگر ہم بخواند البتہ قل اللہ احد بان بخواند صحابہ چون باز آمدند این فعل آن مرد را ب حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 ذکر کردند فرمود پس بیدار دی کہ چرا چنین میکردے پس پرسیدند از و سے گفت کہ این سورہ صفت حسن
 و من دوست میدارم کہ بخوانم آنرا فرمود خبر د میدا و ما کہ خدا یتعالی دوست میدارد او را و بخار سے و تری
 از انس آوردہ اند کہ مرد سے گفت یا رسول اللہ من دوست میدارم این سورہ را یعنی قل ہو اللہ احد را فرمود
 جبکہ ایابا و خلک بختہ دوست داشتن تو این سورہ را در آورد ترا بہشت را دیگر حدیث و فضل معوذتین یعنی
 قل عوذ برب الفلق و قل عوذ برب الناس کہ مسلمان ابی داؤد و ترمذی و نسائی باختلاف الفاظ بطرق متحد
 از عقبہ بن عامر آوردہ کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خطاب بوسے کرد و گفت آیاتی بینی را کہ خواندہ
 شدہ است بر من ہشب کہ ہرگز دیدہ نشدہ است مثل آن قل عوذ برب الفلق و قل عوذ برب الناس و در
 روایتی آمدہ کہ فرمود آیات نام ترا بہترین و دوسور سے کہ خواندہ شوند پس تعلیم کرد قل عوذ برب الفلق و قل عوذ
 برب الناس را چون دید مرا آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ باین قول چند ان مسرور شد م یعنی ہبتجا
 اذان در باطن من احساس فرمود چون بر نماز صبح فرود آمد ہمین دو سورہ را بعد از فاتحہ بخواند و بجانب من
 التفات نمود و فرمود دیدے یا عقبہ بن عامر یعنی فضل این دو سورہ باین حدیث کہ آنرا در نماز صبح بخوانم
 و خواندن این دو سورہ در فرض نماز صبح در سفر مسنون ست و این قضیہ از ان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 نیز در سفر بود و گفته اند کہ مراد بچیریت و فضیلت آنہا در باب تعوذ ست چنانچہ در حدیث ابی داؤد آمدہ یا عقبہ
 تعوذ بہا فما تعوذتہ بئنا ہا و حدیث خواندن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر شب این دو سورہ را قبل از
 احد و میدان در ہر دو دست مسح کردن جسد شریف را بدان سہ ہائے متفق علیہ است چنانچہ سابقا گذشت
 دیگر حدیثی ست کہ در باب سورہ کہت مسلم ابو داؤد ابی الدرداء آوردہ اند کہ گفت گفت رسول خدا صلے اللہ
 علیہ وآلہ وسلم من حفظ عشر آیات من اول سورہ الکہف عصم من الدجال ہر کہ یاد گیر ددہ آیت را از اول سورہ
 در پناہ داشتہ شود از فتنہ دجال چنین ست در مشکوٰۃ کہ از اول سورہ کہت گفته و در جامع الاصول نیز چنین
 آوردہ در روایتی از آخر سورہ کہت آمدہ و گفته کہ در روایت ترمذی سد آیت از اول سورہ کہت آمدہ و ترمذی در جامع خود گفته است
 نہ احدیست حسن صحیح و صحت مطلق آوردہ بی تعیین اول یا آخری و بجای من حفظ من ترا گفته است تنبیہ ظاہر کلام مصنف
 در نہت کہ در دو احادیث صحیحہ مخصوص ست باین سورہ آیات مذکورہ و درین سورہ آیات نیز منحصر ست در ہمین احادیث کہ
 وی ذکر کرد و ہر دو مقام محل کلام ست اما در ثانی خود در ضمن بیان اشارت بدان کردیم و جز آن احادیث کہ مصنف ذکر کرد
 احادیث صحیحہ در ہر جا کہ در دو یافتہ آوردیم و اما در اول کہ در دو احادیث صحیحہ مخصوص ست باین مذکورہ خبری در حصین
 در فضیلت سورہ فتح از بخار سے آوردہ کہ سبب احباب انہا نے ما طلعت علیہ لشمس و چنانکہ در حصین

و فضیلت سورہ انعام از صحیح مستدرک آید کہ چون نزول کر دیجہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 و فرمود تحقیق شایعیت کردند و ہمراہ آمدند این سورہ را از طائفہ انقدر کہ بسند تمام افق را و ہم از مستدرک
 در سورہ کہ گفت آورده کہ ہر کہ بخواند اورا روز جمعہ روشن شود برای او نور ما بین پنجستین و در روایتی باشد مرورا
 نور از آنجا کہ اوست تا کہ وہم از دوسے آورده کہ دادہ شدہ ام من طرد و طواسین و حوامیم از الواح سوی آوردن
 از صحیح ابن حبان و غیرہ آورده کہ قلب القرآن پس بخواند اورا مردے کہ میخوابد بدان غذا را و در آخرت را اگر انگ
 ہر زیدہ شود مرورا و بخواند آنرا بر موتاسے خود و از دوسے و از مستدرک آورده کہ تبارک الملک سی آیات
 شفاعت کرد برای مردے تا ہر زیدہ شد و دوسے و در روایتی ہتفقار میکنند مر صاحب خود را تا ہر زیدہ میشود
 دوسے و از مستدرک آورده کہ فرمود دوست میدارم کہ این سورہ در دل ہر مومن باشد و نیز از وی آورده
 کہ سے آیند مردہ را ملائکہ عذاب در قبر از جانب پای او پس میگویند راہ نیست شمارا مین وی بخواند و من یعنی
 در حق من سورہ ملک را پستری آیند از جانب سینہ وی و بطن وی و سردے و میگویند ہر یکے ازین اعضا این
 سخن را پس این سورہ باز میدارد مردہ را از عذاب و این سورہ ثابت است در تورات و ہر کہ خواند اورا در
 پس تحقیق بسیار کرد عمل را و نیک کرد ہم از دوسے آورده کہ اذ از لزلت الارض برابر نصف قرآن است و در روایتی
 از ترمذی سے ربع قرآن آمدہ و از دوسے و از صحیح ابن حبان آورده کہ مردے بھرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد
 یا رسول اللہ بخوانان مرا سورہ جامعہ پس بخوانا نیدان حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم اورا اذ از لزلت الارض
 تا فارغ شد از وی پس گفت آن مرد سوگند بان خدا سے کہ بر انگینتہ است ترا بحق کہ زیادہ کنتم برین سورہ ہرگز
 و برقت پس آن حضرت فرمود صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم فہم یافت این مرد و ذکر فرمود ہم از مستدرک آورده کہ
 سورہ کافرون برابر ربع قرآن است و از صحیح ابن حبان آورده نیکو دو سورہ است کہ خواندہ شود در سنت
 فخر الکافرون و الا خلاص و این کتب مذکورہ ہمہ صحاح اند و صحاح منحصر نیست در صحیحین چنانکہ در محل خود تحقیق یافتہ
 و از کتب اربعہ خبر صحیحین و کتب دیگر نیز احادیث آمدہ بعضی موسوم بحسن و بعضی بضعف و بعضی علی الاطلاق و بعضی
 محکوم بوضع و بعضی ہمہ را موسوم بجدیم صحت کرد و صحت را مخصوص بہان سورہ ساختہ اللہ اعلم و در باب
 فضائل ابی بکر صدیق اچہ مشہور تر است از موضوعات حدیث ان اللہ تعالیٰ یوم القیامۃ للناس ما تمہ دلایلی بکر
 خاصہ و حدیث صاحب اللہ فی صدرے شیئا الا وحبیبہ فی صدر ابی بکر حدیث کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم اذا اشتاق الی الخیمۃ قبل شیدہ و حدیث اما و ابو بکر کفر سے بران و حدیث ان اللہ تعالیٰ ما انسا را ما
 احار روح ابی بکر و امثال این از معتربا سے است کہ بعدن آن بہریدہ عقل معلوم است ان ریش صحیحہ فرزند
 بسیار آمدہ و اقسام دیگر از حسان و ضعاف نیز بسیار و احادیث کہ بوضع آن نیز حکم کردہ اند و مصنف سیکوید کہ
 امثال این احادیث کہ از انجا فضل بر تمامہ خلق از انبیا و غیر ہم لازم آید یا ساواست در تہذیب سید المرسلین
 کرد و ما از دائرہ حکم عقل عادت بیرون بود ہمہ موضوعات اند و حدیث ان اللہ تعالیٰ للناس در تنزیہ استر لجا از
 حدیث انس آورده و گفتہ کہ خطیب ابو نعیم و ابن حبان در ضحا آورده و ذہبی حکم بوضع آن کرد و ابو نعیم آن
 ثابت دہشتہ و بعضی حسن آن قائل شدہ و ما کہ آنرا درست کرد خود اخرج نمودہ و حدیث ان اللہ خلق اولی

لقرنگ اسلام و بقول لک جیبی قدادیت ہذا القلم من فوق عرشے انی معاویہ بن ابی سفیان فاوصلہ الیہ و مرہ
ان کی کتاب آیت الکرسی سے بخط و امثال ان بسیار وضع کردہ اند و گفته اند کہ در اسناد آن جامعہ اند کہ علم اند و وضع و
افترا و در باب فضائل شامی و ابی حنیفہ روزم ایشان چیز سے صحیح فتنہ و ہر چہ در ان باب است مجرب و معتبر
و موضوع است در تنزیہ الشریعہ از انس می آرد کہ کیون فی امتی رجل یقال له محمد بن ادریس انہ من امتی من طیس
و کیون فی امتی رجل یقال لہ ابو حنیفہ و ہوسراج امتی و گفته کہ جوز قانی این حدیث را از انس آورده و در اسناد وی
احمد جو بیار سے است و راو سے وی مامون سلطنت و یکی ازین دو وضع کردہ این حدیث را علیہ من اللہ المستحقة
و حدیث دیگر آورده نیز از انس سیاتی بعد سے جل یقال لہ انہما بن ثابت و یکنی ابی حنیفہ یخص من انہما
و سننے علی یہ و این نیز از ان قبیل است و در باب فضائل بیت المقدس و صحرہ و عسقلان و قزون و اندلس
و دمشق حدیثی صحیح فتنہ خبر حدیث لاشدوا الرجال الا الی ثانیہ مساجد و حدیثی سئل عن اول بیت وضع فی الارض
فقال المسجد الحرام قبل ہم اذا قال ہم مسجد الایمہ بحدیث ان الصلوۃ فیہ تعدل مائتہ صلوۃ و جامع الایمہ
از ابی داؤد از حدیث میمونہ مولا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده کہ گفت گفتم یا رسول اللہ فتویٰ بدہ
ما در بیت المقدس یعنی اجازت دہ تا آنجا بروم فرمود بیاید اورا و بگذازد نماز را و روستے اگر نیاید بفرستید
آنجا زیت راتا بسوزند و قنادیل آن و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد و ابن زنجویہ نیز آورده و زیادہ
کرده و روستے کہ روستے از من عشر و عشرت و نماز در روستے برابر ہزار نماز است و از حدیث فضیلت افزون
چراغ در مسجد و ثواب آن معلوم کرد و سخاوت و در مقاصد حسنہ در میناب حدیثی مستعمل نیز آورده کہ ہر کہ فرزند
چراغ در مسجد سے از مساجد خدا ہمیشہ ملائکہ و حملہ عرش استخار کنند اورا تا آنکہ روشنی چراغ در آنجا باقی بود
و گنہ تیکہ این حدیث را حارث بن اسامہ در مسند خود آورده و ابوالشیخ در کتاب ثواب ہر دو از انس و سند
ضعیف است و ہم در جمع الجوامع از عمر بن الخطاب آورده کہ چون در آمد بیت المقدس را گفت لبیک اللهم
لبیک و نیز آورده کہ چون و شے بر بیت المقدس رسید گفت مر کعب ہمارا چہ میگونی کہ گجاگانا از نماز را
اگر از من سے پرستے و از من میگیر سے کہذا ر خلف صحرہ تا بیت المقدس پہ پہ پیش تو باشد و در روستے آید
کہ تا جمع کنی قلبتین را قبلہ موسی علیہ السلام و قبلہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود عمر تیر سہ کہ مشا بہت ہیود
شود و لیکن میگنارم آنجا کہ پیغمبر گذر و صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس پیشتر رفت بجانب قنہ و بگذازد نماز را و از
ابن عساکر آورده کہ چون عمر زیارت اہل شام کرد و این خبر باہل عراق رسید کہ متولی بجانب ہی نوشتند و
التماس داشتند کہ چنانچہ اہل شام را زیارت کرد ایشان را نیز کند پس چون عمر قصد زیارت اہل عراق نمود
کعب احبار گفت پناہ سجویم نر ایامیر المؤمنین کہ لعراق در اسے گفت چہ گفت آنجا عصاة جن اند ہارت
و ہارت کہ تعلیم میکنند مردم را سحر و در روستے نہ عشر شرست و داہ معضل است عمر گفت ہمتن را نصیحت ہم
داہ معضل کہ آثرانہ نصیحتم کہ مراد بدان چیست گفت کثرت اموال کہ آن روستے است کہ اورا سحر شفا
نبود پس ز رفت عمر لعراق و نیز آورده کہ گفت و شے مر کعب کہ چہ بدینہ نیانی و آنجا نباشت کہ چہ گاہ رسول
و جاسے قبر اوست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت یا ایہ المؤمنین سے یا کتاب خدا یعنی توبت کہ شام

کنج خداست در زمین و در و سه بیست از بندگانش از جمله از صحابه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که یا رسول الله اگر ما مبتلا بشویم بعد از تو سابقا کجا میفرمائی که آنجا باشیم فرمود علیک التمسک الحدیث و در مناقب شام که بیت المقدس آنجاست نیز احادیث آورده و گفته که امیر المؤمنین علی مرتضی فرمود یا اهل عراق و شام نکنید اهل شام را زیرا که ابدال در آنجا اند و از جابر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که روزی بر منبر سوار بود پس نظر بجانب شام آورد و فرمود اللهم اقبل تقلوبهم اللهم اقبل تقلوبهم و نظر بجانب عراق کرد همچنین فرمود و از زید بن ثابت آورده که یومیم مانشته نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس ذکر کردیم شام را فرمود طوبی للشام گفتیم بچه جبت یا رسول الله فرمود سپرد و کار تعالی فرسخ گردانیده است رحمت خود را بر و سه و از وائل بن الاسقع آورده که مردی رسید یا رسول الله چون متفرق شوند مردم مرا چه میفرمائی کجا باشیم فرمود علیک بالشام لازم گیر شام را زیرا که آن خلاصه زمین است امیر اندلس و سه و خلاصه هندگان خود را و این ظاهر اشارت است بوجود ابدال و مردان غیب در آنجا و احادیث در فضل شام بسیار آورده و همه آن ضعیف است و در فضل عسقلان از ابن عباس آورده که مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله میخواهم که بغزار روم چه میفرمائی کجا روم فرمود علیک بالشام و ابله بستر لازم گیر از شام عسقلان را زیرا که چون بگرد آسیا در امت من یعنی پیش آید تفرقه و بر شانی اهل عسقلان در راحت و عافیت باشند رواه ابن ماجه و الدیلمی و ابن عساکر و از انس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر که بعسقلان مرا بطلت کند اگر چه دائم در خواب بود حق تعالی فرشتگان را بفرستد تا از جانب وی نماز کنند و حشر کرده شود و سه با نماز کنندگان بجانب بهشت رواه ابن اخیار و از عمر بن الخطاب آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ذکر کرد روزی مقبره را و دعا کرد مرا اهل آنرا پس پرسیدند که آن مقبره کدام است فرمود مقبره شهدای عسقلان است که برده میشوند به بهشت و این حدیث ضعیف است و ابن جوزی آنرا در موضوعات آورده و در فضیلت قزوین از ابن عمر آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدا و فرشتگان و سه صلوة بنفشه استند بر موتا سه قزوینی و شهید اسی وی صلوة رواه الرافعی عن ابن مسعود و در فضائل ترویج احادیث بسیار آمده و گفته اند که آن همه موضوع و مقرر است و میسر و شش بود از واضعان که آنها را وضع کرده و در باب اندلس چیزی درین کتب نیافتم و در فضیلت دمشق آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من سکنت دمشق نجاشی و نیز آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در زانیده شد پدید من که ابراهیم است علیه الصلوة و السلام و هر که آنجا برسد باید که تقصیر نکند در دعا و در آنجا چیست قاسیون نام و فضیلت وی نیز آمده که در آنجا زانیده شده است ابراهیم و در آنجا پناه دادند غیب و مادر او را از یهودی که آنجا دعا کند بزرگ و دنیا امید و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم سر انجام است که بیاید ملکی از ملوک عجم و غالب گردد بر تمامه بدان اگر مرد مشق و این احادیث همه ضعیف اند و سیوسه گفته که من درین کتاب حدیثی نیافتم که در آنجا

بوضع بنود بالجملة در باب فضائل این اماکن چنانچه مفسرین سے گوید احادیث صحیح نیامده مگر
 حدیث لا تشدوا الرجال الا الی ثلثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الرسول و مسجد الاقصیٰ یعنی نسبت نشود یا بنا و
 سفر کرده نشود مگر بیه مسجد یکی مسجد حرام که مسجد مکہ است دیگر مسجد رسول که مسجد مدینہ است و دیگر مسجد اقصیٰ کہ در
 شام است یعنی بیت المقدس و اورا اقصیٰ ازان گویند کہ بنود در ان زمان مسجد سے بعد از وسے پس و
 مساجد باشد یا از جهت بعد وسے از مسجد حرام در مسافت یا از جهت بعد و تنزه و وسے از اقدار و خجست
 و بعضی گفته اند کہ از جهت آنکہ وسے اقصیٰ نسبت بہ مسجد مدینہ زیرا کہ وسے بعد است از مکہ و بیت المقدس
 بعد است از وسے و این معنی در تسمیہ وسے باین اسم در آیت قرآنی سبحان الذی سے امری بعد سیلا
 من المسجد الحرام الی المسجد الاقصیٰ مناسب بنود زیرا کہ مسجد مدینہ در ان زمان بنا یافته بود کما لا یخفی و انچه پیش
 لا تشدوا الرجال را بخار سے و مسلم روایت کرده و در روایتی از مسلم انما الی ثلث مساجد الی الکعبۃ
 و مسجد سے و مسجد ایلینا و مضمون این حدیث ہمان است کہ مذکور شد و ایلینا نام آن موضع است کہ بیت المقدس
 در اوست و در اینجا اشکال است و آن این است کہ از حدیث لازم آید کہ سفر کردن جز باین سہ مسجد و قصد کردن
 سائر بقاع خیر المشاہد و فرار است جائز نباشد چو اب ازین اشکال میگویند کہ مراد آنست کہ واجب نمیکرد
 قصد ما سوا سے این سہ مسجد بنذر و منعقد نمیکرد و نذر در ما سوا سے آن و اختلاف کرده شدہ است در
 شدہ رجال بسوی قبور صالحین و مواضع فاضلہ بعض حرام گویند و بعض مباح و بچنین نقل کرده است و در
 از نوسے در شرح مسلم و در شرح جامع الاصول گفته شد رجال کنایت است از سفر یعنی قصد کرده نشود و
 بہ نیت تقرب الی اللہ الا این سہ مسجد بجهت تعظیم شان اینها و طبیی گفته زیرا کہ این سہ مسجد از بنا پای بنیا
 صلوات اللہ و سلامہ علیہم و مواضع تعبد ایشان است و ما سوا سے این سہ برابر اندر فعل نیز طبیی
 گفته کہ اگر کسی کند کہ نماز گذارد در مسجد سے ازین مساجد ثلث لازم کرد و کہ بیاہ یکی از اینها را و اگر در مسجد
 دیگر گذارد و از عمدہ نذر نہ بر آید و اگر نذر کند کہ گذارد در مسجد سے نیز آن مساجد متعین نمیشود آن مسجد و بر
 کہ گذارد در مسجد سے از مساجد ہر مسجد کہ باشد و اگر نذر کرد کہ عثمان کند یا نماز گذارد در مسجد حرام متعین کرد
 وسے و اگر تعین کرد مسجد مدینہ را متعین کرد و یکے ازین دو مسجد اگر تعین کرد مسجد اقصیٰ را متعین کرد
 کے ازین سہ مسجد انتہی و این راجع بہ سبب فقہ است تا مذکور شد و در اینجا حیثیت و آنچه طبیی ذکر کردہ نہ سبب
 شافعی است تنہا یا آنکہ دیگر ہمہ من ازہ تفحص باہر کردہ و اللہ اعلم کہ گویند پس سفر بقصد تجارت و تحصیل علم
 نیز جائز نبود جو البش آنکہ مقصود و راجحاً موضع و تعظیم آنست بعضی گفته اند کہ بر اینحال
 قصد سفر است بساجد غیر این سہ مسجد پس سائر افعال و امور شیخ صاحب از ان باشند و باقی بہ اباحت است
 و این مبنی بر قاعدہ و تسمیہ است نتیجہ - و نیز تسمیہ مسجد مدینہ و مسجد رسول و مسجد الحرام
 الی مسجد الاالی المساجد ثلثہ فقہ بر دیگر حدیث سس خون و از یہ - منع فی انہ نقل مسجد الحرام قبل
 نم ما ذاقال ثم المسجد الاقصیٰ ایحدیث بخار سے و مسلم در ابن در غفاری کہ گفت پرسیدم من از ان حضرت
 صل اللہ علیہ و آلہ وسلم یا رسول اللہ کہ ان مسجد است کہ بنا ندادہ شد اول ہر وسے زمین فرمود مسجد حرام است

دور روایتی آمده که فرمود اول خانه که بنا نهاد و شد مردم را که مبارک است و گذارده میشود نماز در روسے
خانه کعبه است ابو ذر میگویی گفت پسر که ام است فرمود پسر مسجد اقصی است گفتیم چند مدت فاصل است میان
بنای این دو مسجد فرمود چهل سال پسر فرمود تمام زمین مسجد است برای تو هر جا که دریافت ترا نماز یعنی در آن
وقت آن گنبد نماز را آوردین حدیث نیز اشکال آورده اند که بناسے کعبه از برابر بیت است و بناسے بیت المقدس
از سلیمان سلام الله و صلواته علی بنیاء علیها و مدت فاصل میان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال
چون دست آید و دلیل بر آنکه سلیمان علیه السلام بنای مسجد اقصی کرده حدیثی است که نسائی از عبد الله بن عمر
مرفوعاً با سند صحیح آورده که سلیمان چون بنا کرد بیت المقدس را در خواست از پروردگار تعالی چیزی را
و حدیثی در جواب این اشکال گفته اند که این جوزه گفته است که اشارت در حدیث باول بنا در وضع
اساس مسجدین کرده و نسبت این دو مسجد اول کسی که بنا کرد کعبه را و نه سلیمان اول بانی بیت المقدس زیرا که تحقیق
روایت کرده شده است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود و علیه السلام بعد از آن منتشر شد اولاد او سے
بر روسے زمین و تواند که بعضی از اولاد او سے بنای بیت المقدس را نهاده باشد بعد از آن بنا کرد برابر
خانه کعبه را و سلیمان بیت المقدس را و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته یافتم من چیزی را که گواهی
میداد بصحت این قول زیرا که ابن هشام در کتاب خود گفته که چون آدم علیه السلام بناسے کعبه را در آمد کرد
اورا پروردگار تعالی بمسیرت آن نواست و بناسے بیت المقدس پس بنا کرد آدم بیت المقدس را
و عبادت کرد موسی تعالی را در روسے و بناسے آدم بیت المقدس را خود مشهور است که ذاتی بعضی شرح مشکوٰۃ
دیگر حدیث الصلاة فیہ تعدل خمسمائة صلوة یک نماز در بیت المقدس که مسجد اقصی است برابر است بناسے
نماز در آیات و تعیین عدد و مضاعفت عمل در آن مساجد مختلف آمده و بعضی علما بعد از تتبع احادیث
و تطبیق آنها که چنین قرار داده اند که نماز در مسجد حرام بعد از نماز برابر است و در مسجد مدینه بزار و در مسجد
اقصی با نصد و حدیثی نیز این ترتیب روایت کنند و این بحث تمام در تاریخ مدینه مطهره مطبوعه ذکر
کرده ایم در اینجا باید جست تحقیق پوشیده نماند که در فضائل بلاد دیگر نیز احادیث نقل کرده اند صحیح
یا غیر صحیح و مصنف بدان تعرض نکرد و در روسے و اسکندریه و فارس و مرو و بصره و جده و عدن و عمان حضرت
والله اعلم و در باب اذیغ المار قلین لم یمل خبنا جمے سکیونید حدیثی صحیح نشده و جمعی مدینه بنیادین حدیث
صحیح است و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند قلین تشبیه قله است بضم قاف و تشدید لام
یعنی جره عظیمه یعنی کوزه کلان سفالین که در روسے آب اندازند و تشبیهی بقله بجمت علو و ارتفاع است
یا بجمت آنکه مرد سے عظیم اور ابر میدارد و مرتفع میگردد و قله نام هر چیزی است که عالی و مرتفع باشد
و از اینجا است قله جبل و جمع قله قلال است بکسر قاف و مراد در اینجا قلهاسے بجمت بفتح با و جم خبنا که در بعضی
روایات حدیث بصره آمده است اذیکان المار قلین من قلال بجر و نیز مشهور و معروف است در آن وقت
آن بود پس ظاهر وقوع تحدید بوسے باشد و بجر نام قریب است قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوی
قلها و نام شے از شهر بوسے بین نیز هست و نسبت بوسے نیز احتمال دارد که ذاتی القاسوس و مقدار قله

کتاب السعادت

بقول مشهور دو نیم قرص است و بعض دو قرص و هشتمه و این جریح گفته است که دیدم فلان بجز را هر قلعه از دو قرص بود و چون
 و چیز است و شائسته گفته که آن چیز مسموم بود و از آن نصف گرفتیم احتیاطاً و بعض دو قرص و ثلث آن داشته اند و ثلث
 مختار قلین پنج قرص باشد و قرص بحساب شریع پنجاه من آب است پس قلین دو سیست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند
 که مقدار قرص مد طلا یا نانی است در ظل عراقی صد و بیست و هشت دریم و در حدیث آمده از ابن عمر که گفت شنیدیم
 رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم در حال آنکه سوال کرده شد از او که در صحرا میباشند و قوت نبوت می آیند
 بر روی دو آب و سبیل فرود آید از کان الماء قلین لم یحک الخبث چون باشد آب مقدار دو قلم بر نگیرد و پلیدی را
 یعنی پلیدی نگیرد و دفع میکند پلیدی را از خود و آخر جدا بود او و والترند سے و انسانی دور روایتی از ابی داؤد
 بحساب که سبیل خبثا فانه لا یخمس آمده و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که تا درین لم یحک خبثا آنکه بر نگیرد و خبثا
 و بر نماند تا پلیدی نگیرد و از جهت منع خود طاقت برداشتن آن ندارد و چنانکه بعضی کرده اند صحیح نیست
 و نیز تعلق این معنی بتبره بودن آب قلین خالی از بعد نیست اگر چه توجیه کرده اند این را که بلوغ گاهی از جانب
 قات معتبر بود که کثرت و کما به از کثرت اقلیت و مراد اینجاستانی است فلیغیر و تریز سے گفته که مذہب شائعه و
 احمد و سخن انبیا که یوان آب مقدار قلین بود بوقوع نجاست در دست نخس نگر دو دوام که تغییر ندهد چون
 یا طعم یاریج اورا در مشکوه از احمد و در سے و ابن ماجه و سیوطی در جمع الجوامع از ابن حبان و حاکم و دارقطنی و بیہقی
 و غیره از ابن عمر و جابر و ابی ہریرہ نیز آورده و با وجود آن در صحت این حدیث اختلاف است چنانکه شیخ
 مصعب گفت و بن حدیث صحیحین نیست و گفته اند که این حدیث مخالفت جماع صحابہ است چنانکه بیان کنیم و
 خبر واحد چون مخالفت جماع ائمه مردود است و مندا علی ابن ربیع که از قرآن امام احمد حنبل و از شیوخ بخار سے
 و امام احمد من حدیث است گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلم و گفته که
 بیس کی از فریقین را حدیثی در تفهیر و تحدید آب از آن حضرت صلی الله علیه و آله سلم صحیح نشده ولیکن زکشی
 در شرح خرقی که در مذہب امام احمد است گفته که تصحیح کرده است این حدیث را ابن خزیمہ و ابن حبان و دارقطنی
 و حاکم گفته است که بر شرط صحیحین است و الله اعلم و چون تقریب تحدید و تقدیر آب در نجس و عدم نجس انما
 تفصیل و تحقیق کلام درین مقام مناسب نمود بد آنکه مذہب صحابہ طوابع آن است که آب نجس نمی شود بوقوع
 نجاست در سے اسلا و آب روان باشد با ستاد و قلیس باشد یا کثیر تغیر یابد یوں یا طعم یاریج وی تغیر
 یا بد و نامہ علماء بر آنستند که اگر قلیس بود نجس شود و اگر کثیر بود نجس نشود ولیکن خبثت کرده اند در حد فاصل میان
 قلیس و کثیر پس امام مالک گفته اگر تغیر یابد یوں یا طعم یاریج پس آن قلیس است و اگر تغیر نیابد کثیر پس وی بین تغیر
 و عدم تغیر را مبیحا قلت و کثرت داشته و امام شافعی گفته و مذہب امام احمد نیز همین است که چون آب مقدار بیست
 کثیر است و احتمال خبث ندارد و نجس نگر دو و از قلیس بود و نجس گردد و صحابہ ما یعنی علی سے تفریح تیمم و متر
 گفته اند که اگر آب بحالی بود که بعض وی خالص و جدا گردد از بعض قلیس است و اگر خالص نگردد کثیر اما صحابہ
 طوابع احتجاج ایشان بظاهر قول آن حضرت است صلی الله علیه و آله وسلم الماء طویرا نجسہ شیئاً بخلاف مورد که
 پرسیدند یا رسول الله و نو کنیم از بر بقاء و حال آنکه وی چاہی است که انداخته می شود در سے حیض یعنی

خزفما بنون حین آورده و نجاستها و لجم کلاب فرمود آب پاک است نجس نمیکرد اندر او از هر چه در آن است و این حدیث را ابو داود
 و ترمذی روایت کرده و ترمذی گفته حدیث حسن و احمد صحیح آن نموده و زین حدیث اگر چه مطلق است کلاب
 در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر و لیکن بدالات حال مخصوص است بکثیر و بدالات احادیث دیگر مخصوص است
 بغير متغیر و تحقیق روایت کرده است ابو امامه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم الماء الا نجسه شئ الا ان غلب
 طهر یجوز و یوزن و طهر رواه ابن ماجه و الدارقطنی و لفظ و سعه الا ما غیر ریحه و طعم است و احتجاج کرده امام مالک بحدیث
 خلق الماء طهور الا نجسه شئ الا ما غیر لون او و طعم او ریحه او این همه حدیث اول است که ظاهر به آورده اند چنانکه بیان
 کردیم یا آنرا تخصیص کردیم باین تا برود و دلیل عمل کردیم بشیر و دلیل نام شافعی و احمد حدیث قلیتین است و ما را
 دلیل حدیث صحیح است اذا استقیظ احدکم من منامه فلیغسل یدیه فی الاثنا عشر یدیه فلیغسلها ثلاثا فانه لا یدرسه
 این بابت یدیه میفرماید که چون بیدار گردی یکی از شما از خواب باید که دست و پایش را در آب و آن آب تا بشوید و
 راسه بار زیر آن که سه نوبت آنکه کجا خواب کرده است دست و پایش را بشوید شاید که دست در موضع استخفاف افتاده باشد
 و چیزیست تسلوٹ گشته و باین حدیث اثبات کرده اند سنیت غسل یدین در ابتدای وضو و این حدیث دلالت
 دارد که آب نجس میشود بوقوع نجاست او الا شئ از غس یدیه احتیاطاً بجهت توهم نجاست معنی ندارد و همچنین در
 استقیض و مشهور است در امر غسل ظرف و الوالی از زبان ائمه ائمتن سگ در آن با وجود آنکه وی نه تغیر یون
 میکنند و نه طعم و نریح و نیز در حدیث صحیح که هر سه روایت کرده آمد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 باید که بول نکند هیچ یکی از شما در آب بسته و غسان نکند و سعه از جناب است و این حدیث دلالت دارد که آب
 استاده مطلقاً متحل نجاست است و این در ذی و از تخمیر آن بول غتسال فاء و نبود و همچنین ابی که ممکن است
 و غتسال در دوسه اکثر از قلیتین بسیار است و این در غتسال در دوسه تغیر یون و طعم و ریح وی نمیکند پس معلوم شد
 که مجرد بول و قلیتین چنانچه است شافعی است و در تغیر یون و طعم و ریح و ریح پنجاه الگ گوید کفایت نمیکند و عدم
 نجس آب که از قبل از این بهیاس ابن زبیر آورده اند که ایشان امر برین وزنگی کرد و پاره زرمه افتاده بود
 کشید تمام آب و حال آنکه ظاهرش شرد سعه در آب و آب بیشیک تیز از قلیتین بود و این امر کردن است
 و در محضر جماع از صحابه بود و ظاهرش از هیچ کسی انکار برایشان پس باجماع صحابه معلوم شد که سرادخه روایت
 کرده است مالک آن کثیر و جایست و ظاهرش تندر پنجه روایت کرده است شافعی از حدیث قلیتین غیر ثابت
 است از جهت مخالفت او و جماع صحابه را و خبر واحد چون مخالفت اجماع آید مردود است چنانچه گفتیم و چون
 حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در تحدید و تقدیر آب ثابت نشد لاجرم رجوع کردند صحابه
 و در تقدیر آن بدلیل سبب و معیار قلیت و کثرت خلوص را داشتند گفتند که عدیر عظیم که در حکم
 جاریست آنست که فاسد جدا شود و اجزای آن آب وی بعضی از بعضی بعد از آن اختلاف کرده اند و تفسیر خلوص
 در اکثر روایست اعتبار خلوص است بجز یک و این مختار متقدمین است یعنی اگر چنان بود که نجس یک طرف است
 سمت اندین معرفت دیگر از قبیل خلوص است و اگر نجس غیر خلوص با اختلاف در جهت و سبب تحریک است
 روایت کرده اند ابو یوسف را ابو حنیفه که معتبر است تحریک باغتسال سبب شدت و عنفت زیرا که حاجت

که راوی این حدیث است از ابی زید نیز مجبول است و امام ابی یوسف میگوید این حدیث
 نیست و اگر نیز صحیح باشد آیت قرآنی را قوی است از حدیث پس عمل به این حدیث بود با آنکه حدیث منسوخ است
 بآیت زیرا که آیت بدین است و قضیه لیلۃ الجین در حدیث بود امام محمد میگوید یکم چون در حدیث اضطراب است و
 در تاریخ جهالت است واجب بود جمع بین احتیاط و از جانب امام ابوحنیفه میگوید نیکه لیلۃ الجین منسوخ است
 و همچنین نگردد که بود در حدیث نیز بود شاکی که این قضیه در حدیث باشد و دیگر نیکه که این حدیث مشهور است و عمل
 کرده اند بدان صحابه و پیش از این زیاد بر کتاب توان کرد که است این باب در حدیث مشروح وی مذکور است
 که از امیر المؤمنین علی مرویست که وضو بنیذتر وضو کسی است که نیاید آبرو از این عباس آورده که
 گفت وضو کنید بنیذتر وضو نمانید بشیر و از ابن مسعود مرویست که وی روامیداشت وضو بنیذتر رو
 نایافتن آب انقی و سیوسط در جمع الجوامع آورده که در قشنی روایت کرده از ابن عباس که گفت وضو
 بنیذ وضو کسی است که نیاید آب را و بعضی در تضعیف این حدیث گفته اند که بصحت رسیده است که
 علقه از ابن مسعود آورده که گفت بنودم من در خدمت آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم لیلۃ الجین روایت
 مسلم و تحقیق آنست که لیلۃ الجین کثیره بصحت رسیده است که ابن مسعود و در لیلۃ الجین در خدمت آن سرور
 صلوات الله علیه و آله و سلم بود و آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم کرد و سه خطی کشید و فرمود از این خط بر
 میاد این قضیه طویل است و در کتب سیر و احادیث مذکور و ابو نعیم آنرا در حدیث ذکر کرده و مانا که مراد آنکه وی
 گفت که بنودم با حضرت در شب جن مراد عدم حضور اوست در وقت در آمدن ایشان بر آن صحت علی
 علیه و آله و سلم و مفارقه و مکالمه وی با ایشان و توشیحی گفته که حدیث توشیح بنیذتر بآیت آورده است
 از ابن مسعود بوجه متعدده و روایت کرده شده است از ابن عباس از ابن مسعود و از ابی زید
 و در سایر این مقال است لیکن حدیث چون روایت کرده شود از طرق شیعیه غالب می آید بر حق
 محمد حقیقت آن و آنچه ذکر کرده اند از صحت حدیث علقه از ابن مسعود که گفت بنودم من لیلۃ الجین با حضرت
 مصطفی صلوات الله علیه و آله و سلم همچنانست که ذکر کرده اند ولیکن جمع میان این دو حدیث ممکن است بآن
 آنکه مراد وی عدم حضور او باشد نزد مفارقه جن و دعای رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم ایشان را
 با سلام و آنچه بان باشد که وی بر آمده باشد با حضرت و حضرت او را در گوشه نشاندند باشد چنانچه بصریح
 در حدیث از ابن مسعود آمده که گفت رفتم با آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم تا آنجا که اراده کرد پس خط
 کشید بر گردن و نشاند مرا درون و سه روز بود که ازین خط بیرون نیامی پس شب کردم در آنجا تا آمد مرا
 آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم با طول سحر و حتمال دارد که بن مسعود با آن حضرت صلوات الله علیه و آله
 و سلم در وقت بیرون بر آمدن همراه بنوده باشد بستر لاجن تنده باشد با وی در آخر شب و قتیکه تاریخ
 از دعوت جن و قضیه پس بدین آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم از وی که در او او تو چیت و چوای
 و ادون و سه که بنیذتر است از حدیث بود آمد پس تا بوزن این حضرت لیلۃ الجین و بوزن هر دو روایت
 همان وجه اولی است زیرا که بعضی از علما روایت کرده اند که در حدیث بن مسعود که در حدیث

صحیح یک از شمار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لیلۃ الجین گفت هیچ کی زیادین شب در صحبت وی نبود
 بلکه هر چه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را درین شب در حیران گشتیم که کجا رفت و چه شد و بود آن شب
 بر ما بدترین شبی گویا که مرده است و درین شب تو بے چون نزدیک سوتی دیدیم که از جانب جبل حرامی آید
 بعد از آن سوت کرد و حدیث را در این حدیث علقه حدیث صحیح است که روایت کرده است او را مسلم در کتاب
 خود و این منافات ندارد و بقول او که گفت مراد رسول خدا لیلۃ الجین چه سحر شب از آن شب است و تعلیل آنکه
 عمل بحدیث ابی زید و غیره سے از این مسعود و باین وجه که این قضیه پیش از استقرار احکام و پیش از نزول
 سوره نازل شده است بچند سال و بعد است از اقدام بر روانی آن شب و در مدایه مقدسه جو این
 گشت و گفته است که لیلۃ الجین متعدد است پس بقیہ نشود و این سید و در کتب بود چنانکه گذشت و شیخ کمال الدین
 بن الہمام گفته کہ قاضی ابوبکر بن العربی و شیخ زبیدہ گفته است و زبیدہ مولاسے عمر و ابن حریثہ است
 روایت کرده است از دوسے راشد بن کبیران اعمش کہ فی ہذا وقتی در این بیرون سے آرد و او را از جہات
 و شیخ نفی الدین سبک گفته است کہ در تخمین فی ذلک ہذا وقتی رہا کہ روایت کرده است این حدیث را از
 ابی خزیمہ جماعتی از ہن علم مثل سفیان و شریک بن براء و ابن ماجہ و اسحاق بن عمار و ابن عدی
 گفته است کہ ابو خزیمہ را دوسے این حدیث مشہور است و از احمد بن محمد بن راشد بن کبیران و دارقطنی نیز این حدیث
 در امام بخاری روایت کردہ شد و است کہ بر سید و شد زبیدہ سوزا لیلۃ الجین گفت حاضر شد آنرا از پانچ سیکے
 معارض سے است و روایت کردہ شد و روایت کردہ شد و روایت کردہ شد و روایت کردہ شد و روایت کردہ شد
 کرد و است حفص بن شاہین زبیدہ کے کہ گفت ہذا روایت ہے عن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم لیلۃ الجین و نہیں
 آمدہ است از ابن مسعود کہ دید تو سے را از زبیدہ روایت کردہ شد از ابن عباس کہ شبہ اند با نمانی کہ دیدم من از ابن
 لیلۃ الجین و اثبات مقدم سے بر نفی اگر تہ ذلک میان بیرون ان اثر گوئیم کہ مراد نفی کہ گفت نبوی هیچ کی از ما
 با حضرت صلے الله علیه وآله وسلم لیلۃ الجین آنست کہ زبیدہ هیچ کی از صحابہ غیر من پس مقصود نفی مشارکت بود
 و اثبات اختصاص خود بحضور صاحب اکام الدین فی احکام الحائزہ کہ گفتہ است کہ ظاہر ہذا روایت
 و قادات جن دوران سے کہ آن شش کرت بود یکا کرتہ ان ربیع عرفہ نورہ کہ حاضر شدہ زبیدہ من مسعود
 و دوبار دیگر حاضر شدہ در مکہ کرت چہارم بیرون مدینہ بودیکہ حاضر شدہ آنرا از بیرون انہوام دین و بعد قیام
 نتوان کرد اینکہ کلام ابن الہمام سے و شرح ہدایہ و مقدمہ علم دور بہہ المسائل النساء و انقیض الوضوء حدیث سے
 صحیح شدہ بد آنکہ نقض وضو بلبس نسائ مختلف فیہ است در میان انکہ اربعہ زبیدہ نام ابو حنیفہ و صحاب وی برانند
 کہ نقض وضو نمیکند و سفیان ثوری سے نیز با ایشان سے و نزد انکہ ثبوت نسائ ناقض وضو سے و مناسے
 اختلاف برانست کہ مس کہ در آیہ تمیم واقع شدہ نزد ایشان محمول سے بر نس عتق و نزد ما ربیع عربہ ان سگیو تہ
 محل لبس عتق اولی سے بقریہ عطف بر سبجے از غائط و ما سگیو تمیم بلکہ محل بر جلع اولی و جس با بیان رفع تمیم حدیث
 اصغر و کبیر ہر دو حاصل گرد و اما احادیث واردہ در نیاب کہ در حقیقت دلیل و قریبہ محل لبس بر کی ازین دو
 سے شیخ مصنف سگیو بد کہ حدیثی در باب عدم نقض وضو بلبس نسائ صحیح شدہ و عالی آنکہ در حدیث از حدیث عائشہ

آورد که گفت بود من که خواب میکردم در پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هر دو پاسه من در جانب قبله
آن حوض است و در آنجا خوابم و در آنجا میگردم و چون سجده میکردم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیر سینه میبرد و پاهای مرا
بدرستی خود میگردید. اینهاست خود را و چون برخواست فرات میکردم و شک نیست که غمزه بیدین مستلزم
لمس آنهاست و در حدیث دیگر آورده اند و نسائی و ترمذی هم از عائشه آوردند که گفت بوس کرد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم بنی را از زبان خود پسته بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز شب آنکه وضو کند و پسته
و در رواستی آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بوس میکرد بعض ازواج خود را پسته نماز میکرد و پسته آنکه
وضو سازد ترمذی گفته که روایت کرد این حدیث را غیر واحدی از اهل علم از صحابه و تابعین و سفیان ثوری
گفت که در بوسه وضو نیست در بیاری از صحابه و تابعین بر آنند که هست و گفته که سنن حدیث عائشه صحیح نیست
و یحیی بن سعید القطان و محمد بن اسماعیل بخاری تفصیلاً کرده اند این حدیث را و گفته اند که حبیب بن ثابت
راوی این حدیث است از عمر بن الخطاب و در این حدیث از ابراهیم بن اذینا گفته نیز آورده اند نیز صحیح نیست نهی
و در جامع الاصول از عثمان بن عفان روایت کرده که در بوس کردن مردین خود را وضو نیست شافعی
همچنانکه در سنن ابی یوسف و سنن ترمذی روایت کرده اند هم در احادیث و هم در اقوال علماء امام محمد در موطا
خود میگوید که در بوسه وضو واجب نیست و در صحیحین و در حدیث آمده در حدیث آمده است که وی گوشت پاره
از دست دین عباس گفته که باک ندارم که مساس کنم زک خود را یا مینی خود را یعنی سر و گوشت پاره زانده است
میان اینها فرقی نه و شافعی از ابن عباس پرسید که آیا مساس میتوان کرد زک خود را بعد از وضو گفت اگر بخس
میدانی تو آنرا بر او بنیاد از شمنی اندر قطان نقل میکند که جاه از آنکه که احمد بن حنبل و علی بن مدینه و یحیی بن سعید
از ایشانند در مسجده خیف که در سنن ابی یوسف و در حدیث آمده که در اختلاف کردن اخبار و آثار مختلفه روایت
نمودند پس یحیی بن سعید گفت که ابن عمر و غیره از ائمه روایت کرده اند که ابن مسعود وضو نمیکرد و این
و میگفت که گوشت پاره است از پس زک و او اندک چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود
اولی است با تابع و امام احمد حنبل فرمودند ابن مسعود این است و کن در سنن او این اثر بر قیس است و احتجاج
بحدیث و می توان کرد پس ابن رقی گفته اند وی دیگر دور از غار بن بهر موافق قول بن مسعود پس امام احمد
گفت عمار و ابن عمر برابرند هر که خواهد از حدیثان نهی قال بعد از تسبیح و شهادت
تواند که وضو پس امر او ذکر واجب نبود و آنچه که در حدیث آمده از مسعود و غیره است اعتبار و تمسک بود که مطلقه شهادت است و شهادت
سجاست است و الله اعلم در باب غسل: غسل سبب حدیث صحیح است در این بحث سابقه در باب احوال میت
گذشته است و حدیث ابی داود از عائشه که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم غسل میکرد از غسل میت بنز
که بنیست و حدیث دیگر از موطا که دلالت دارد بر عدم وجوب غسل بر میت در قایل علماء نیز مذکور شده و در موطا
آنست که مراد مصنف مراد صاحب است یعنی حدیثی که است کند بر وجوب غسل از سنن صحیح نشد و اگر
در بعض احادیث از بعد از آن واقع شده و پاره سیوطی از حدیث آمده که آن حضرت فرمود صلی الله
علیه وآله وسلم غسل میتان بلیغ غسل یا آن حدیث صحیح است یا مراد از استحباب است بر میت بلیغ غسل

و جوب آن کند چنانچه سید علی از حاکم در مستدرک از ابن عباس آورده پس علیکم فی غسل متی غسل و در باب منی از
 دخول حمام چیز سے صحیح نشدہ این مسئلہ نیز در عادات آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در فصل نظرت و توابع آن
 گذشتہ است و معلوم شدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنفس نفیس خود بحمام نہ در آمدہ و حمام را ندیدہ دور
 بعض احادیث بعد از صحت آن اگر منی از در آمدن حمام درو و یا فتنہ از در آمدن بکثرت عورت است نہ مطلقاً بلکہ
 مقاصد حدیثی در وجع آن نقل کرده کہ نعم البیت الحامد یذہب الوح و یزید کراة الاخرة و سند آن ضعیف است
 چنانکہ گذشتہ در باب بسم اللہ الرحمن الرحیم آیت من ادل کل سورة حدیثی صحیح نشدہ علما را در بسبب اختلاف است
 قول امام ابوحنیفہ آنست کہ وسے آیتی است از قرآن منزل از برای فصل و فرق میان سوره از پنج سوره جزو
 نیست نہ از فاتحہ و نہ از غیر آن و بعضی بر آنند کہ وی جزو است از فاتحہ و از ہر سوره و بعضی میگویند کہ جزو است از

فاتحہ نہ از ہر سوره و دلائل این اقوال در محل خود مذکور و مسطور است و در باب چہ در صلوٰۃ بسم اللہ الرحمن الرحیم
 حدیثی صحیح نشدہ این بحث سابقاً در باب نماز مذکور شدہ است و معلوم شدہ کہ اگر چند آیات در باب چہ و عدم
 جہت و معنی خود میگویند در باب چہ وسے حدیثی صحیح نیامدہ و در باب الامام ضامن و الموزون مؤمن کہ چندی

سناد مروی است چیز سے از ان ثابت نشدہ و این حدیث را در شکوۃ از ابی ہریرہ از حدیث احمد ابی داؤد
 و ترمذی و شافعی آورده و ترمذی حدیث نیست اللہ اعلم الاثمہ و اعفر اللومین و در روایتی از شافعی باین لفظ آمده الاثمہ ضناً
 و الموزون ہنا و سید علی در جمع کجاس از ابی داؤد و ترمذی و ابن حبان فی صحیح و بیہقی در سنن محمد الزقاق و احمد ابی یوسف فی سنن
 و ضیاء مقدسی فی المختارہ از ابی ہریرہ آورده و از احمد ابن ابی امامہ از احمد ابی علی و سعید بن منصور فی سنن ابن ماجہ از ابی امامہ از ابی امامہ
 و ابن حبان و بیہقی از عائشہ نیز آورده و جزو اخیر وسے باین عبارت کہ الموزون امناء المسلمین علی فطرتهم و سحرهم
 و طبرانی از حدیث ابی مخنف آورده نیز روایت کرده و بیہقی نیز از وسے بلفظ امناء المسلمین علی صلوٰتہم و سحرہم آورده
 و جزو اول آنرا سید علی بن ابی حمزہ از ابی ہریرہ باین لفظ آورده کہ انتم میگذرانید برای شما نماز را اگر صواب کردید فائدہ
 آن مرشداست و اگر خطا کردید فائدہ آن مرشداست و ضرر آن بر ایشان و از ابی داؤد و ابن ماجہ و حاکم از سهل
 بن سعد الامام ضامن ان حسن فک و لم یمن اسار فطیہ و لا علیہم و بہین مضمون را از احمد ابی داؤد و ابن ماجہ
 حاکم از عقبین عامر نیز آورده و ترمذی کے گفتہ کہ درین باب حدیث از ابی ہریرہ و از عائشہ و سهل بن سعد و عقبہ بن
 عامر نیز آمده و گفتہ کہ حدیث ابی ہریرہ را ابو موسیہ از شمس از ابی صالح از ابی ہریرہ روایت کرده و سفیان ثوری
 و حفص بن غیاث و غیر واحد از شمس از ابی صالح از ابی ہریرہ عن ابی ہریرہ عن ابی ہریرہ عن ابی ہریرہ عن ابی ہریرہ
 بن محمد از شمس از ابی صالح از ابی ہریرہ نیز آورده و از شافعی بن سلمان از محمد بن ابی صالح از پیش از عائشہ عن ابی
 علی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز روایت آمدہ و میگویند کہ شنیدیم ابان بن محمد کہ میگفت حدیث ابی صالح از ابی ہریرہ صحیح است
 از حدیث ابی صالح از عائشہ دستیند و محمد کہ میگفت حدیث ابی صالح از عائشہ صحیح تر است و علی بن المدنی ذکر کردہ
 ثابت شدہ حدیث ابی صالح از ابی ہریرہ بہ حدیث ابی صالح از عائشہ متقی کلام الترمذی وسے و باین ظاہر شد کہ
 صحت این حدیث مختلف نیست است میان آنکہ و اکثر طرق سے صحیح پس حکم بعد م ثبوت آن علتاً چنانچہ معنی
 کردن صحیح نباشد و معنی این حدیث آنست کہ امام ضامن و مشکفرا و در معنوی قوم است و بر میدارد و قرأت را از جانب

در حدیث

این حدیث را در کتاب **مندی براسے ایشان** در کان را و سن را و اعداد و رکعات را و متولی ست سفارت و میانگی
 شدن بر میان ایشان زمین پروردگار در دعا و بطور امام ابوحنیفه که گوید فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم است
 یعنی ضمانت اتم و اظہر است و مؤذن این مسلمانان است و اوقات که اعتماد میکنند در نماز و روزه و باقی وظائف موقوتہ
 بر اخبار و اعلام و سے و این حدیث را در فصل اذان آورده اند و بعضی شرح از این حدیث تفصیل می برد است استنباط
 کنند و آن محل نظر است و در باب لا صلوة لبار المسجد الا فی المسجد نیز سے نشدہ در وقت قصد حسنة میگوید که این حدیث
 در قطنی و حاکم و طبرانی در الامالی خود آورده و از طریقہ ویلی از ابی ہریرہ نیز آمده و در قطنی و حاکم زنجبیر و از علی مرفوعاً
 نیز آورده و ابن حبان در ضعفاً از عائشہ آورده و اسانیدین حدیث ضعیف است اگر چه مشہور است میان مردم این
 مزم گفته که این حدیث ضعیف است و صحیح است از قول علی و این حدیث از شافعی از طریق ابن حبان ثبی عن ابیہ
 عن علی آمده و ابن ابی شیبہ نیز مرفوعاً بیان آورده باین لفظ کہ لا تقبل صلوة لبار المسجد الا فی المسجد اذ کان فارغاً
 و صحیحاً پس سیدند کہ بار مسجد کجاست فرمود کسی کہ بشنود اذان را ہم چنین اخراج کرده اورا سعید بن منصور در سنن اشعری
 و سیوطی این اشہر از علی از عبدالرزاق و بیہقی نیز آورده و احادیث در وعید و ترہیب از عدم اتیان مسجد بعد از
 سماع اذان بسیار آورده و آمده است کہ مازوی درست نیست و نوشته میشود وی از منافقان آورده اسپوسٹ
 فی جمع الجوامع و در باب صلوات خلف کل برودنا جرد سے صحیح نشدہ و سخاو سے در وقت قصد حسنة آورده و گفته کہ روایت
 کرنا بن حدیث را ابو داؤد و در قطنی زائد بر بار است اوروایت کرده بیہقی زیادت و جاہد و اس کل میر و ہمہ از
 حدیث کھول ست از ابی ہریرہ و اسنود سے قطع است و گفته کہ این حدیث را طریقہ دیگر است و ضعفاً مر ابن حبان
 را اوروایت کرده آنرا در قطنی از حدیث و ارث چون علی و از حدیث غلقہ و اسود عن ابن مسعود و از ابی الدرداء و اشہر
 آورده و ہمہ بن طرق و اسی است چنانچہ تصحیح گریز ۱۸۰۸ من غیر و احادیث علی او بعضی از ان طرق در کتاب علل ابن حبان
 مذکور است و صحیح ترین آنچه مذکور شدہ است در سے درین کھول ست از ابی ہریرہ با وجود ارسال اتقی و علما سے
 اہل سنت و جماعت بران ارجح کہ در کتاب کتب حدیث مذکور کردہ و آنرا از روایات سنت و جماعت کوشته اند
 بر خلاف آن فرمود کہ عصمت در امام مشہور بکنندہ و با جہاد ایشان قطع شدہ و یقین پیوستہ و با جملہ سے از حدیث
 حدیث ظنی ست و از حدیث جملع قطع و اشہر ورد باب لا صلوة لمن علیہ صنو و چیز سے ثابت نشدہ ظاہر است
 کہ مراد باین کلام لغی صحت حدیث و باب وجوب ترتیب میان صلوات و فائتہ و وقتیہ و بعد از تحت و وقتیہ با وجود ذکر
 فائتہ است پس اگر مقصود عدم صحت حدیث است باین لفظ کہ لا صلوة من علیہ صلوة مسلم ولیکن در باب وجوب
 ترتیب مذکور کہ مذہب امام ابوحنیفہ و مالک و احمد است انما حدیث صحیحہ وارد است یکی باین حدیث کہ بر و اسیر حدیث
 در صحیحین آمده کہ من لیسے صلوة فلیصلها اذا کربا کفارة لہا الا انک فرمود ہر کہ فراموش کند نماز یا یاد کند نماز
 در وقتیکہ یاد آرد آنرا کفارة نیست فراموش کردن نماز اگر ہمین گذاردن وی در آن وقت امر کرد گذاردن
 نماز فائتہ در وقت یاد آوردن لا جرم چون پیش گذاردن نماز وقتیہ یا و آید واجب گرد و گذاردن وی در آن وقت
 و در روایت مسلم و غیر سے از ابی ہریرہ نیز بخین آمده و در آخر سے قال اللہ تعالی و اتم الصلوة لکرسے
 و مراد از ذکر اللہ صلوة و پشتہ و در لغتی آمده است کہ وقتها او ذکر با و در روایت ابن ابی شیبہ آمده کہ من نام

عن صلوة ایستے صلوة علیہما اذ ذکر اداوا استیظنا۔ ترتیب برکت مدائن پیریز برایت احمد
 و ترتیب و نسائی اندر گوگنت باز و ستمت شد۔ رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز و ترتیب تا آنکه
 گذشت از شب آنقدر که خدا خواست بیرون نمر بر ابل را از زمین گفت پس از آنکه گفت و گذارده از جانب
 صلوات علیہ و آله و سلم را پسترا قامت گذارت و گذار و در پسترا قامت گذارت و گذار و مغرب را پسترا قامت
 گفت و گذار و حشار و فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله در نماز و ترتیب تا آنکه گفت و گذار و
 گذار دن باین کیفیت و فرمود صلوات علیہما اذ ذکر اداوا استیظنا۔ ترتیب برکت مدائن پیریز برایت احمد
 ترتیب واجب باشد و نیز صحیحین و ترتیب برکت مدائن پیریز برایت احمد و ترتیب برکت
 بعد از خوب آفتاب و بنیاد و مشنم برکت مدائن پیریز برایت احمد و ترتیب برکت مدائن پیریز برایت احمد
 رسید آفتاب بغروب پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز و ترتیب تا آنکه گفت و گذار و
 آمدیم ما بطنان را پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز و ترتیب تا آنکه گفت و گذار و
 غروب و گذار دیم مغرب را بعد از و در ترتیب مسجوب بود و در ترتیب مسجوب بود تا غیر
 نیکرد آن حضرت صلوات علیہ و آله و سلم از برکت مدائن پیریز برایت احمد و ترتیب برکت
 نیز در احادیث بطریق متعدد و در ذرا قطنی و برکت مدائن پیریز برایت احمد و ترتیب برکت
 پس یاد آورد و حال آنکه و در با امام است باید که بعد از نماز و ترتیب برکت مدائن پیریز برایت احمد
 شود از آن نماز گذار و نماز که فرمود پیش کرد بود و ترتیب برکت مدائن پیریز برایت احمد
 با عادت معلوم شد که ترتیب واجب است در ترتیب برکت مدائن پیریز برایت احمد و ترتیب برکت
 آنرا در نماز مکتوبه باید که باینست کند نماز که در دست و در ترتیب برکت مدائن پیریز برایت احمد
 که فراموش کرده بود رواه الدارقطنی و برکت مدائن پیریز برایت احمد و ترتیب برکت
 سقط ترتیب میشود چنانکه رواست برکت مدائن پیریز برایت احمد و ترتیب برکت
 حدیث صحیح نشده و مراد با تمام انام صلوة و ترک نماز و صلوة و ترک نماز یعنی صحیح حدیثی
 ثابت نشده در آنکه آن حضرت صلوات علیہ و آله و سلم نمی کرد در تمام صلوات و در ترتیب برکت
 در باب سفر گذشت در باب قنوت فجر و قنوت عصر و ترتیب برکت مدائن پیریز برایت احمد
 ثابت شده سابقاً در فصول نماز گفته است که در نماز طاعت نگاه قنوت میخواند و نگاه ترک میکرد و چون التزام کرده است
 که آنچه بیان کند از فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همان باشد که در صحیحین آمده است شده لاجرم آنچه آنجا
 گفته صحیح باشد و ما نیز اخبار صحیح در آنجا نقل کردیم و آنچه میگوید که در ترتیب فجر صحیح حدیث صحیح نشده یارب بگر مراد
 نفعی دوام و استمرار بودن مطلق فعل یا مراد دعای معین بود در قنوت و در هر تقدیر بنده حسب امام ابوحنیفه معتقد است
 که در نماز فجر قنوت نیست و آن حضرت صلوات علیہ و آله و سلم چندگاه بر جماعت از کفار و عادیان نماز کرده بود و نماز ترک داد
 و برگزید و قنوت در فجر بعثت است که ما ذکر نماند اما در قنوت و در آنجا نیز موافق آنچه آنجا میگوید گفته و قد سبق مفسراً
 فتذکره در باب نماز از نماز جازه در مسجد حدیث صحیح شده این نیز سابقاً در فصل عبادت بنویسے صلوات علیہ و آله و سلم

در احادیث

در احوال میت گذشته است فلینظرتمه و در باب **بیت** در کبریت نماز جنازه **بیت** در کبریت نماز جنازه است
 مجموع در غیر نماز جنازه است و نیز اجرا **کذا** در کبریت نماز جنازه **بیت** در کبریت نماز جنازه است
 زیاد و بر سه صد حدیث است سابقا در بیان نماز جنازه گفته که دستاور هر تکبیر بر کفستی و یا یا سیر باید که در بیست
 بدین و تکبیرات نماز جنازه چیز سے صحیح نشده و اما بحث رخ بدین در گاه رکوع و گاه اعتدال و گاه قیام از تشادل
 نیز سابقا گفته و مبالغه در صحت و ثبوت آن در رد و البطل مخالف است که در دست آنجا نیز آنچه گفتی است گفته
 است فلینظرتمه و در باب الصلوة لا یقطعها شیء غیر سے ثابت نشده و بدین جزو حدیثی است که در باب در آوردن
 کسی که از سجده که صحیح بگذرد و در و یافته و تمام حدیث اینست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قطع
 الصلوة شیء وادرو اما استلحق فاما هر شیطان قطع نمیکند نماز را و باطل نمیکند و اندازنا چیز سے وضع کنید
 و برین چند آنکه تو انید یعنی آنرا که بگذرد از پیش شما در نماز زیرا که و سے شیطانی است این حدیث را بپروا و
 نیز ایچ همیشه عذر سے روایت کرده و طبعی این را در معنی گفته که مراد شیء وضع باشد یعنی قطع نمیکند نماز را
 وضع که در آن گفته را و فعلی که در وضع کردن لازم آید پس وضع کنید بقدر استطاعت خود چند آنکه تو انید
 و باک ندارد از آن مگر آنکه مراد شیء مرور بود یعنی گذشتن کسی از پیش شما در نماز مرور سے نماز شما ندارد
 ولیکن با وجود آن آنکه مراد شیء مرور بود یعنی گذشتن کسی از پیش شما در نماز مرور سے نماز شما ندارد
 این حدیث متضمن در حکم است یعنی در آوردن هر چه در پیش او شیء و این حدیث صحیح از بخاری و مسلم
 و غیر ایشان در و یافته با مبالغه و زجر بیخ که در آن مذکور است در صحیحین از ابی جهم آمده که گفت گفت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم اگر بدانند گذرند از پیش شیء که چه لازم سے آید بر و سے هر آینه باشد استخوان
 او ستر گذشتن تا پیش راه بود گویند جلوه نشد که چه جز در و همیشه پیش روز یا چیل ماه یا چیل سال چنانکه از ابی
 بروایت صحیحین آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اگر بدانند گذرند از پیش شیء که چه لازم سے آید بر و سے هر آینه باشد استخوان
 پس که بگذرد از پیش وی باید که وضع کند او را اگر آید در سے یعنی منقطع مرد و خواهد که البته بگذرد با یہ که
 متاثر کند او را و در بعض روایات باید که قتل کند او را و سے شیطان است و مراد بقرآنکه وضع دست
 بقدر و عنقریب حقیقت قتل بود روایت بخاری سے آمده که او سید نماز میکرد و جو از شیء ای محیط خور است که
 از پیش او بگذرد او بسید او را وضع کرد و بستی بر سینه و تا زوان جوان آید آورد و از آنکه بگذرد و این بدست
 از با بول زوی شکایت ابی سعید بن مردین رفت در بنای زوی ابی سعید نیز مردون در آن مردون
 گفت یا ابی سعید چرا اینچنین کردی با من عم خور پس ابی سعید بن مردین را بر خواند و مسلم همین حدیث را
 آورده و گفته را و در روایتی آمده که آن گذرند پس مردان بود که گریه کنان پیش پر رفت پس پیش ابی سعید
 گفتند که چرا بر او زاده خود را زوی سے پس ابی سعید گفت من او را زوی ام شیطان را زوی ام و بدین حدیث
 بر خواند که دیگر آنکه قطع نمیکند نماز را چیز سے چه گذشتن چیز سے از پیش شیء و همین است مذکور
 در روایتی غیر تر من سے آمده که قطع نمیکند نماز را هیچ چیز سے و مکن تا تو انید و گفته که
 زیرا که هر شیء شیطان است و بر روایات این نیز حدیث از ابی هر بره در صحیح آمده که گفت گفت رسول خدا

است آنکه علیه و آله وسلم قطع میکند نماز اگر نشستن آنرا در چهار کتاب و در بعضی روایات کلیه آنچه در آن است را
 مایل کرده اند که در قطع خشوع و تدبر است که بوی نماز و خلاصه آنست یا مرد یا باین احادیث که دلالت دارند بر قطع
 صلوة تاکید و مبالغه است و بحث بر نصب ستره و لیکن معنی تخصیص این امور گفته با گوته دارد و اگر آنکه گویند
 منع و اشغال اینها از نشوع بیشتر و سخت تر است اما امره خود ظاهر است و اما چهار جهت کثرت ملازمت و سه
 شایعین را چنانکه دلالت میکند بر آن هر بقوه و نزدیکی و بی کفایتی است از دیدن وی شیطان را و آنرا که
 از جهت غلط نجاست وی کند تا لواط نیز آمده است که عاقلانند آنکار آورده برای هر برود در روایت کردن وی اینقدر
 بر قوس که از خدیجه آن کردند و گفت که جمع بر زید و تشبیه و اینها ما را ای قوم بکار و کعب و چون آنکه بود و سون
 علیه و آله وسلم که نماز میکرد در شب و در بعضی وقت و در روز میان می آمدند و نه در پیشانی آنها و نه در پیشانی
 و سلم این احوال از امامان و معینین و حیثیت زینت است که اینها پیش بند پیش می آمدند و این است که در روایت
 نصیده آید که هر قاطع صلوة است حقیقت و بطلان است بلکه در روایتی دیگر معنی در روایت در چنانکه در روایت
 آید که شیخ مصنف کتب ثبوت حدیث صلوة را باقیها داشته که در روایتی دیگر است صلوة با آنکه در حدیث
 قطع صلوة میکند بجز در شرایطی که گفته اند که در روایت مسلم است معلوم شد که در روایتی دیگر است
 متفق علیه منافی آنست و هیچ کس از علمای ابدان نرفته فرقی در امامان نداشته اند که در روایتی دیگر است
 که قطع میکند نماز اما در روایتی دیگر از امره و نماز و در بعضی روایات دیگر است که در روایتی دیگر است
 که افعال آنرا در حال آنکه در جانب مدینه قطع می شد این جوابی که در روایتی دیگر است که در روایتی دیگر است
 سوار و سواران ایام بسیار نزدیک بود در هر یک از آن دو طرف و در هر یک از آن دو طرف و در هر یک از آن دو طرف
 بجانب دیوار می ایستادند و در هر یک از آن دو طرف و در هر یک از آن دو طرف و در هر یک از آن دو طرف
 در وقت در ایام پیش از آنکه در ایام پیش از آنکه در ایام پیش از آنکه در ایام پیش از آنکه در ایام پیش از آنکه
 بن عباس علامه قطع امره و نماز و در هر یک از آن دو طرف و در هر یک از آن دو طرف و در هر یک از آن دو طرف
 و تخصیص در باب صلوة گفته است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است
 نیکین گفت که من نیز از حضرت عیسی علیه السلام در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است
 نقل گفته اند که هر چه در روایتی دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است
 نیست و میفرموده است که هر چه در روایتی دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است
 اگر چه در ضرورت است از هر دو طرف و در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است
 از حدیث این است که در روایتی دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است
 گفته و در حدیثی دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است
 که در این باب با حدیثی دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است
 کرده شده است و در روایتی دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است
 کرده اند و در روایتی دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است که در ایام دیگر است

تکلیف است

گفتہ کہ در قطنی کتبہ دین حدیث از ابن عباس و ابی رافع مولا سے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطریق متعدد کہ
 در دست ضعیف و مجاہل نہ آید و تعقب کرده شدہ است برین سخن کہ حدیث ابن عباس را ابو داؤد و ابن ماجہ و
 حاکم و حدیث ابی رافع را ترمذی و ابن ماجہ آورده اند و گفته کہ در ذکرہ شدہ است بر ابن جوزی سے در ایاز و سے
 این حدیث را در موضوعات و آورہ دست حافظ ابن حجر حدیث ابن عباس را در کتاب الخصال المکفرۃ للذنوب مقدم
 المتاخرہ و گفته کہ رجال سناوی لا بأس بهم و بکرہ و خطا نموده ابن جوزی سے کہ این حدیث را در موضوعات آورہ
 و قول او کہ موسی بن عبد العزیز مجہول است صواب نیست زیرا کہ ابن معین و نسائی اورا توثیق نموده اند پس ضرر نکند
 جمالت حال وی بر کسی کہ بعد از ایشان آمدہ و در مالی از او کار گفته کہ حدیث ابن عباس را بخار سے در جزو القراءۃ
 خلف الامام ابو داؤد و ابن ماجہ و ابن حزم و ابو یوسف و خود و حاکم و مستدرک تبیین و معنی و غیر ہم روایت کرده اند و ابن شاہین
 در ترجمہ گفتہ کہ شنیدم از ابی بکر بن ابی داؤد کہ گفتہ شنیدم پر خرد را کہ میگفت صحیح ترین حدیث در صلوٰۃ تسبیح
 است و گفته کہ موسی بن عبد العزیز توثیق کرده ابن معین و نسائی، ابن حبان و روایت کرده اند از موسی خلیقی
 و خارج کرده از سے بخار سے اتقات این حدیث را بعینہ و اخراج کرده از سے و در اب مفرد حدیث را در معراج
 و حد و بعضی ازین امور نیز میگردد و جمالت و از ان کسانیکہ تفہیم کرده اند این حدیث را یا تحسین نموده ابن مندہ
 تا لیتہ کہ وہ در تصحیح وی کتاب و اجز سے جلیبہ و ابی سعید ابن اسمعانی و ابی موسی مدنی و ابی اسحق بن فضال و
 سند سے وان صلح و فرو سے در تہذیب الاسماء و سبک و غیر ہم در یحییٰ در سند فردوس گفتہ کہ صلوٰۃ تسبیح
 است و حدیث سے و صحیح انما از سے انما و گفته کہ صحیح ترین چیز سے در فضائل سور حدیث قل ہو اللہ احد است
 و در فضائل صلوٰۃ حدیث صلوٰۃ تسبیح سے و بقی و غیر سے از ابی حامد ابن اشرفی آورہ کہ گفتہ نوشت مسلم
 یا حدیث صلوٰۃ تسبیح را از عبد الرحمن بن عبد العزیز بن مسعود را کہ میگفت روایت کرده شدہ است در رو
 سناری بن ازین و ترمذی گفتہ کہ ثابت و ثابت است ابن المبارک و غیر سے از اہل علم صلوٰۃ تسبیح را و ذکر کردہ
 شمس در سے و حاکم گفته است کہ از اہل استدلال توان کرد سے بر صحت ابن صلوٰۃ عمل کردن انکہ است مثل
 ابن المبارک و بقی ہر ان و تداول صاحبین و از ان تا یہ گیرد زین تقویت سے حدیث مرفوع را و سیوطی
 ابن ماجہ را زین ہی نقل کرده و حافظ ابن حجر گفته است مقدم ترین کسی کہ روایت کرده شدہ است عمل ابن نماز از و
 و اجز اس بن عبد اللہ لہجہ سے است کہ از ثقات تابعین سے ثابت شدہ از جامعہ بعد از و نید و اثبات کردہ
 ابن ماجہ حدیث از شافعی و روایت کردہ ابن را از سے بقی پسند حسن عبد العزیز ابن ابی داؤد کہ مقدم تر از ابن المبارک
 سے گفته سن را و اہل تہذیب صلوٰۃ تسبیح و ابو عثمان حیر سے نہ کہ گفتہ کہ مدیم بر اسے رفع شد اند و ہم مثل صلوٰۃ
 تسبیح و حدیث ابن عباس بر حقیقت سے کہ مجموع ان شمش درین سے و بجا عنایت یکہ یکہ قوت یافتہ تا نید پذیرفتہ
 است و نمایہ از ان و اکابر ابن عمر و انرا و اس نموده اند و ابن جوزی برادر ابن وہب مشہورہ است کہ صد کہ در ان
 مذکور سے ابن یزید خراسانی سند او چہین سے است بلکہ سے ابن عبد اللہ بن مشعم سے است معروف بہ ابن بعض اورا
 از جهت حفظ نصیحت کردہ اند بخار اورا توثیق نموده بخلاف خراسانی کہ وی متروک سے است ابن کلام ترمذی اشرفی
 سے کہ نقل کردہ شدہ با در کلام در بیان سند و ثبات روایات شہرہ آورہ و نیز بر اس سے و سیوطی

در مرقاة الصعود الى سنن ابی داؤد نیز مثل کلامی است که آورده در غایت استیفاء و استحقاق نیز در تزیین یا شکر است
 که ابن حجر شافعی زود است و در تخریج رافعی گفته است که حق آنست که هر طرفی که صیفت است و حدیث ابن
 عباس الرقیب بشرط حسن است لیکن شاذ است از جهت شدت فردیت در و سبب و همچنین کلام نووسے نیز درین باب
 مختلف آمده در تندیب الاسما آنرا تخمین کرده چنانکه گذشت و در ادکار استجاب آنرا موکد ساخته و در شرح مذهب
 تعین نمود و اللہ اعلم انتمی و بالجمله در شان ابن صلوة اختلاف گونه هست و بنظر تتبع و تصحیح کلام المصنف حسن است
 غالب و جزم شیخ مصنف بعد مبحث احادیث و طرق و آورده در و سبب محل نظر است لا اقل اشارتی باختلاف بائین
 مصنف در غیاب بر طریق ابن جریزے میرود و در حکم یک جانب بسی بی مرقد علی تماشای است و تانی و توثق در محل
 و خلاف شرط انصاف است و در باب صلوة رعائب و صلوة نیمه شعبان و صلوة نیمه رجب صلوة ایام و صلوة لیلایم
 و صلوة لیلۃ القدر و صلوة کل لیلۃ من رجب و شعبان و رمضان درین ابواب چیزی سے ثابت نشده و درین صلوة و مثال
 آن در آوراد بعضی مشایخ طریقت نوشته شده و لعل ایشان مقرون گشته است و نزد مشایخ حدیث بصحت زبده
 و بعضی لذات ایشان در انگار آنما مبالغه عظیم نمایند سید احمد ابن زروق که از مشایخ دیار مغرب است در روایت
 خود گفته و نقل صلوة الایام و الاسبیح و قول منقول درین باب است که در رساله توصل الی اللہ در بیان احکام آنرا
 و الاوراد گفته ایم و احادیث درین ابواب نیز آمده بعضی موسوم بوضع و بعضی بضعف و در جامع الاصول ذکر صلوة
 رعائب کرده و کیفیت آن بیان نموده با وجود آنکه وضع کتاب برای جمع احادیث محل مستکرده و حدیثی
 درین باب از ائمه آورده و گفته که این حدیث در کتاب رزین است و در هیچ یکی از کتب معتبره آنرا نیافتیم و الحدیث
 مطعون فیه انتمی و در باب زکوٰۃ چیزی سے ثابت نشده بدانکه در وجوب زکوٰۃ علی از ذهب و ففضله که زمان را بود
 آنکه در اختلاف است امام ابو حنیفه گوید که در و سبب زکوٰۃ هست و امام مالک گوید در علی که مباح است استعمال و سبب
 زکوٰۃ نبود و ابن اظهر قولین است از امام شافعی و مختار مذہب امام احمد نیز همین است و در آنچه پوششند ریاست
 کرا و تجارت یا حرام بود یا براسے اتفاق عند الحاجة بعد ساخته نزد ایشان هم هست و امام محمد در صراط گفته که علی که
 از جوهر و لانی بود نیست و سبب زکوٰۃ در هر حال دلیل این آنست که وی مستقل است در مباح پس مشایخ آمد غیاب
 بذکر و عبید خدمت و در سبب و دلیل امام ابو حنیفه و تابعان و سبب عموم قول حق سبحانه و تعالی است و الذین یکفرون
 انذہب و انفضت و لا ینفقون فی سبیل اللہ الایة و عموم قول پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فی الورد ربع العشر یعنی در فقره
 واجب است علی یک و این عام است خواه سکه زده باشد یا غیر سکه زده آئینه باشد یا علی یا غیر آن و نیز سبب زکوٰۃ
 مال ثانی است و دلیل تمام موجود است در ذهب و فضه از و سبب خلقت و معتبر درین باب دلیل است بخلاف
 ثبات و امثال آن و احادیث در آن در هر دو جانب مختلف آمده اما در جانب وجوب که مذہب حنفیه است ابو داؤد
 و ترمذی و نسائی از حدیث ابن عمر و ابن شعیب عن ابیہ عن جدہ آورده که زنی نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ
 و سلم آمد و با او دختر سے بود مرد در دست دختر سے بود و ستانه بود از طلا فرمود آیا میدی زکوٰۃ ازین گفت
 لا یا رسولی و کندی هم فرمود خوش سے آید ترا که پوشانند پروردگار تعالی روز قیامت و در میتوان از آنش پس کثرت
 آنرا دست و نهارا و بنیادخت بجانب حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و گفت هذا صدق رسولی این لفظ ابی داؤد

مثالی

و سنائی گفته که زنی آمد از اهل یمن و ذکر و باقی حدیث را در روایت ترمذی سے آید کہ دو وزن آمد نزد آنست
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در دست آنست و سوار بود و حدیث ششمی گفته کہ ابن قطان گفت است کہ اسناد این حدیث
صحیح است و نیز روایت کرد ابو داؤد و حاکم بر شرط شریفین از عائشہ کہ گفت و را آمد بر من رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم پس دید در دست من انگشتر یہای بزرگ از نقرہ فرمود چیست اینہا یا عائشہ گفتہ ساختم اینہا را تا بار بار خود را
برای تو فرمود آیا ادا میکنی زکوٰۃ این را گفتہ نہ فرمود پس ست اینہا ترا برای آتش و زرخ و زرخشی در شرح غرقی گفته
کہ در اسناد این دو حدیث غرض است و در روایت موطن آید کہ ام سلمہ گفت کہ می پوشیدم من علی از زہب گنہتم
یا رسول اللہ اینہا داخل کنز است فرمود ہر چیز زکوٰۃ ادا کنند کنز نبود اما در جانب عدم و وجوب احدی گفته است کہ
پنجگس از صحت آید کہ نہ ہب ایشان عدم و وجوب زکوٰۃ است ابن عمر و عائشہ و انس جابر و اسامہ بنت ابی بکر و از جابر
سرفوعانیز آید و آن ضعیف است اتقی دہبی گفته کہ آنچه روایت کردہ شدہ است از جابر سرفوعانیز کہ لیس فی الحلی
زکوٰۃ باطل است و اصل نداری و آنچه مرویست قول اوست و مرویست کہ ابن عمر سے پوشانید نبات و جواری خود را
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بیرون نمی آورد زکوٰۃ آنرا و نیز آید کہ عائشہ سے پرورد نبات بر او و خود را کہ شہم بودند در کنار خود و
سے پوشانید نبات از صلے و بیرون نمی آورد از ان زکوٰۃ و این احادیث در جامع الاصول مذکور نہ و اسما بنت
ابی بکر سے پوشانید نبات خود را و ہب مانند پنجاہ ہزار و زکوٰۃ نمیداد و ترمذی سے گفته کہ اختلاف کرد و اندا علی
درین باب بعض صحابہ و تابعین گفته فی الحلی زکوٰۃ و سفیان ثوری سے و عبد اللہ ابن المبارک باین قائل اند و بعض
صحابہ کہ ابن عمر و عائشہ و جابر ابن عبد اللہ و انس بن مالک از ایشان گویند فی الحلی زکوٰۃ و بعض فقہای تابعین
بر ابن اند و مالک بن انس و شافعی احمد و اسحاق قائل اند باین و صحیح شدہ از حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
درین باب چیز سے اتقی و بعض گفته اند کہ مراد زکوٰۃ علی بعبارت و ادون آنهاست روایت کردہ شدہ است ابن
تاویل از سعید ابن مسیب حسن بصری و غیر ایشان و در روز و عید بر ترک مندوب آید است چنانکہ در قول
سحانہ و تعالیٰ و یمنون الماعون کہ اقال الزکشی و در مقاصد حسنہ سیکوید کہ این را بعضی از فقہا بعنوان حدیث
نقل کنند و آن نزد بہتی از حدیث کامل ابن اعطار از حبیب ابن ثابت از قول ابن عمر ثابت است و در طریق قنادہ
و شعی از سعید ابن مسیب نیز آید کہ در زکوٰۃ علی گفتہ بلبس و عیاد و بدیا پنچہ مذکور شد ظاہر گشت کہ مراد شیخ مصنف
عدم صحت حدیث است در باب زکوٰۃ علی نعیار و ثباتا بلکہ نفی ان اخیری است بان و در اثبات خود ادا روایت آید
کہ بعض اگر حکم کردہ اند صحت آن چنانکہ مذہب امام ابو حنیفہ است و اللہ اعلم و در باب زکوٰۃ غسل با کثرت مرویات
چیز سے ثابت نشدہ و در باب زکوٰۃ خضر اوات چیز سے ثابت نشدہ ذکر این ہر دو باب سابقا در باب زکوٰۃ و صدق
گذشتہ است و در باب سوال اطلبوا من الحسن الوجہ و آنچه درین معنیست صحیح باطل است و در مقاصد
حسنہ سیکوید کہ طبرانی بلفظ اتمسوا الخیر عن حسن الوجہ از حدیث یزید ابن خصیفہ عن ابیہ عن جدہ سرفوعانیز آید
و همچنین آید سرفوعانیز ابی علی و ابن مشورست و مراد طریق است از انس جابر و عائشہ و ابن عباس و ابن عمر از
و ابی ہریرہ و لفظ اکثر ثبات ان نیست کہ اطلبوا الخیر عن حسن الوجہ و در لفظی از اطلبتم الحاجات فاطلبوا بار حسن
الوجہ و در لفظی اطلبوا الخیر و الخیر در لفظی اطلبوا الخیر و ابن سیر و در لفظ نزد عسکری است و نزد بعضی این روایت آید

فان قضي حاجتك انشا الله جل جلاله وان ردك ردك بر وجهك ترسب حسن الوجود ثم عند طلب الحاجة ورب ثم الوجود
 حسنة عند طلب الحاجة يعني طلب كفاية خيرة حاجت خود را از مردی که نشاوه روسی خوش خلق که اگر حاجت ترا
 اقتضا کند بروی کفشار و کند و اگر رد کند بروی کفشار و بسا نکور و که زشت روست نزد طلب حاجت
 درین زشت رد که نیک روست نزد آن و گفته که تمامه طرق آن ضعیف است و بعضی سخت ترست و بعضی از
 بعضی دیگر و حسن طرق چیزه است که آورده است آنرا تمام و غیره و از طرق سفیان ثوریه باستان
 روسی از ابن عباس بلفظ اتمسوا الخیر و پنجم آورده است بخاری در تاریخ خود و بعضی بدل ابن عباس بنی هریره
 آورده و آن ثابت ترست در روایت کرده آنرا ابو یعلیٰ موسیٰ در سند خود و روایت کرده طبرانی از مجاهد از
 ابن عباس و گفته که آن میسریم که آنرا بیع کرده و گفته که رجال وی ثقاتند و با این همه طرق درست بنا شد حکم برین
 بوضع چنانکه شیخ ابن حجر بدان اشارت کرده و در بعضی اشعار ابن رواحه یا حسان بن ثابت چنانکه عسکری
 روایت کرده واقع شده که گفته اند معنا بنیاقال قولاً یهین لعلب الحواجج راحة + اعتدوا و اطلبوا الحواجج ممن
 رین الله وجهه بصباحه - اتمی و در تزیین اشعار بعضی طرق حدیث اطلبوا الخیر عن حسان الوجود و ضعیف گفته
 و بعضی را حسن آنرا متابعات آورده و در سیوسه نقل کرده که گفته که این حدیث نزد من حسن صحیح است و چنان
 کرده ام طرق آنرا در جزوه مفرد و با بجم حکم مصنف بطلان این حدیث که ظاهر در نسخه وضع است درست بنا
 و انشاء علم و در باب فضل معروف و تخریر از ترمذی بحواجج خلق چیزه ثابت نشده در مقاصد سنه از بهیقی در کتاب
 در ابی یعلیٰ و عسکری از حدیث ثورین نیز از خالد بن سعدان از معاذ بن جبل مرفوعاً آورده که اعطت ائمة
 علی عبد الاعطت مؤنة الناس علی من لم یحمل تلك المؤنة فقد عرض تلك النعمة للذوال ترجمه چون حق تعالی نعمت را
 بر بنده از بندگان خود عظیم گرداند مؤنت او مواسات مردم را نیز بروی عظیم گرداند و اگر بر بندار آن بنده مؤنت
 مردم و مخمور سے ایشان را پس تحقیق در آورد آن نعمت او عرض زوال و بهیقی نیز آنرا بهمین معنی روایت کرده
 الا انک مالک بن یحیٰ امراسیان خالد و معاذ و وسط آورده و طبرانی و بهیقی از حدیث اوزاعی از ابن عمر نیز بلفظ دیگر
 مرفوعاً روایت کرده و بهیقی از حدیث اوزاعی از ابی هریره نیز آورده بلفظ ما من عبد الله علیه نعمة اصبغنا علیه
 الا جعل الی شیئاً من حواجج الناس فان تبرم بهم فقد عرض تلك النعمة للذوال و بعضی ازین طرق موکد بعضی است اتمی
 و این لفظ اخیر مناسب ترست بلفظ که مصنف ترجمه آنرا ذکر کرده و از عبارات مقاصد ظاهر میشود که این حدیث در
 ذرات ضعیف وارد ولیکن تعدد طرق جبراً آورده و انشاء علم و در باب فضائل عاشورا و استحباب صیام آن ثابت شده
 و سایر احادیث و فضل آن و فضل صلوة العقیق و خضاب و ادا آن در روز جموع و غیر ذلک مجموع مؤلف
 و معتبری است قال ائمة الحدیث الا کمال فیها بدعة ائمة حسان من کثیرین در روز عاشورا بهیقی است که
 کشندگان حسین بتبع کرده اند احادیث که در فضل عظمت و عاشورا و وقوع و قتل عظیمه در آن مثل قبول توبه
 مرفوعاً درین بر آسمان و نجات ابراهیم از آتش و بر آوردن نوح از سفینه و انزال تورات بر موسی و قدیم سمیل از زنج
 و بر آوردن یوسف از زندان و دیگر وقایع انبیا صلوات الله و سلامه علیهم و هشال آن آمده همه نزد محدثان مرفوع
 و مفسر است و از رجال و فضائل که در روایات مشهور است از جمله استحباب صوم صحیح است حتی که در بعضی روایات

و غیر ذلک

و ابن حبان و ما یزید بن ابی انیس و غیره از علی بن ابی طالب و ابی بصیر و ابی بصیر
 طرف این زیادت آمده که عکیده پیش از آن که حج بکنند در آن وقت که نشینند اعراب بر اطراف وادیهای
 خود نگاه دارند هیچ یکی را که در آید آنرا میبینند که در درواستی آمده که من سے بیچم چشتمه خرد گوشت کیج دست و پا را
 که در دست وی کلند دست و پیر این میکند که به رنگ سنگ این خبرست از احوال آفر زمان و احادیث ثمانی
 سن و گفته الحج و حدیث ترمذی است از امیر المؤمنین علی بلقب من ملک ز او در احاطه یلیغ لای بیت الله و حج علی
 ان بیوت بود و یاد و نهر اینا آورده و گفته بذ احادیث غریب لافرقه الامن هذا الوجود فی استاده متالی و بلالی ابن
 عبد الله مجهول و احادیث یضوت فی الحدیث و در باب قرض بر منفعت ضروری چیزست ثابت نشد و شرح عبد الرحمن
 ابن ربیع که از متأخرین علماء محدثین دیار یمن است در کتاب تمیز الطیب من الخبیث فیما یدور علی الاله من الاله
 ابن حدیث را از عارف ابن ابی اسامه در سندش از امیر المؤمنین علی بر فرموده آورده و در معنی این حدیث احادیث
 در مشکوٰۃ از حدیث ابن ماجه و بیعتی در شعب الایمان از آن شیخ آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 چون قرض دهد یکی از شما و بدید بفرستد یعنی مستقر من بسوق دی یا سوار کند بر دابره خود باید که سوار نشود و اب را قبول
 کند بدید را اگر آنکه پیش از قرض بیان ایشان چنین معامله میرفته باشد هم از انس از حدیث بخار سے در تاریخ
 آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون قرض دهد مردی مردی را باید که بگیرد از وی بدید و آثار
 صحابه درین باب نیز آمده و در باب لانکاح الالبولی و شاید سے حدیثی صحیح شده حدیث لانکاح الالبولی را
 در جامع الاصول از ابی موسی اشعری از حدیث ابی داؤد ترمذی سے آورده و در مشکوٰۃ از احمد و ابن ماجه و ابی
 نیر آورده در کشتی و شرح خرمن گفته که رواه ائمته الا انسانی در صحیح ابن ابی عمیر و غیره و بیعتی احمد و ترمذی
 در ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه از ابی موسی و ابن ماجه از ابی عباس و از احمد و ابن ماجه از عایشه آثار و ابی
 در بوسه و سلطان ولی لمن لا ولی له حدیث لانکاح بن بوسه و بیعتی ابن ابی عمیر و ابن ابی عمیر و ابی کلثوم
 ما نے و شاید سے عدلی را از بیعتی از عمران داز عایشه آورده و در بزم زمزمیة لانکاح الالبولی
 از ابی موسی بطریق مستحده آورده و گفته که درین باب از عایشه و ابی عمر بن ابی سلمه و انس بن ابی بکر
 حدیث آمده و گفته که در حدیث ابی موسی اختلاف روایه است و آنرا تفصیل بیان موده و گفته که حدیث عایشه
 از ابن مسعود است و ترمذی حدیث لانکاح الالبولی را ابی داؤد ترمذی و ابن ابی عمیر آورده و گفته که گفت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ایات آنسانند که نکاح میکنند نفسها سے خود را بغیر بینه و گفته که فرموده بیعتی
 عبد الامری در کتاب تغیر و موقوف آورده در کتاب طلاق و رفع نکره و در حدیث عبد الامری و فرموده
 بیعتی است و نید انهم هیچ یک را که رفع کرده اورا مگر آنچه مردیست از عبد الامری از سعید از تادیه و بیعتی است
 که روایت کرده شده است از قول ابن عباس لانکاح الالبولی و درین باب از عمرات بن حصین نیز آمده است
 بیعتی است از شرح امرأه بانچه بیعتی و در ترمذی و بوسه نفس خود را اختلاف است بیان آنرا و بیعتی است
 ما و در حدیثی است که جائز نیست و تمسک ایشان چنین حدیث لانکاح الالبولی است که در بزم زمزمیة حدیثی
 سخن بر نه بیعتی است و حدیثی دیگر است که آنرا احمد و ترمذی و ابی داؤد و ابن ماجه و در سے از عایشه روایت

کرده اند که ایما امرأة تمکت بغير اذن دلیها افکاها باطل سه مرتبه الحدیث و بسیا که از اصحاب که عمر بن الخطاب
 و علی ابن ابی طالب و عبد القدر ابن عباس از ایشانند و از تابعین و شیخ تابعین برین جانب اند و مذہب حنفیہ
 آنست که نکاح بالغی اذن ولی جائزست و دلیل ایشان قول حق سبحانہ تعالیٰ کہ فرمودہ است **تکلیح نوجا غیرة**
**اسناد نکاح بزین کرد پس معلوم شد کہ نکاح از روسے جائزست و لابد این در بالغہ خواهد بود و اصحاب کتب
 غیر نجاشی روایت کرده اند از ابن عباس کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایم یعنی زن شب
 احق است بنفس خود از ولی خود و بکراستندان کرده میشود و او را نفس او و اذن او خاموشی است و در روایت
 بخارے آمدہ کہ خناسینت خدام را پیش تزییح کرد و وی شب بود پس تا خوش آمد و پراونزد حضرت آمد
 پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رو کرد نکاح او را و نیز اگر زن مکلفه اقرار کند نکاح صحیح است اقرار و
 دیگر از نشانی ہند از روسے صحیح نباشد صحیح نشود اقرار چنانچہ از ربیع و صغیر و اگر زن بالغہ خود را بغير کفو بد نکاح
 ہی صحیح است و بیکہ اولی ارا اعتراض بدان میرسد کہ تزویج با کبر و غلبہ طلب تفریق کند و در روایت حسن
 زالی مضیعہ ماضی است و گفته اند کہ این صحیح و احاطت علیہ الفتوی فی زمانہ کاذا قال الشہنی اما نکاح بغیر بعد
 شود و تذوق است بر مدت بار بربطلان آن و ترمذی کے گفته مگر ترمذی نے از متاخرین اہل علم انتہی و در بعض
 روایات نادریہ غیر مسمومہ از بعضی حنفیہ نیز سے آید و مذہب صحیح مقرر ترمذی آنست کہ حضور شاہدین کہ مجتمع باشند
 در سماع قول نفع و زوجہ شرط است و اگر یکے بشنود و برو و باز دیگر سے بیاید و بشنود جائز نیست و نزدیکے و در
 نیز جائزست و مذہب احمد نیز بہین است و در باب امر با شجاد و امر سے چیز سے ثابت شدہ و ترمذیہ اشرفیہ
 از طریق در اوسط از ابی الدرداء آورده کہ علیکم بالسرار سے فائزین میباشکات الارحام و در روایت عقیلہ فائزین
 انجب اولاد او اگر چه در اسناد ہینا کسانے اند کہ حدیث ہنا صحیح نیست و لیکن طریق اولی حاکم در مستدرک
 آورده و ثانی شاید اوست و او را شاید دیگرست کہ روایت کرده است او را ابو عمر در سند خود و حافظ ابن حجر
 گفته کہ این مرسل است کہ با اس است با سنادوی و شاید دیگرست از مرسل کجول کہ روایت کرده او را سعید بن
 منصور و حسن خود و شاید دیگر مرسل علی بن شیبہ کہ روایت کرہ آنرا ابو زکریا بخارے در فوائد خود و او
 شواہد اوست انچہ احمد و ابو علی در من عمر آورده اند کہ انکحوا امہات الاولاد و فانی ابی بکر الامم یوم القیمۃ اتقی
 و ابن عدسے از علی بن عباس و انس آید کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ کسیکہ خوش دار و کہ ملاقات کند
 پروردگاری تعالیٰ را پاک بباد کہ ترویج کند حریر او اگر چه در اسناد این جامع منکر و مجروح اند و لیکن روایت ابن
 ماجہ بن اراد ان بلغنی اللہ طابہر او مطہر اقلیہ زوج الحرام کہ اسناد سے سالم است از ان شاید اوست و در مقام
 آورده کہ بحر انصلاح البیت و الاما و فساد البیت او قال بلاک البیت و حکم بصفت او کرده و سیوطی در جمع الجوامع
 نیز آنرا آورده و در باب سماع غروب چیز سے ثابت شدہ احادیث صحیحہ در مدن و ترغیب نکاح چندان واقع
 شدہ کہ از آنجا دم غروب بر وجه اتم لازم آید و بصیرت نیز احادیث در ردیافتہ چنانچہ گفته آید و سماع غروب نیز
 در بعض احادیث کہ متضمن حبیب از نکاح اندادہ و مصنف سرانجام حکم عدم تبوت مسکے جیامکہ دلمتی در سند الفردوس
 از ای مالک اشعر سے آورده کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ شہس ترین دشمنان تو زوجہ شست کہ**

همچو ایکی میکند ترا و آنهایی که ملوکان جهانند و طبرانی از حدیث مذنیفه آوردند گفته مرد ویرالی اوستت و در زو جبه روی
 هادی و این حدیث در صحیح بخاری نیز آمده است و این مسأله از حدیث آورده که کسی آید بر مردم زانی گوید از نزلین
 اهل آن زمان کسی بود که خفیف الحاذق باشد گفتند یا رسول الله خفیف الحاذق کیت فرمود قلیل العیال در روایت ابو یعلی آمده که خفیف الحاذق
 کسی است که او را نه اهل است و نه ولد و در قاصد حسنه این حدیث را از ابو یعلی آورده خود از خذیفه فرموده آورد و در خفیف کرده
 و گفته که اگر صحیحست محولست بر منسب بجز در ایام فتن و گفته که بخیر الحادیت بسیار است هر و ای یکی از ان حدیث آنست که
 از ابن عمر فرموده آمده آنکه بیاید بر مردم رانی که کفاح بود و در وی غزوت و سب و یا نیز میگوید درین داری که ازین و
 تا آنکه بگریزد از کوهی بکوهی است الحدیث و از ابی امامه نیز فرموده آمده که مصبوخ ترین در استان من مومنین است
 خفیف الحاذق عبادت میکند پروردگار خود را در سب و عذبه و پوشیده است از مردم و اشارت کرده نمیشود
 بسوسه او با صلح و اشغال آن اشقی و خطیب از معافون بن جیل آورده که فرمود آن حضرت صبا و کله علی و اولی
 رسید شما را فتنه فراد یعنی فقر و شدت و همگرایی بدان و کفایتترین آنچه تیره هم در آن است است یعنی
 غنا و فقرت از جانب زمان و قیام که پوشند سوار و همب با در شام را و همب پس بران است با شقیقت اناناد
 غنی را و تکلیف کنند فقیر را بد آنچه نیامد و در حدیث کثیره بفرستند و با فتنه آمده که در حدیث فرموده است
 و آمده که کمترین ساکنان بهشت زنا نند و این معنی در صحیح نیز آمده که کمترین مردم در دنیا هستند که باعث کسرت
 زبان را و آمده که هیچ صباست نیست که در فرشته زنا نند که واسعه بر مردان از نمان رود که زبان از زبان
 بوده که اگر کتابان نزد خدا نیست که نفع کند بر کسی که تو نسا و میرسد است و آنچه انرا بهشتا یافته است
 و از یاد و توت عیال در صحیح و غیر آن بسیار آمده و گفته اند که با طریقی در حدیث است که در حدیث فرموده است
 و گفته است و الله اعلم ان ذکر الحدیث صحیح و در حدیث شایع است که در حدیث است و آنچه در حدیث آمده است
 و گفته است الحدیث مصر هم بر م عزوبت بسیار است و در حدیث آمده است که هر که در حدیث است که در حدیث است
 و گفته است الحدیث من مگر کبر و زور است ملاقات به کیم مند زدن در حدیث است و در حدیث است که در حدیث است
 و گفته است الحدیث شرار کتم عزوم در ترین شامه رمان سب زنده و روایتی آمده از ابن مسعود و نکاح
 شرار هم و از اول اسواکم عزایم دانز احمد از حدیث است در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و گفته است الحدیث اند و خالی از انظار است در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 آن زمان کرد انستی و در باب صحیح = و خط و کورین بر موهبت آن چه در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و گفته است که عسکم بحسن الخط فانه من مفاتیح الرزق و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و گفته است الحدیث میر المومنین علی است و سیوسط در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و گفته است الحدیث بر م غنم خط از رده من است و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و گفته است الحدیث خط اشهر علی و اولی سلام فرمود نعم حق الزکر علی او را بدان حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و گفته است الحدیث عمر بن الخطاب آورده که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و گفته است الحدیث زین بیاور بلیغ است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

دیر بیت و جاہلیت و کثابت و در عرب طیار بود و نیا میداشتند با حمت راوری را و هر که در و سے این حصان
 مے بود در جاہلیت و اولی اسلام اور اکامل میگفتند و این صفات جمع بود در سعید و میگفت مجاہد مصلح اولاد خود را
 کہ تعلیم کن ایشان را سباحت پیش از کتابت زیرا کہ ایشان می یا بندگی را کہ مے نویسند از جانب ایشان و
 نمی یا بندگی را کہ سباحت کنند از جانب ایشان و ہمہ این احادیث ضعیف اند و از ابی نعیم مدعی بود و در بعضی کتب
 از ابی ہریرہ آورده کہ حق ولد ہر والدین است کہ نگاہ دارد او را نام نیک و تزویج کند چون بلوغ شود و تعلیم کند او را
 کتاب اگر مراد کتاب کتابت بود نہ قرآن و کتب دیگر و بعضی مفسران کتاب را در قول حق تعالی کہ در شان عیسی
 علیہ السلام فرمود تعلیم الکتاب و الحکمت بکتابت تفسیر کرده اند و گفته اند کہ وی علیہ السلام حسن الخط بود و تفسیر و تزیین
 فی الخلق مایشاء و نیز از اہل سائتہ اند متذہب صحیح است کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حکمت آئی و گفتگان
 کرده بود خط بر او نازل شد چون این صحبت نبوت کمال ای بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نسبت نقصان ایندیشا یعنی او نبود و کہ میہ و ما کنت
 تلوا من قلم من کتاب ولا تخط بینیک اذا لارا تاب ابطالون و مبین آنست و فرمود و سے صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم
 عن امہ امیون لا تعلم الکتاب را حساب و آنچه نسبت کتابت مناشیر و مکاتیب بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و سے
 کرده اند باعتبار مجاز مشہور است کہ نسبت فعل بہرست و بعضی گفته اند کہ چون تمام شد معجزہ وی و ثابت شد نبوت
 صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم در آخر عمر بہرست مبارک خود چیز سے نوشته است بجهت تہتیم و تکمیل فضائل و خواص نوعیہ و ثنات

دریں باب زیادہ بر نیست و شرح معکوۃ آورده شدہ است و اللہ اعلم و در باب ہی از بریدن از چیزی ثابت
 شدہ در مشکوٰۃ از حدیث ابو داؤد و سے آر و من قطع سدرۃ صوب اللہ را سد فی النار کسیکہ قطع کند و رخت کنار را
 سرنگون گرداند اور اخذ ایتما لے و راتش دوزخ و گفته کہ این حدیث مختصر است و تمام حدیث اینست کہ من قطع سدرۃ
 فی قلاہ یستطل بہا ابن سبیل الالبہائم غما غیر حق یكون لہ فیہا صوب اللہ را سد فی النار و در مجمع البحار گفته کہ بعضی
 میگویند کہ مراد بدان سدرہ مکہ است زیرا کہ وی حرام است یا سدرہ مدینہ و ہی از جهت آنکہ تا سبب انس
 و ظل گرد و مر کسے را کہ مہاجرت می کند بسوسے وی و بعضی گفته اند کہ مراد سدرہ صحرا است کہ راہ بیان و حیوانات
 و رسایہ آن مے نشینند و بعضی گفته اند کہ مراد سدرہ سلوک غیرست کہ قطع میکنند اور اطالی لغیر حق یا آنکہ این حدیث
 منفر ب است زیرا کہ راوی عروہ است کہ قطع میکرد و از چوب او در با می ساخت و اجماع است علماء بر این
 قطع و سے انتہی پوشیدہ نماید کہ وجہ سے کہ برای نبی از قطع آن مذکور است عام است خصوصیتی بدرہ ندارد مگر آنکہ
 بجهت خصوص واقعہ بودہ باشد یا بجهت آنکہ وجہ دوسے در صحرا یا سے سرب کثیر است چنانکہ ام خیلان و مانند آن
 و اگر کہ است قطع آن بجهت میوہ و سایہ دار سے وی باشد و تعلق بعضی از مصالح و منیہ بدان چنانکہ شستن میت
 آب جو شایندہ ہرک وی یا بوردن و سے از درخت بہشت و نمونہ از سدرۃ المنتہی کہ مقام منتہا سے علوم خلایق
 و ملاکہ مقربین است در بنا شد و در ظل میوہ این درخت کہ از ابن میگویند یکسوفون نیز در صحیح البخاری آورده
 کہ چون اللہ تعالی آدم صلی علیہ السلام را بر زمین افکند اول چیز سے کہ از بسوہ ہا سے زمین خورد و بنق بود و در اول
 من ابن عباس و در باب فضل دم عدس چیز سے ثابت شدہ و همچنین در انما جبین و حوز و باد بخان و انار و حوز
 بلکہ زیادہ در کتاب وضع احادیث کرده اند و در بر نامہ محدثان در آورده شدہ است در تہذیب اللہ اعدس در تصانیف

از حدیث طبرانی از و انکه مرثوما آورده که قدس العالی علی لسان سبعین نبیا آخرین عیسی بن مریم ^{علیه السلام} یکبارگی
یا کرده شده است حدس بر زبان هفتاد و پنجم که آخر ایشان عیسی بن مریم صلوات الله و سلامه علیه و جمیع و جمیع
که اسناد کرده است این حدیث را ابو نعیم در معرفت و از طریق وی آورده است دلیلی از حدیث عبدالرحمن بن ابی نعیم
بنیاد است از بیرون القلب و سبع الدس یعنی وی رفیق و نرم میکند دل را از وی بی آرد اشک را و در راسته
فانه مبارک و انه یرق الحدیث و درین حدیث این زیادتی نیز آمده و علیکم بالقرع فانه لیسد الفواد و ینزیدنی الدماغ
یعنی لازم گیرید خوردن که در آن وقت سید به زبان را در یاد است یک زور غرا و گفته که عبدالرحمن مذکور مجبول است
و معلوم نشده است صحبت وی حضرت پیغمبر را علی بن ادریس و آنکه در حدیث که درین باب چهره از علی بن ابی طالب
نیز آمده و حکایت کرده است خطیب در تترتیب سلم ابن سالم در تاریخ نو که ابن ابی بکر پرسیده شد ازین حدیث
که نقلی کرده شده است حدس بر زبان هفتاد و پنجم گفت که بر زبان پیغمبر چهره چنانی کرده نشده است یعنی
چه چهره هفتاد و پنجم گفت که در آن وقت که در حدیث که در آن حدیث که در آن حدیث که در آن حدیث که در آن حدیث
سلم ابن سالم گفت اگر گفته اند تو پس تمجب که در آن حدیث که در آن حدیث که در آن حدیث که در آن حدیث که در آن حدیث
ما فظ ابو موسی مدنی نیز اطلاق آن کرده و ابن جوزی که این را در مورد آن ذکر کرده است چهره در تترتیب بشرقیه
حدیث علی را آورده و در اسناد وی که حدیث کرده و از ابن جوزی که حدیث کرده و از ابن جوزی که حدیث کرده و از ابن جوزی که حدیث کرده
مبارک را نیز آورده ولیکن گفته که بعضی این حدیث را در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
و کسی است که نوشته کرده او را ابن حبان گفته که حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
حسب که پیغمبر از پیغمبر خدا علیهم السلام حدیث کرده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
حدس که بی نرم میکند دل را و اشک را در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
و الله اعلم و اما با قلاء در مقاصد حسنه جمیع قدر گفته اند حدیث و اما با قلاء در مقاصد حسنه جمیع قدر گفته اند حدیث
که حدیث و اما جمیع یعنی پیغمبر در جهات الاصول از حدیث دلی داده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
آورده که حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
از ابی داؤد طیالسی و احمد و طبرانی باین لفظ آورده که بنهید در و سکه کار را بر چه ما همه را او بخورید از اکثرین شباب
آورده که حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
او خدا را باید که فریب ندهند شمار او دشمنان خدا و او را محزه زیان آورده که حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
بن شباب که امرن کسی را که باست بخورن نان فطیر یا پیر که بانی ترست در شکم خود چنانکه حدیث آورده و در حدیث آورده
آورده که حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده
شیتن آورده که حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده و در حدیث آورده

میخوردی این را بسیم الله بگو بکار دشمن بر و بخورد و راه پناه دین است و سید احمد این رزوق در کتب معتبره
میگوید که از سلطان و رعایان از اکل حصن رومی است نه غیر و کسی را که گویند و روسه انفق نیست است و
شم خنزیر و با وجود آن نه حرام است از جهت عدم جرم به ان انتمی این امارت و آثار است که در چین یافت شد
و در روسه از بیج و ذم وی چیزی نیست مگر از اصل حرمت وی و گویا که قول مصنف و همچنین در باقلا عطف بر حاکم است
نه بر عدس و اینها هم نزد روسه نبوت و صحت ندارد و الله اعلم اما جوز در تنزیه بشریه از این عباس بسبب طریق آورد
که همه آن منکر اند و این دو اول جوز را با ارا فی بالکوت صارا شفا و میگوید میبرد و جوز هر دو در نزد چون گو را شوند
در شکم میگردند و او خطیب نیز این را آورده و گفته که منکر است و ابن عباس گفته که این از وضع محمد بن هارون است
و اما باؤنجان در مقاصد حسنه گفته اند که حدیث اباؤنجان لما اکل له یعنی باؤنجان بهر تنبیه بخورد بر آید باطل و اصل له
اگر چه استناد کرده آن صاحب تاریخ بلخ و شیخ ابن حجر گفته که در قوف نیز اتم سن برین حدیث و لیکن یافته بعضی جزا
از روایت ابی علی بن زبیر که اباؤنجان شفا در او را دیده و صحیح نیست و شنیدیم از بعضی حفاظ که میگفت که این از
وضع زمانه است و مذکشی میگوید که میسکنند با این عوام تا شنیدیم تالی را از ایشان که میگفت این صحیح است
از حدیث مؤخر هم لما شرب له این خطائی قبیح است و نیز گفته که ابی سعید حدیث محمد بن عبداللہ قرشی از جعفر ابن
محمد آورده که گفته بخورد باؤنجان را از بسیار خورد از آن زیاد روی خبیث است که ایان آورده است بخند است
عزیز و شیخ ابن حجر از ویلی از انس آورده و بی سبب است از ابی سعید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود بخورد باؤنجان را زیرا که روسه در صحیح است که در این امر من را از این است و ایسی و او را است و هر قدر با
بحق بر مزه نبوت و علی را در ناپست محمدین زبیب حدیث آمده که در کتب معتبره از ابی سعید از روایت باشد
مر او آورده و هر که بخورد باؤنجان او را شفا را باؤنجان باؤنجان است و هر که بخورد باؤنجان شفا
که شمس سید و از اکل باؤنجان شب اغریه پیش از منافع الشامی منتهی که در حدیث معتبره در تنزیه بشریه از حدیث
ابن عباس آورده که در ذم میبرد که در لودم طعامی آورد و در روسه باؤنجان بود و روسه از قوم گفت یا رسول الله
باؤنجان بقیع سودا میکند پس بخورد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باؤنجان را در لقمه و فرمود یا و جان شفاست
از هر در و نیست در روسه و آنچه بشارت نیز نسبت وضع کنند در حدیث دیگر موضوع نیز آمده که بنکوبله است که
در شیره عینه از بیعتن او در ریت کبند و کوریر از ان و بسیار خورد لذت آید که روسه از ان بخورد است در ایان آورده
بخند او روسه صورت حکمت است و در طب و باغ و سوسه شانه ز کثر جماع داین نیز کذب و معتبری است بدانست
ذکر روسه مرغوعا و با بطل گفته اند آنچه باؤنجان سے آرنده هر موضوع و باطل است و الله اعلم و انما در جمع ابوجه
از ابن عدی و ابن عساکر از ابن عباس سے آرد و گفته است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باؤنجان را
من را کنم الا و بقیع بجهت من زمان الختم نیست هیچ انار سے از انار سے شمس مگر آنکه در حکم است از انار
و ابن عساکر گفته که این حدیث باطل است و در مقاصد گفته که بیلی این را از ابن عباس از روایت معتبره میسند
و در تنزیه بشریه گفته که این حدیث صحیح نیست زیرا که در اسناد وی محمد ابن ابی سعید حدیث و نیز گفته که ابن عباس
در حدیث معتبره آورده که گفته که گاسه خضامکست و روسه آورده و این حدیث را شامی است

از بریدن گوشت: بد چیز سے ثابت نشدہ در جامع الاصولی از حدیث ابی داؤد و در شرح: از بیعتی نیز از عایشه
آوردہ کہ گفت گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بزیر گوشت را بکار دیزیرا کہ آن از موضع اعاجم است و بخورد
ببند این خیرا کہ این گوارا تر و سبکتر است و صاحب مشکوٰۃ گفته کہ ابو داؤد و بیعتی گفته اند کہ ابن حدیث تو سے نیست
و در تنزیہ الشریعہ میگوید کہ بیعتی گفته کہ حدیثی معارض این حدیث نیز وارد شدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
منبر بد کہ شاة را بکار د پس اگر حدیثی صحیح است در گوشتی باشد کہ نیک نفع یافته و احتیاج بہ بریدن ندارد و آنچه
در بریدن آرد در آن نفع نیافتہ و حدیثی نہی طبرانی از ام سلمہ نیز آوردہ لیکن بعضی روایتی ضعیف بلکہ متروک و متکلم
انتہی اما آنچه در مورد قطب لوجہ بسکین آرد حدیث عمرو بن امیہ است کہ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ سیر
از کتف شاة کرد و دست وی بود پس خواند شد آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم را بنام پس بندخت آن گوشت
پارہ را و کله را کہ بدان میبرد بر خاست و بگذازد و نماز او نکرد و مندر و او را انجاس است و مسلم و دیگر حدیث مغیرہ بن جعبہ
کہ گفت سمان شدم ہر روز رسول خدا صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم یک شبی در خانه مردی فرمود تا پلو سے شاة را بریان
کردند پستری گرفت کله را و توجیب کرد از خبر کردن بلال درین وقت الحدیث روایت الترمذی فی اشکال الثانیہ مجیدان
کہ نہی از بریدن گوشت بکار آوردہ و یافتہ از گرفتن گوشت از استخوان بدست نیز منع گونہ واقع شدہ در جامع الاصول
از صفوان بن امیہ آوردہ کہ گفت بودم من کہ پیچوردم با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و میگرفتم گوشت را بدست خود
از استخوان فرمود نزدیک بگیرد آن گوشت را از زمین خود کہ و سے گوارا تر و سبکتر است روایت ابو داؤد و روی الترمذی
نحوہ در باب فضل برسیہ چیز سے ثابت نشدہ و بیعتی احادیث آن سفر سے حدت در تنزیہ الشریعہ می آرد کہ عا
پرسیدہ از حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از بیشت بر تو آردہ فرمود آرسے آوردند بر من ہر
و خوردم آنرا پس زیادت کرد در قوت من قوت چهل مرد را و در جماع من جماع چهل مرد را عقیلہ این حدیث را
آوردہ و در سند وی محمد بن حجاج است و سے واقع این است و غالب طرق دائر بر دست و خطیب عقیلی از حدیث
و خطیب از علی بن مرثد و عقیلہ از جابر و ابن عباس نیز آوردہ و با بجلد این حدیث را طرق متعددہ است و در بعض
رجال آنها اختلاف است و حدیث صحیح نیست و در باب نہی از اکل لطین چیز سے ثابت نشدہ در جمع البیاح حدیث
از سلمان آوردہ کہ سر کہ بجز دطین گویا کہ امانت کرد بر قتل نفس خود را رواہ الطبرانی و از انس آوردہ کہ کل اللطین حرام
علی کل مسلم رواہ الدیلمی فی مسند الفروسی و از ابی امامہ من اکل لطین حوسب علی ما نقص من لونه و نقص من جسمہ بکہ
بخورد از کل حساب کردہ شود بر آنچه نقصان شدہ از رنگ سے و جسمانیت وی و در روایتی زیادہ برین آوردہ سر کہ
بخورد گل را بکہ خدا بتعالی شکم او را بد ز قیامت با تشہر قدر کہ خوردہ است از گل بد رواہ ابن عباس و در مقام حد
اکل لطین حرام علی کل مسلم را از دیلمی از انس مرفوعاً آوردہ و گفته کہ بسے سند ز جابر نیز روایت کردہ کہ اکل لطین یوث
النفاق و از علی آوردہ کہ خوردن کل در بریدن باخضہ دندان و قطع لحم از وسوس است و گفته کہ در بنیاب تصنیف سسر
ابی القاسم ابن مندہ را و لیکن بیعتی گفته کہ روایت کردہ شدہ است در تحریر لطین احادیث کہ صحیح نیست یکی از آنها و
در تنزیہ الشریعہ آوردہ حدیثی ال اللہ خلق آدم من طین نحر اکل لطین علی ذریتہ و نیز آوردہ کہ سر کہ بخورد گل با و غسال
کنند سے پس شستن بخورد گوشت بر خود را کتاد است و غسل کرد بخون دی و نیز آوردہ سر کہ بخورد گل را گویا خورد و غسول

در بیان نهی از اکل لطین

در تنزیہ الشریعہ

و نیز آورده که سوگند خورد پروردگار ز شاک عذاب آنم آکل این را مثل مد آب شارب خمر و از عاقبتش آورده که وقت استغفرت
 صلوات الله علیه و آله و سلم مراد از ای حیران خور گل را که وی بزرگ میکند شکر او زرد میکند رنگ را و سیر دروشتن این روایت
 و همه این احادیث یا ضعیف اند یا موضوع در باب **الطبخ** است ثابت نشده در مقاصد حسنه میگوید
 طبرانی در این حدیث از ابی امامه مروی است که الکل فی السوق و نأه یعنی خوردن در بازار پیش از آنکه از آنجا بگذری
 و سند وی ضعیف است و معارضت او با حدیث ابن عمر که گفت بودیم ما در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 که میخوردیم و حال آنکه راه می رفتیم وی نوشیدیم و حال قیام اخراج از آنجا بودیم و صحیح این ماجه و ابن حبان است
 تنزیه اش را که گفته که آنرا ابن عدسے بخطیب از ابی هریره و نیز ابن عدسے و حقیقی از ابی امامه آورده و صحیح نیست
 زیرا که در دو سه جماعه مجروحان اند و عراقی اختصار کرده بر ضعیف و در باب **الطبخ** و فضائل این چیز است ثابت شده

در بیان طبع و فضائل آن

و احادیث کتاب **الطبخ** مجموع باطل و موضوع است آنچه ثابت است از آن جمله آن است که تا رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم باکل **الطبخ** در مقاصد حسنه و رحمت الیها میگوید که ابو عمر و نوقانی در **الطبخ** و فضائل و سه جزو است تصدیت
 کرده و احادیث و سه باطل کرده و ابوان اسمی گفته که کثرت طرق زیاد نمیکند مگر ضعیف و خود سه گفته که
 این سخن غیر صحیح است انتی و در حرث الحاد گفته که حدیث غیر ضعیف میگوید و آنکه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 دوست میداشت آنرا روایت کرده و بیشتر از آنست که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که جمیع میگوید
 میان طب و خرفه انتی و تنزیه اش را کرده است که حدیث **الطبخ** در حدیث و حدیث و تها من مملود و بحدیث
 جلال الدین سیوطی در بابی گفته **الطبخ** که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان الله یحب **الطبخ** و در حدیث
 مثل حلاوة آنچه بطوله موضوع و این جزو سه جزو است جزو اول آنست که در دو گفته که در دو سه مجامع آمده که در حدیث
 میگویم بوضع این حدیث هتاه از بزرگواران است این سه جزو سه احادیث بسیر بر فرقه و آن موثر فاه و فضائل **الطبخ** و الله عز و جل
 نزدیک و سه و کلها محال و صحیح است و قیاس **الطبخ** چیز است که همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میخورد آنرا
 و نیز آورده که **الطبخ** فیصل **الطبخ** غلا و نه بسیار در حدیث و سیر آورده آنچه **الطبخ** و عطره و نان و نواته من مملود
 الجنة و ماده رحمة من اکل لقمه من **الطبخ** کتب است که سبعین الف حسنة و معانیه سبعین الف حسنة و غیره
 و وجه لا یرح من الجنة رواه الدارمی و التوفانی نیز **الطبخ** عن عائش و نیز آورده که ابن عباس سیر این حدیث است
 علیه و آله و سلم **الطبخ** از طائف فرستاد پس بریت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا و سه که با گفت
 کنید **الطبخ** را زیرا که سه زحمان را برین است آب وی شفاست و جلالت وی از همیشه او

در بیان فضائل آن

فضائل نیز و گل مرز کوش و غنچه و درختان چیز است ثابت شده و حدیث من شتم الله و غیره
 جنان و حدیث خلق العود من عرفی و امثال این مجموع و باطل است در فضائل نیز در تنزیه گفته که در حدیث
 کنید زگس اگر چید روز سه که باریا و صالحی یکبار یا در عمر یکبار بود زیرا که در دل خیه است از جنون و جذام و
 که قطع نمیکند آنرا که بوسه کردن زگس ابن جوزی است حدیث را آورده و گفته که در سه بنیاد نسفی و حدیث است
 زهر و دستم اند و گفته اند که ابن عباس بن ابی هریره حدیث را روایت کرده و اختصار کرده از تنزیه حدیث است
 حدیث است که از که بسیار است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

بیراجت کلام بی معلوم میگردد و سیوطی در فضائل بنفشه در مجمع الجوامع آورده که آن فضل انبشخ علی سائر الادیان
 کفضله علی سائر الناس یعنی فضل دهن بنفشه بر دیگر ادیان همچو فضل من است بر دیگر دینان رواه الخطیب عن ابی هریره
 و انس و قال منکر و نیز آورده که فضل بنفشه بر سائر ادیان مثل فضل من اسلام است بر سائر ادیان رواه الطبرانی عن محمد
 ابن علی بن الحسین بن علی عن ابیه و جده و ابن کثیر این را گفته که منکر است جبار ابن ادویه گفته که موضوع است کتب صحیح
 طرق خود و نیز آورده که فضل دهن بنفشه بر سائر ادیان همچو فضل من است بر سائر خلق بار دست و صفت و هاتر و شتار رواه ابن
 ذی الحنفه عن ابی سعید بن جوزی بن هریر حدیث در موضوعات آورده و نهی مدد تنزیه است بعد از ایزد المومنین علی می آرد که گفت بگو
 نزد رسول صلی الله علیه و آله سلم ذکر کرده شد نزد وی اذان مسوق حضرت صلی الله علیه و آله سلم فضل من بنفشه بر سائر ادیان همچو فضل
 و طبیعت است بر سائر خلق بعد از حضرت صلی الله علیه و آله سلم که این میگردد بدان و صحتی خودی و در هر چه بگوید گفت که آنچه روایت
 کرده شده است که در رویداد کرده شده است از عرق آن حضرت صلی الله علیه و آله سلم یا از عرق بر آن بیخج مادرا حادیه شتر گفته
 که نوری گفته است که شیخ منت شیخ الامام ابن حجر گفته که موضوع است ریش از وی بن عباس که نیر حکم بوضع آن کرده
 و در سنه انوروس بیان بلفظ آورده که انور و الا میض خلق من عرقی علیه اعراج و انور و الا خلق من عرق جبرئیل
 و انور و الا صفر خلق من عرق البراق رواه من طریق الملکی ابن شداد از زنجانی و این مردیست که در سنه
 او را در قسطنطنیه بوضع و مران را طریقه دیگریست که روایت کرده بدان طریق ابوالفسح نهر وانی از وی نقل
 که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم چون بر دند مرا باستان بگریست زمین بعد از من و بروید از وی که
 چون باز آمدم افتاد قطره از عرق من بر زمین و بروید با گل سبزه و هر که خواهد که بگوید یا بعد من باید که بگوید یا
 نهی و در تنزیه الشریع نیز این احادیث آورده در تفسیر و لطایف آورده است و درین حدیث نیز آورده که
 چون افتاد قطره از عرق من بر زمین بنشیند زمین و بروید زوی گنجی نامرز نکوش در تنزیه الشریع از این حکایت
 آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سلم نشسته ناگاه مردی آمد که دست او در دست از چکان پس
 مساس نکرد آن مرد مسه دیگر آمد دست مرز نکوش در دست وی و بگذاشت آنرا پیش آن حضرت صلی الله
 علیه و آله سلم پس بر آرز کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم دست او را بجا نشانی بگریست و بوسه کرد و فرمود
 نیکو ریحا نیست این وقتیست که میرود زیر عرش و آب او شفاست هر چه بر رواه حقیق و در سنه
 یکم ابن عبادت و از آنش می آرد که فرستاده شد برای حضرت صلی الله علیه و آله سلم و حسین مختصات پس
 در کرده را در اختیار کرد مرز نکوش را گفتند یا رسول الله که دست سائریه عین را در اختیار کردی مرز نکوش را
 نزد و در شب سحراج دیدم که مرز نکوش از زیر عرش روئیده است و نیز از آنس آورده مرز نکوش گفت در
 خانه است رفقت وی از مرز نکوش است و نیز از رویه که نسیکم بالمرز نکوش فشموه قائم بید تختام نیز آمده که شیخ
 میکند مرز نکوش از در مدنت بن شیطان و انا حیث من شام الیه و ال حمرو لم یعل علی نقدر جانی و وزیر ان
 این حدیث را از معتزیه شمرده و معمر شمس بوزع عیب که در ایود و سینه و سینه یا بعد از آن بر آمد و در حوسه کرد
 که دست از صحابه است در مصنف آورده است پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم و آن حدیث است که در سنه
 او را در آورده و فرموده یا معمر عمر که آن حضرت صلی الله علیه و آله سلم و آن حدیث است که در

بنا

از هجرت باقی ماند و حدیث در روایت کرد که استندم از غیر خدا صلوات الله علیه وآله وسلم که گفت سوره حمد را
 ولم یصل علی نقیضانی و درین لفظ قید امر نیست انقی بر باد چو آن و قطع نظر از حدیث این حدیث اگر نزد تم راجع
 طیبه دستخواره و تنگ کا طیب راجع طیبه معطفوسه و نسبت اوسے صلوات الله علیه وآله وسلم مرطیب را باید که
 به پیملوه مشرف و محظوظ گردد مستحسن است چنانکه بشاید در معانی آن در صفات وی صلوات الله علیه وآله وسلم

باین فضائل خروس سفید

از ائمتی بعضی العلماء المتأخرین بکلمه در باب فضائل خروس سفید چیزی سے ثابت نشده و این حدیث مشهور
 سلسل که الیک الایمن صدیق باطل و موضوع است احادیث در فضل سلطان خروس سفید یا غیر سفید آورده
 چیزی سے ثابت نشده چنانکه سیوطی در مجمع البیان بروایت ابی داؤد و از زید بن خالد آورده لا تسبوا الیک
 فان یوقظ الصلوة از ابن نجار بهیاتی از ابن مسعود آورده که آه از کرد خروس نزد آن حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم
 و نزد اوسے مردم بودند پس گفت هر وی اللهم العنه فرمود و شناسام کنن اورا که اوسے میخواهند نماز از طبرانی بهیاتی
 و غیر آن از ابن مسعود ابی هریره و بروایت محمد ابی داؤد و ثرید سے بهیاتی از ابی هریره آورده که چون بشنود
 آواز خروس را سوال کند خدا تعالی را از فضائل وی زیرا که وی سے بنید فرشته را چون بشنود آواز خروس را پناه
 جوئید بخدا از شیطان برجم زیرا که اوسے سے بنید شیطان را و از ابی هریره و ابن مردودیه از عائشه
 آورده که آواز خروس نماز اوست و زدن او بدو باز اوسے خود رکوع و سجود او در خصوص خروس سفید نیز
 احادیث آمده و بسیار آمده چنانکه هم سیوطی از ابن قانع از ابی بن عبته آورده که الیک الایمن صدیقی
 خروس سفید دوست من است و از ابی بکر رسته از ابی زید انصار سے آورده که خروس سفید دوست من است
 و دوست دوست من و دشمن دشمن خدا و در حدیث عائشه و انس آمده دشمن دشمن من و از ابی بن کثیر
 ابن سعدان آورده که خروس سفید دوست من است و دشمن دشمن خداست پاسبانی میکند صاحب خود را و وقت
 دیگر او در حدیث عقیله ابی اسحاق از ابن عمر سے سفید جیب من و جیب جیب من که جیب من است پاسبانی
 میکند خانه خود را و شانزده خانه را از همسایها چهار زمین و چهار از شمال و چهار از پیش و چهار از پس و بهیاتی
 از ابن عمر آمده که خروس اعلام میکند نماز و هر که نگاه دارد خروس سفید را نگاه داشته سے شود از سه چیز از شتر
 هر شیطان و ساحر و کاهن و از ابی اسحاق از ثوبان آورده که مر خدا تعالی را خروس سے است که جنگلها ای اوسے
 در زیر زمین است و گردن و سے زیر عرش و بانو با سے او در هوا میزند هر دو بانو سے خود را بنفشه وقت نماز
 و میگوید سبحان القدوس و بنا الرحمن لاله غیره و هم از ابی اسحاق از ابن عمر آورده که خدا تعالی را خروس سے است
 که هر دو بانو سے وی منقش است بزبرجد و کوه و یا قوت و یک بانو سے وی در مشرق است و بانو سے زیر
 در مغرب و پاسبانی او در زمین و سرو سے در زیر عرش چون وقت سحر اعلی شود نیز نه بانو سے خود را و میگوید
 سبحان قدوس بنام الله غیره همه خروسان بانو با سے خود را بنزند و آواز کنند و چون روز قیامت بر سر
 فرمان شود که بانو با سے خود را بنزند و آواز خود را پست کنن پس بدانند اهل آسمان و زمین که قیامت
 نزدیک رسیده و از طبرانی از صفوان نیز مانند این آورده و از ابن عدی و بهیاتی از جابر نیز آورده و تصنیف
 کرده و از وی از امام بن زید بن ثابت آورده که آواز است که دوست مدار و آنرا خدا سے تعالی

آواز خروس و آواز خواننده قرآن و آواز کسیکه استغفار میکنند در وقت سحر و از ابی اسحاق از ابن عمر آورده که
 دست نام نهند خروس سفید را زیرا که وی دوست من است و من دوست وی و دشمن دشمن من است سگنا
 بخدای که فرستاده است مرا بحق اگر بداند یعنی آدم چیز سے کہ در قرب دوست ہر آنہ بجزند پر پاسے و برا
 و محم اور ابن زبیر و نقرہ و بدستیکہ میرا اند جن راتا جائیکہ میرا سدا آواز سے این روایات سیوطی است و جمع ابوی اسحاق
 و سخاوی نیز بقاصد این احادیث آورده و اسانید آنها را ذکر کرده بعضی از آنها را نسبت بضعف کرده و
 میگویند کہ شیخ ابن حجر بر این جزو سے در آوردن او این احادیث را در موضوعات اشکار کرده و گفته کہ ظاہر
 نیست و برین حکم کردن برین متن بوضع و تخالف سے میگویند و لیکن در اکثر الفاظ آن رکتی است کہ اصل روایت
 ندارد و حافظ ابو نعیم اخبار دیگر را در جزو سے تلمیحہ قرار داده است اتقی و اتقوا علم و در باب فضائل
 سما چیز سے ثابت شدہ سیوطی از طبری از ابن عباس آورده کہ گفت آورده شد نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ
 علیہ و آلہ وسلم کل خنار افرود الفاعیة تشبہ ریحان الجنة فافیتہ مشابہ ریحان بہشت است و در قاموس میگوید
 فاعیة شگوفہ خناس و در مجمع البحرین راہ فناس سے آوردہ پیش سید ریاحین الجنة الفاعیة وہ میگوید کہ
 فاعیة شگوفہ خنار گویند و بعضی گفته شگوفہ یہ ن و بعضی گفته اند شگوفہ ہر نبات مہرئی کہ آنرا کسی نفاذ
 بگفتند فاعیہ زہر بہشت نیز گویند ازینجا است حدیث کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم لعجب الفاعیة
 ستورہ در ترمذیہ بشریۃ بصریح در فضائل خنایز آورده کہ سید ریاحین الجنة مشابہ این را خلیب از ابن
 عباس آورده و در سے کہ ابن بکارقسی است روی لیس شئی است بعضی گفته اند کہ تو شوق کرده است اورا
 در غیر سے و این حدیث را متابعت است کہ روایت کرده است از ابی ہرانی در از بریدہ آمدہ است
 سید ریحان ابن الجنة الفاعیة رواہ ابی ہرانی فی الشعب و نیز از انس آورده کان احب الیہ ریاحین الی
 اللہ علیہ و آلہ وسلم الفاعیة اتقی و نیز بخانیز معلوم مشوق کہ مراد بفاعیہ خناس است و نیز آورده کہ خنایز
 بسنتہ یسوی است تسبیح میکنند بر مردوزن و صبی دو و رکعت در خنایز است بابست و چهار
 در دو و بیشتر و مردوزن در قدر سے آید برو سے شکر و نیکو پس میگوید کی از ایقان مرد دیگری را
 در ترمذیہ آورده و حال آنکہ سے حجت اسلام است یعنی خنایز بخا و در روایتی آمدہ چگونہ
 خنایز اسلام است ازین سے این احادیث را آورده و طعن کرده و گفته احادیث
 صحیحہ سب زانما صحیح نیست و نیز از روہ کہ گفتہ در ہی در راہ خدا بقصد در ہم است و نفقہ در سے
 رواہ المدائس عن ابی طیبہ و در سے ابی سعید بن عسی مجز سے ست روی مجہول
 یا بکہ کہ خنایز یعنی در شتگان او و اینها در سل او ہر چه پیدا کردہ است و خلق نموده
 ریازیر در شیمانہ غایب است میکنند بوجہ سب خنایز را از وضع برین لایح است دور
 صحیح کہ سب کہند بخنایز و خنایز سب کہند ازین از زیادہ میکنند شبانہ و حال آنکہ کلام شمار او
 نیز در جہت سب خنایز بیواندہم بہر سب در پیش آوردہ است کہ یہ شدہ در آخر زبان قومی
 نقد بہ سند یسوی و اشعار و کمال ہم در از سب کہ در روایت ہر این حدیث را بقوسے

سازمان فضائل سما

از ابن عباس روایت کرده اند که این حدیث صحیح نیست و در سنن او دو سے عبد الکریم است و دو سے ابن ابی العاصی است و در صحیح
بصر سے روایت ہے کہ جامع از صحابہ غضاب سیاہ مردہ اند مثل امام حسن و امام حسین و محمد بن ابی وقاص و جامعہ از
تابعین و در تقدیر صحت حدیث مراد آن خواهد بود کہ رانی یا بنیاد سے بہشت را از بیت نبوی عقدا می کہ صادر شدہ است
از ایشان نہ از جہت غضاب چنانکہ در شان خوارج آمدہ است کہ سیما سے ایشان تخمین اس مست و حال آنکہ
تخلیق اس مرام نیست و شیخ ابن حجر گفتہ است کہ نظر کردہ است ابن جوز سے کہ طعن در عبد الکریم کردہ بہت زیور کہ
ابن عبد الکریم ابن مالک جزری ست فقہ ست روایت و در صحیح آمدہ و این حدیث را احمد ہر سند خود و ابو داؤد و
نسائی و حاکم درستہ رک خود و ابن حبان و صحیح خود و ہوتی در سنن شعب و ضیاء در مختارہ و حافظ ابن ابراہیم آورده اند
و ابن جوز سے در عدم تصحیح این حدیث تشکیک کردہ و گفتہ کہ اگر تسلیم کنیم کہ ابن عبد الکریم ابن ابی العاصی است احمد از
روایت وارد و دو سے روایت نمیکند مگر از کسی کہ ثقفہ است نزد دو سے و بخار سے نیز ابن حدیث را طریق تخلیق و
مسلم در متابعات آورده و ذہبی گفتہ کہ سے ابن ابی العاصی نیست و یہ حدیث صحیح است اتقی و ازین تحقیق ظاہر شد
کہ حدیث و عبد بر غضاب سیاہ صحیح است و ہر چه بر خلاف آن مرویات غیر صحیح و مختار نیز در مذہب فقہاء تابعین ست و
در مطالب المؤمنین میگوید کہ اتفاق کردہ اند شایع کہ غضاب بہ ذہب و زین است و از سیما میگویند کہ
و غضاب سیاہ و ہر کہ از غازیان ست برای بیعت در چہرہ او این کند دست ست و ہر کہ برای زینت نفس خود
دوستداری زبان مراد کرده بود نیز کثرت شایع رہے جسٹو نیز کردہ اند بیکر است کہ ذاتی محیط و سلفت خلافت
کردہ اند در ان بعض کردہ میدانند زیرا کہ پیر سے نور الہی ست و تفسیر نور الہی کردہ و زان عباس آورده اند کہ
فرمود چنانچہ خوش دارم کہ زینت کند برای من امرأۃ من خوش دارد سے کہ زینت کنم من برای وی و از نام ابی یوسف
و در روایت ست یکی آنکہ اگر در حالت قتال کند لباس بہتہ و اگر برای تزئین وزن خود کند نیز لباس بہتہ
کہ ذاتی شرح ادب القاضی و صحبت رسیدہ است کہ امیر المؤمنین ابو بکر صدیق غضاب میکرد چنانکہ تم کہ گیاہی ست
و لیکن رنگ آن سیاہ نیست بلکہ سرخ مائل بسپاہی کہذا قالوا و اما تاکہ انہ منقول از صحابہ مذکورین ست نیز چہ
و اند اعلم و غضاب زن دست و پای را بخا برای تزئین مزوج خود را مادام کہ در ان صورت تماشیل نباشد لباس
و جاریہ صغیرہ را نیز لباس ست و مرد را و صبی را نمی باید کرد مگر آنکہ عذر سے و ششہ باشد و کردہ است غضاب سیاہ
و باطلہ غضاب چنانجا تزئین با اتفاق ادا و غضاب سیاہ و خلافت چست و لیکن مختار در مذہب حرمت و کراہت ست
و در باب نہی از تنف شیب چیز سے ثابت شدہ در جامع الاصول از حدیث ابو داؤد و ترمذ سے و نسائی از عمرو
ابن شیب عن ابی عن جده آورده کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تنف نکند شیب را یعنی نخچینہ بیوی
زیرا کہ نیست بیج مسلمانی کہ بیرون شود در سلام مگر آنکہ باشد و رانی سے روز قیامت و در روایتی آمدہ کہ بنویسد اورا خطیب
بدان حسند و کم کند بدان خطیب این روایت ابی داؤد و دست در روایت ترمذ سے آمدہ کہ بنویسد اللہ علیہ وآلہ وسلم
نہی کردہ از تنف شیب و گفتہ کہ سے نور مسلم ن ست انتہی و سیوطی در مجمع البیواح آورده کہ کسی کہ رنگ کند بسپاہی
نظر کند خدا ایتالی بسو سے روز قیامت کہ کسی کہ تنف کند شیب را تنف مذہب ست اورا خدا ایتالی سے بمقام از تنف
روز قیامت رہا ابن عساکر عن عمرو ابن شیب عن ابی عن جده و تنف شیب نزد امام ابوحنیفہ کردہ است اگر

در بیان حدیث صحیح

بجست و درونی از ان در احادیث و شانکه در چه عدم است بجهت کلاسه که در صحت و ثبوت این احادیث است و اما
حکم مصنف بعدم ثبوت اینها بجهت این سنادست که عمر و ابن شعیب عن ابی عن جده زیرا که گفته که اگر ضمیر عن جده
عمر و ابن شعیب است این حدیث مرسل است و اگر باب عابد بود منقطع زیرا که اصل نسبت این چنین است عمر و ابن شعیب
بن محمد بن عبد الله بن عمر بن العاص و چون ضمیر جده بعد بود این حدیث از محمد بود و دو سه تابعی است و تابعی چون
رفیع کند حدیث مرسل بود و اگر باب بود حدیث از عبد الله بن عمر بود و دو سه تابعی است و لیکن شیب از دو سه
ساع ندارد پس حدیث منقطع باشد و همذ این است او در صحیحین نسبت و الله اعلم و در باب تختم بنجام حقیق و تختم در کتاب
راست چیزه ثابت نشده در تختم بنجام حقیق احادیث آمده و در کتاب مبارک است و لقی فقر میکند و نیز آمده که هر که
تخم کند یقین و نقش کند بر او و توفیق الاله بعد توفیق دید خدا بقی تعالی او را برای هر چیزی دوست دارد او را
بر دو نوشته و نیز آمده که اکثر حرزها بل جنت حقیق است و آمده که هر که تخم کند یقین همیشه بیند چیز را که دوست
سید او آرزو قضا کرده نشود و مر او را اگر آنچه نیک است و سعادت است از این احادیث بصحت نرسیده چنانچه
شیخ مصنف گفته و اما آنکه گفته که در باب تختم در دست راست چیزه ثابت نشده محل بحث است از جهت در دو
احادیث صحیح در نیاب، خود نیز سابقا در باب پوشش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته که انگشتری در دست
کرده اما روایات مختلف است در بعضی عادت، آنکه در دست راست بود و در بعضی در دست چپ و مجموع
احادیث صحیح است ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست راست است بود و این عبارت مصنف است
در نیاب و در بنجامی که چیزه ثابت نشده و در باب نبی در بعضی: بر زمان چیزه ثابت نشده آنچه صحیح
شده در نیاب است که خواب ز عرض گفته مگر بیب معاش و در بعضی روایات بعالم نوح در بعضی روایا بیب
صیب و نیز آمده که اگر خواب بد بیند نسل کند در جانب چپ بیب بد بیند کسی بیخانی از عین، ابی در جاهل
و کول و دشمن خود است اما در حدیث از عمر بن الخطاب بر زمان چیزه ثابت نشده و در بعضی روایا آورده است که نبی
ان یقین الرؤی علی نه ساد گفته که و امت کرده بخود نشاء و محققان از آنکه گفته که در بعضی روایا گفته که عبد
ابن مهران حدیث کرده بخدشی با که در کتاب... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا...
عبد الرحمن نیز روایت کرده و از آنکه... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا...
آن زن در خواب دید که سید از... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا...
اگر این خواب تو صادق است... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا...
صلى الله عليه وآله وسلم فرمود که اگر خواب بد بیند... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا...
تعبیر می آید... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا...
بدرست و نیز... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا...
سند در و چیزه... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا...
این مشهور است میان... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا... و در بعضی روایا...

در بیان تختم حقیق

در بیان نبی از عرض خواب بر زمان

در بیان تختم حقیق

و در بعضی روایا...

مگر آنکه اذن بگیرد از صاحب خود انتی و این نمی در حدیث صحیحین و ترمذی و ابوداؤد و واقع شده و این کلمه که
 سلطان فارسه فرموده یا سلمان شکست در دو و بعضی نسخ شکست تبا سے خطاب نیز می آرند اصلی نه اردو بخاری
 در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب من تکلم بالفارسیة و الرطانة و حدیث جابر آورده که روز خندق ازان حضرت
 صلوات الله علیه و آله و سلم التماس حضور شریفین بخاندوی نموده پس آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم باصحاب نه اوردا
 که در خانه جابر سوره سست زود باشد و آنجا حاضر آید و سوره فاست سست دیگر حدیث ام خالد آورده که خرد بود و
 پدر خود پیرانی نزد پوشیده نزد آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم آمد آن حضرت فرمود صلوات الله علیه و آله و سلم
 سینه که کلمه جاییه است یعنی حسنه دیگر کلمه کج که موضوع سست برای زجر صبیان از مستقدرات نیز کلمه فارسی
 و در صحیحین از حدیث ابی هریره آمده که حسن بن علی خرد بود و قمره از تره صدقه که نزد آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم
 آورده بودند برگزنت و در دهن نهاد حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود کج و زجر که تا بنید از دانه از دهن
 فرود که آیا بنیدانی که صدقه نیخویم و کذا قال ایسی ولیکن اینجا گفته اند که فارسی بودن لفظ سوخیل بحث سنانند که شکر کج
 میان لغت عربی پس چنانکه با بون و مثال آن گفته اند رسد تا آنکه خصمه حسنه بود و کج کج صوت سست لفظه موضوع عربی یا فارسی
 کذا قالوا و در باب کرامت شش فارسی متن چیزی است شده و حدیث کلمه فارسیه که این بریتیم که اینها خطیبه خطا از ترمذی آورده
 که انبعض الکلام الی الله الفارسیة و کلام شیاطین النوزیة و کلام اهل النار البخاریة و کلام اهل الجنة العربیة و گفته که جز کج
 اینی بیت را آورده و در سنن ابی سعید بن زیاد و بی سست روی ستم سست بوضع این حدیث و حافظ ابن حجر گفته که این
 اسمعیل از مستخرج بخاری سست در غیر صحیح و گویند که آنست در حدیث از پایان اوست انتی و نیز آورده که سن تکلم بافان
 زاوتی حیه و نقصت من مروتة و گفته که روایت کرده این را ابن عدی از انس و در روی طلحة بن زیدت تعقب
 کرده شده است آن که روایت کرده است آنرا حاکم در مستدرک و سنن ذهبی گفته که بس صحیح و سنن ابی داؤد
 شایسته است از حدیث ابن عباس که روایت کرده او را حاکم گفته من حسن بن شاکم ان تکلم بالعربیة تکلم بالفارسیة فانه
 نورث النفاق و از امیر المومنین عمر آورده که گفت لا تعلموا الرطانة الا عاجم و هم از ویس آمده که شنید مردی را که تکلم میکند
 بخاری در طواف پس گرفت هر دو بازوی او را و گفت بگرسوسه عربیت راه را رواها البیاتی الاول فی السنن
 و التالی فی شمس انتی و نیز آورده است که نفرستاد حق تعالی بیج و بیج هرگز بیج بیج بگر بعریت بعد از آن
 بیس ایرساند بقوم خود و زبان ایشان و از ابن مژوید تفسیر از ابن عباس آورده که گفت و سست کرده میشود و بیج
 زبان سست و سست هرگز بیج بیج از زبان و سست بیج یک از بیجا صحیح نیست و عجب آنکه حدیث دیگر آمده
 با ندر در مع زبان فارسه سست که میگوید کلام آنکس که در عرش اند فارسه سست حق تعالی چون خواهد و سست کند
 یعنی بان کسی که در عرش اندام بر که در و سست و آسانی سست و سست میکند اناریس اگر خواهد و سست کند امیر که
 در و سست نمی سست و سست میکند بعریه و لفظ دیگر آمده که زبان فضا خند و سست سست سست و چون راخی بود
 زبان سست و سست بر اینها نیز از موضوعات اند در باب و در الزنا اند مشهور شده که ولد الزنا تا بدخل لجنه حدیثی
 اناسه نیست و باهن سست در مقام حسنه میگوید که این حدیث ابو نعیم در جلیه از مجاهد ابی هریره مرفوعاً آورده و در حال
 آورد آنرا قطعه تا که ما از بی هریره سلع غار و در شات و سست میاز می و این هریره نیز طبری و انور سست

روایان سخن فارسی گفتن

در باب اول

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ آن سید ابریکند براسے نماز و روایت دیگر آمدہ از انس کہ بودیم با نذر رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس بگریه مردی بر غوث پس لعنت کرد آن مرد و آنرا پس فرمود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ لعنت کن اور کہ و سے آگاہ گردانید پیغمبری را از پیغمبران برای نماز و از انس در حدیث بخار سے در اب سفرد و در حدیث احمد و طبرانی و غیر ایشان نیز مثل این آمدہ و شیخ ابن حجر جزو سے علیحدہ در میناب تصنیف کردہ نتیجہ تشبیہ امام مستغفر سے در دعوات و غیر و سے نیز از ابی ذر مرفوعاً آوردہ کہ اگر ایذا کند بر غوث بگیر قدحی از آب و بخوان برو سے ہفت بار این آیت را و مالک ان لا تتوکل علی اللہ الا بیتی و بگو اگر شما مؤمن ایہ باز دارید ما را از شر خود و اینا سے خود پس از ان بیاش آن آبر اگر در فاش خود اسن می یابی از شر آن و خواندن این آیت در صلح و مساہ از برای دفع ہوام و عقارب از عمر ابن عبدالعزیز نیز نقل کردہ اند و گفتہ اند کہ از براعت نیز نافع است و اللہ اعلم و در باب آدم صلح حدیث صحیح وارد شدہ مراد خصوص صلح غناست یا عامتر از غنا و غیر آن و در ذم ہر یک از ان احادیث وارد شدہ است سیوطی در جمع الجوامع در کتاب لہو و لغوی از حدیث طبرانی و دیگر کبیر و خطیب در تاریخ از ابن عمر آوردہ کہ نبی عن الغنا و الاستماع الی الغنا و عن الغنیۃ و الاستماع الی الغنیۃ و عن النہیۃ و الاستماع الی النہیۃ و از حدیث خطیب از امیر المؤمنین علی آوردہ نبی عن ضرب اللوف و لعب الصنع و ضرب الزنا و از ابن بللی الی اللہ یا در ذم ملاہی از ابن مسعود آوردہ کہ الغنا و غیبت النفاق فی قلب کما یبیت الماء البقل و از ابن مسعود الفردوس از انس باین لفظ آوردہ الغنا و اللہ یبیتان النفاق فی قلب کما یبیت الماء البقل و اللہ نفسی بیدہ ان القرآن و الذکر یبیتان الایمان فی قلب کما یبیت الماء البقل و غنا و غیبت النفاق فی قلب کما یبیت الماء البقل و از ابن مسعود در امالی از ابن مسعود آوردہ ای کم و المعازف و الغنا فانما یبیتان النفاق فی قلب کما یبیت الماء البقل و صاحب مشکوٰۃ از بیہقی در شعب الایمان از جابر آوردہ الغنا و غیبت النفاق فی قلب کما یبیت الماء البقل و سیوطی از ابن مردودہ و بزار و ضیاء مقدسہ در مختارہ و سعید ابن منصور در سنن خود از انس بہی از عائشہ آوردہ صوتان ملعونان فی الدنیا و الآخرة فرما عند لغتہ و رتہ عند مصیبتہ و از حکیم ترمذی سے در نوادر الاصول با آوردہ من استمع الی صوت غنا لم یؤذن لہ ان یسمع صوت الروحانیین فی الجنة قیل و ما الروحانیون قال قوا اہل الجنة و نوحہ صنیعت است و از حاکم در تاریخ و طبری از علی آوردہ من مات رقیبۃ فلا تقبلوا علیہ و سے گفتہ کہ این حدیث ضعیف است جدا و از ابی امامتہ آوردہ اند ان اللہ عزوجل یغشی ہر سے و رحمۃ للعالمین و امر سے بحق المعازف و المزامیر و الا و اما و الصلیب و امر الجاہلیۃ الحدیث و این حدیث را ابوداؤد و طیالسی روایت کردہ و احمد ابن حنبل ابن منیع نیز مانند این آوردہ و بزار از ابن عباس مرفوعاً آوردہ حرم البیتہ و البیۃ و الکعبۃ یعنی لطلیل از ویلی از ابن عباس مرفوعاً آوردہ امرت بہدم لطلیل المزار و از ابن مسعود سے در امالی و ابن عساکر در تاریخ آوردہ من تعدالی قتیۃ لیسمع منها اللہ فی اذنیہ الا انک یوم القیامۃ و از جابر آوردہ اول من تبتی بلبس و ابن ماجہ و طبرانی از صفوان ابن امیہ آوردہ کہ در مدینہ عمر ابن قرقہ مرو سے بود کہ کسب و سے و نذنی بود چون کریمہ و من الناس من یشتري لہو الحدیث نازل شد نزد آن حضرت آمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و عرض کرد کہ اورا ببخشے پیش آمد کار و سے و نذنی بود

در بیان حدیث

آن حرام شد. آن رزق وی از بخار سد و جز این کار سے از دست وی نمی براید اذن می کند که وقت نهم بیفتد
یا رسول الله فرمودند از دست و دست راست و دروغ گفتی ای دشمن خدا خدا تعالی ترا قدرت بر رزق حلال طیب
داد و تو حرام را بجای آن اختیار کردی اگر بعد ازین اینکار کردی ترا چنین و چنان کنم بر خیز از پیش من
و تو بکن الحدیث و اکثر مفسرین لهذا الحدیث را بغنا تفسیر کرده اند و گفته اند که این عباس و ابن مسعود سوگند
خورده اند که مراد نیست و قول فضیل بن عیاض است الغنا رقیة الزنا و دار قطنی و ویلی از جا بر آورده که چون
روز قیامت شود بگوید حق سبحانه تعالی کجا انداخته انانی که نمره سے دشتند چشم و گوش خود را از مزایر شیطان
جدا کنیدی ایشان را در تنهای مشک و عنبر و بگوئید مرفرشتگان را که بشنوا نند ایشان را تسبیح و تجمید من پس بشنود
تا و از دایره غم که بر گز که مثل آن ز ششینه و در جامع الاصول نیز صدر این حدیث آورده است و هم
در جامع الاصول از ابی داؤد و در مشکوٰۃ نیز از احمد آورده که نافع مولا سے ابن عمر میگوید که بودم با ابن عمر در راهی
ناگاه نشیند او از من راه سے را پس نهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود را از راه بیک سو شد پس گفت
مر بعد از ساعتی ایامی شنوی آن آواز را من و آن زمان خود بودم و در روایتی آمده که بودم من ز ولین
ابن عمر ناگاه آواز سے شنید الحدیث و بود او و در حدیث خود آورده که گفت ابن عمر بودم با رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم پس شنید مثل آنچه من شنیدم و در حدیثی که من کردم و در حدیثی وی ذکر آنکه نافع گفت که خود بودم
نیست و مقصود از ذکر خود سے عند است که چرا او را منع نکرد این احادیث است که در زم غنا و مزایر و بلاست
وارد شده و امثال آن بسیار است و غیر این آمده که از جهت خوف قتل برین قدر مقدار افتاد و شاید که تو بگویی مشک
نیست که درین بیان حدیث است که صحیح است که بعضی آن کرده اند و تصریح بصحت آن نه نموده و بعضی از آن دلیل
ست که بعد صحت آن حکم کرده اند چنانچه در ضمن بیان اشارت به آن کرده شد و معنی مصنف آنست که حدیثی
صحیح و بیاب نیاید اگر از اداری سے بیار تا حقیقت حال معلوم شود و به آنکه بعد از نفع نظر از آن که جانب ضعیف بود
طرق بمرتب حسن و بد و حسن بمرتب صحیح حدیث صحیح در بیاب حدیث جز ترین است که بسن مردم آنرا در ثبات
و احتیاط نیز بیارند و انصاف آنست که در اول آنرا دست نگردد و بعضی مواضع متبادر ایام عید مانند آن و الفاظ
چنانچه در صحیح بخاری سے مسلم آمده اینست که عائشة میگوید در آمد بر من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نزد من
و بخاری بود که نفع میگردید بغنا سے بعاش پس به پنوا افتاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه خواب
و گیر ایند رسو سے مبارک ذور ایس در آمد از کس پس من که در او گفت خرمار شیطان را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
را امید ایسے پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسو سے مبارک با یو بگر آورد و گفت بگذا این دختر گانزایا ابابکر
پس چون غافل شد ابوبکر فکله کرد آن دو چهار مرتبه را تا بیرون رفتند بر درین واقعه زعیب و رواست و دیگر آمده که
گفت عائشة در آمد بر من بو بکر و تر دامن دو دختر بود ز دختران انصار غنا میگردید بد آنچه گفت و گورده بودند
مانند آنکه زینب داشت گفت عائشة بنیو ند آید دختران من خیمه میں گفت بو بکر آیا منمور شیطان در خانه رسول خدا
ست و آن روز عید بود پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدستیکه قوم را عید سے است و این روایت
است در روایت دیگر آمده که ابوبکر در آمد بر عائشة و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسو سے بد روز عید فطری

یا عید است و نزد عائشه روز نهم سرد و سده بود که گفته میکرد و پنج با یکدیگر که در روز نهم در روز نهم است
 ابو بکر فرما شیطان فرما شیطان پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا ابوبکر هر قوم را عید است و عید ما
 این روز است و در روایت دیگر آمده که در آن روز ابو بکر بر عائشه و نزد او سے دو بار یہ بودند کہ غنا میکردند و ایام منی و
 میزدند و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشیده بود و در ایام پس منع کرد ایشان را ابو بکر و کبشاد آن حضرت
 صلی الله علیه وآله وسلم روی مبارک خود را و فرمود بگذارد ایشان را یا ابوبکر کہ ایام عید است و آن ایام ایام منی بود
 همه روایات بخایه سے و مسلم اند اکنون باید دید کہ چون ابو بکر صدیق کہ اسبق و اقدم صحاب است و معرفت حکام
 دین غنا را فرما و فرما شیطان گفت و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را برین تقریر کرد و گفت کہ این
 گو کہ این فرما شیطان نیست و حرام نیست بلکه چه گفت منع کن یا ابوبکر ایشان را برین کہ امر روز عید است یعنی
 این حکم را کہ حرمت تعنی و تدفیف است مطلق بدان و عام خیال کن در روز عید از هر سرد و این قدر جایز باشد
 خصوصاً دخترگان و نوسالان را اگر گفته کنند و اشعار کہ بران بخش و ذکر سار و اشغال آن نباشد بخوانند و این
 تخصیص را ابو بکر صدیق چون تقریب نیفتاده بود و سابقاً بیان از جانب شارع سیافتمه نمیدانست اکنون تقریب
 وقوع این قضیه معلوم کرد و نیز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خود شنیدن آن مقید شد و ابو بکر را نیز بر آن
 ترخیص نمود بلکه تغافل زود بر بخشید در نیاب اشارت فرمود پس نهایت آنچه باین حدیث ثابت شود
 اباحت و حرمت آن در بعض احوال مثل ایام عید و مانند آن مابودن او حرام و فرما شیطان و غیر این احوال
 بین معنی نزد انصاف ظاہر است از حدیث کمالاً بخفی و حدیث صدوران ملعونان فی الدنیا و الآخرة فرما خند نموده
 و در حدیث مصیبه گذشت نیز قبول سیوطی صحیح است و در کتاب خود در فضیله و در مختار
 آورده ام صحیح است دیگر حدیث معارف که در صحیح بخاری آمده کہ آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم کہ
 در امت من اقوام پیدا آیند کہ استحلال کنند حرامی را کہ حرام است و از آن رنجازناست حریم را
 و معازرت را یعنی آلات ملامتی را کہ فرما میرسد پس اگر استیعا معازرت و آلات ملامتی حرام نباشد مطلقاً
 بران و ذکر او با حر و حریر چه معنی دارد در قرآن است و این حدیث مرابن خرم طبری را کہ از علمای متاخرین
 می بینم است و قابل است با بحث خدا و فرما میرسد بحکم آنچه کہ در نیاب در دشمن است شرح تحقیق این
 تفصیلاً طلبید موقوف بود بر بیان بعضی از این است علم است که در اصل حدیث مقرر است است که بچایه
 جمیع روایات صحیح سرد بعضی احادیث است که در کتابها تراول و در حدیث کمالاً بخفی فرما خند نموده
 ذکر امان و تامل ندان شکر و این قسم حکم نماید است بصحت صحیح بعضی مکررین و مجرول بود که دلیل بر این است
 توفیق است و خبریم معنی و لیکن چون در حدیث آمده است که در حدیث مقرر است که حدیث صحیح است بر آن
 در اترا م کرده است که درین کتاب جرح میار در این حدیث است و از این حدیث در حدیث کمالاً بخفی
 اگر چه در حدیث ماخر است و نیز باشد گفته از تفسیرات است که از حدیث مقرر است که حدیث صحیح است
 اما در واقع متصل است و بچکار بجایه است که نسبت بر مال مایه است و چون که مسلمان را نسبت بر حدیث است و از
 نسبت شیخ بیواسطه و گوید قال فلان این حکم معنی ندارد و در حدیث کمالاً بخفی است و حدیث صحیح است

و حکم غنہ نژد بخاری سے آئی ہے کہ اگر اس سے ثابت شود و این را و سے از تندی سلامت
در حکم اتصال داخل است و الا احتمال انقطاع دارد مثال بن خبر معارف است کہ بخاری سے در لال این حدیث حدیث یا خبرنا
در اشالی آن گفتمہ سوق حدیث نموده است و گفتمہ قال ہشام ابن عمار حدیثنا صدقہ ابن خالد قال حدیثنا عبد الرحمن
بن یزید بن جابر قال حدیثنا عطیہ ابن قیس قال حدیثنا عبد الرحمن بن غنم قال حدیثنا ابو عامر ابو مالک الاشعری سے
از سماع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقول لیکون فی ہستی اقوام یسجلون الحروا الحریروا المعازف الحدیث پس
این حدیث متصل است اگر چه حدیثنا ہشام یا خبرنا ہشام گفتمہ و گفتمہ قال ہشام زیرا کہ ہشام از شیوخ بیواسطہ
بخاری سے مستقیم شہرہ و ملاقات بخاری سے و سماع و سے از وی معلوم معروف است و بخاری سے از وی احادیث وارد
بجہت حدیث بخاری سے گوید کہ صاحب زہرہ آثار مکررہ در چہار حدیث و بخاری سے منزہ و مبرہ است از تالیس
و بیچ کس اور بعد ان نسبت مکررہ دو وصف نموده پس این حدیث صحیح باشد از جهت ثبوت اتصال و عامہ علما
و محدثین برین اندالا ابن حزم کہ درین حکم و در بسیاری از امور درین مسئلہ مخالف جمہور افتادہ و براہ خلاف
ایشان رفته است و بر ظاہر حال آنکہ صیغہ قال است استادہ و گفتمہ کہ اتصال این حدیث معلوم نیست زیرا کہ
بخاری سے قال ہشام گفتمہ حدیثنا و از زبان ہشام سماع این حدیث از وی سے صحیح معلوم نیگردد و نمیداند کہ ہشام
از شیوخ بخاری سے سماع و از وی سے سماع دارد و ہشام گفتمہ حدیثنا و ہشام گفتمہ حدیثنا و ہشام گفتمہ حدیثنا
تہ قصد حدیث و سماع از جهت قال گفتمہ حدیثنا بخاری سے در صحیح خود مثال این دارد و گفتمہ حدیثنا گفتمہ
و ابن حزم در کتاب خود گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا
و سماع بود خواہ بگوید اخبارنا یا حدیثنا یا عن فلان یا عن فلان ہمہ محمول بر معنی است و این مناقض صحیح است
کہ اخیر کردہ و سے بانفہ کہ سخن در اتصال و صحت این حدیث کند گفتنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا
بوضع این حدیث و ہر چه درین باب مرویست حکم کردہ و از شیخ مصنف در افراط و سبائتہ در گذرانیدہ زیرا کہ
مصنف میگوید کہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا
درین باب تجملہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا
کہ در سنی یا حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا
متحدہ آمدہ اشیر گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا
بہ نسبت بدانکہ از حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا
مذات و صفات یاد و گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا
کہ بعد از فقہار مشہور شیخ است و ہم سبب از شیخ ترمذیست کہ بگوید کہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا
بصحت کند بدانکہ متعارف و مشہور میان ایشان است و حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا
کہ استبداد بطلان بحدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا
و چون سند را تا بہ ہشام رساندہ است و در روایت ہشام از شیخ ترمذیست کہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا
بہ نسبت بدانکہ از حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا گفتمہ حدیثنا

و ہشام

واحوال ایشان راه ندارد از آن خارج بوده باشند و بالجمله آنچه در اینجا منقح میگردد آنست که بر حرمت سماع علی الاطلاق
 دلیل قطع از ضروریات دین ثابت نشده و عمل اعتیاد آن حلال طریقه اتباع است و هر که آنرا بطریق علم و بحث
 در احادیث و آثار و اقوال اثبات کند محمل گفت و گو است و از هر که بطریق سکر و غلبه شوق و سطوت حال صادر شود
 معذور و هر چه نه از مردم اهل ادب و توریعی ملاحظه و مبالغات آید منکر و ائمه اعظم و در باب تحريم لعب شطرنج حدیثی
 صحیح نشده و احادیث در تحريم شطرنج نیز بسید آمده و لیکن میگوید که این احادیث بصحت نرسیده است از امیر المؤمنین
 علی آورده اند که بقوسه گذشت که لعب میگردند شطرنج پس بگوید بر ایشان بر شدت نمود و فرمود انا و اگاه باشید
 ای قوم که شما بر اسے غیر این کار آفریده شده اید و اگر ترس این نمی بود که سنت و طریقه خواهد شد هر آینه میزوم من
 این را بروی شمار واه البیعتی و از این عساکر نیز آمده که وی گذشت بر قوسه که بازی میگردند شطرنج و فرمود
 مانده و التماثل التي انتم لها عقون اگر ساس کند یکی از شما انگه را تا آنکه سر و شود بهتر است از آنکه ساس کند این
 روایت کرده اند این حدیث را ابن ابی شیبہ و عبد بن حمید و ابن ابی الدنیاء و زوم ملاهی و ابن المنذر و ابن ابی حاتم
 و بیہقی و نیز از و شے آمده که فرمود که سلام کن بر اصحاب نرد شیر و شطرنج رواه ابن عساکر و نیز آمده که ملعون لعین
 بالشطرنج و الناظر اليها کاکل لحم الخنزیر و نیز آمده که حق سبحانه و تعالی را در هر روز سید و شفقت نظر رحمت است
 بر مبدگان خود و نظر نمیکند در آن لبر سے و صاحب شطرنج و آید که و هر که لعب کند نرد شیر گوید که در آورد دست
 زور در لحم خنزیر و امثال این احادیث و آثار بسیار آمده در رد سب شافعی با بجز خصصی در بنیاب هست و
 مشهور و مختار در مذہب حنفی حرمت است و در باب لا تقولن للرجال انهم اذا ارتدوا عن دینهم صحت حدیثی صحیح نشده بلکه خلاف
 آن صحیح شده من بدل دینہ فاقبلوه حدیث من بیل دینہ فاقبلوه صحیح است احمد و بخاری و ترمذی و ابوداؤد
 و نسائی و ابن ماجه آنرا روایت کرده و کلمه من عام است امثال مذکور و سونش پس مرأه نیز در تحکم خلا باشد چنانکه
 مذہب امام مالک و شافعی و احمد و بعض علمای دیگر است و نیز و امام ابوحنیفه و سفیان ثوری و تابعان ایشان بمرأه
 لعنت ارتداد نکشند اگر توبه کرد و بنها و الا حبس کنند تا اسلام آورد و دلیل ایشان آنست که در صحیح آمده که پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم نمی کردار قتل آن مطلقا خواه کافر اصلیه بود یا مرتده و نیز اصل تاخیر اجزیه است بسوی
 آخرت که در الحرام است و تعجیل در مردان بجهت خوف شرعاً جلیل است که بخاری و مقاتله ایشان است تا اصل اسلام
 و در نسائیه است آن نه در زوار جهاد کفار قتل اینها جائز بود کذا فی الهدایه و در بعض احادیث عدم قتل امرأه
 مرتده بصحیح میزور و یافته است و لذا که سبوی در صحیح ابویوسف مع احمد حدیثی نقل کرده از معاذ بن جبل مرفوعه آورده که هر مردی
 که مرتد شود از اسلام دعوت کن او را با سلام اگر توبه کرد بپوشد آن از سے و اگر توبه نکند کشته کردن او در سزای که
 مرتد شود دعوت کن او را اگر توبه کرد قبول کن و اگر با آورد طلب توبه کن از وی اینجا ذکر نیز بکن و هم بسته است
 اقتضای بند و در زکات شرح حنفی از حدیث واقطنی از ابن عباس آورده که گفته است که گفت رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم لا تقولن للمرأة اذا ارتدت و درین حدیث نیز طعن کرده و نیز در شریعتی گفته که در وقت نزول این حدیث
 از انس آورده و وجه عبدش بن حبیب است و سبوی از ابو یوسف آورده که نسائی مرتد را بیدار کرد و سیف و خنجر و
 و قتل نسائی مرتده نیز روایات آمده که آن نیز ملعون است پس جلیل آن آمده که در حدیثی از قتل مطلق نسائی

در بیان تحريم شطرنج

در بیان مثل از آن مرتده

چنانکه در روایتی است پس قیاس منج حدیث نبوی از قتل نساکر و وقتد بر در باب اذا ج اقتیل بین القریین غیر نمازها
 چیز سے ثابت نشدہ این مسئلہ در کتب خفیہ در باب قسامت مذکورست کہ گفته اگر در میان دو قریہ بگذرد و بر سر
 قتل باشد پس قسامت بر قریہ است کہ نزدیکتر باشد از وی و قسامت آن بود کہ مردہ کہ اثر جراحت داشتہ باشد
 در محلہ یافتہ شود و قاتل او معلوم نباشد و او بیاسے وی دعوی کند خون اور بر اہل محلہ و گواہان مذاشتہ باشند
 چاہہ مرد را از محلہ سو گند میدہند کہ با ندر یا نکتہ ایم اور او نمیدانیم کشندہ اور اگر این سو گند خورد حکم کردہ شود بر اہل
 محلہ بدیت مقتول و این حکم علی الاطلاق بحدیث صحیح ثابت شدہ است و حکم قسامت متفق علیہ است میان
 جمیع ائمہ تفصیلاً کہ در مذہب ہر یک مذکورست اما این مسئلہ کہ اگر مقتول در میان دو قریہ یافتہ شود ضامن میگردد
 دیت اور قریہ کہ نزدیکترست مختلف فیہ است مذہب خفیہ است کہ مذکور شدہ و دلیل برین حکم در ہدایہ حدیث
 سے آر دو در حاشیہ وی از بسو ط نوشتہ کہ اینجہ پیش اہل سعید حدریست کہ قتلی را نزد حضرت رسول اید صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم آورند کہ در میان دو قریہ افتادہ بود فرمود تا اگر مردہ شد و در بسو ط گفت کہ مساحت کردہ شد پس قریہ
 یافتہ شد بجانب یکی از ان دو قریہ بیک شہر پس حکم کرد بقسامت دیت بر اہل آن قریہ و در تہذیب الشریعہ میگوید کہ
 این حدیث اہل سعید را عقیل آوردہ و گفته کہ در روایت ابو اسحاق است و ہذا روایت ہا میں و نا اہل لہ قتل خراجہ امام
 فی سندہ والہزار و ابو اسحاق از رجال ترمذیست و شیخ غالیست اما کتاب ہنود و امام احمد گفته کہ بکت حدیث
 و ابن حصین توفیق کردہ است اورا ہذا علم و در جمع البواع از شے آوردہ ہر روایت عبدالرزاق و ابن ابی شیبہ
 و بیہقی کہ کثرت یافتہ شد میان و ادغہ و شا کر کہ نام در موضعست پس امر کرد امیر المؤمنین عمر بن الخطاب کہ قیاس
 کند میان این دو قریہ پس یافتند اورا و او در تہذیب پس حکم کرد بقسامت و ضامن گردانید اہل و ادغہ را دیت و
 دو روایت دیگر ہم از شعبہ بروایت سعید ابن منصرہ روایت آوردہ کہ شتہ یافتہ شد در خرابہ و ادغہ ہمدان پس حکم
 کرد عمر بن الخطاب بقسامت در دیت از تہذیبین روایت شدہ و روایت دانستہ نیز یافتہ است ابن آددہ
 و گفته کہ رفع این حدیث بکفرت رسانند و ہذا روایت ابو اسحاق و ابن ابی شیبہ و ابن ماجہ و ابن کثیر و ابن
 ست با تفاق آوردہ روایت کردہ است کہ امام ابو اسحاق را کہ روایت کردہ ہست و ہذا روایت ابو اسحاق و ابن ماجہ
 همچنینست حدیث در روایتی کہ نام مردہ بر شاگرد بکرم غیر تھا کہ قدر علیہا ہذا روایت ابو اسحاق و ابن ماجہ
 بر قتل یافتہ شد و میان دو قریہس جمال روایت شدہ است کہ در روایت ابو اسحاق و ابن ماجہ و ابن کثیر و ابن
 و شیخ مصنف سلوید کہ این روایت ثابت شدہ است اورا ہذا روایت ابو اسحاق و ابن ماجہ و ابن کثیر و ابن
 چیز سے ثابت شدہ در تمام کتب مذکورہ است و ہذا روایت ابو اسحاق و ابن ماجہ و ابن کثیر و ابن
 حدیث ابن شہاب و لسانی و بیہقی و ابو اسحاق و ابن ماجہ و ابن کثیر و ابن شہاب و ابن ابی شیبہ و ابن ماجہ
 صحیح شدہ در بنیاب نہ پیمبر علیہ السلام خبرست بحدیث روایت شدہ ہذا روایت ابو اسحاق و ابن ماجہ و ابن کثیر
 و مذکور کہ در کردہ مشورہ ابن عباس کہ گفته ہست ہذا روایت ابو اسحاق و ابن ماجہ و ابن کثیر و ابن شہاب
 کہ این حدیث از مثل بخاری تقاضا سے بطمان شدہ کہ روایت خطیب دانی نے ہے در تہذیب صحیح بخاری سے اورا ہذا روایت

در بیان مقتولیکہ یافتہ شود در میان دو قریہ

در بیان مقتولیکہ یافتہ شود در میان دو قریہ

پس چون دسے لے صحت کند در حد اعلا رکند اران و صحت و صحت و سے از امثال عقیقہ منقوش است بخلاف دیگر
 عقیقہ و امثال و سے این عبارت را بگویند یعنی مطلق مرتبه صحت بود و از ان بطلان آن لازم آید و گفت که شیخ
 ابن حجر گفته و بہر حال موقوفش ثابت است و انشاء علم و در باب دوم کسب و فقہ مال چیز سے ثابت نشدہ و فقہ
 مال فی الجملہ احادیث صحیحہ واقع شدہ و نص قرآن بدان ناطق است و چون در مدح کسب حلال و ترغیب بدان احادیث
 صحیحہ رو و یافتہ آنچه در ذم مطلق آن واقع شدہ باشد ضعیف بود یا موضوع و مانا کہ مراد آنست کہ چون در احادیث
 در ترغیب زہد و توکل و ترک دنیا و متلع آن مبالغہ کردہ اند باید کہ از اطلاق آن چنان معلوم نشود کہ اگر کسب کردن
 مکرمہ و صنوع بود و از مال و منال کلی جناب شرط است بعضی از ان احادیث ثابت نیست و آنچه ثابت است
 محمول است بر آنچه مفہوم میشود و از احادیث صحیحہ کہ توسط اقتصاد است و دنیا و اموال ہم مذموم است و ہم محمود و توسط
 و اقتصاد در ہمہ جا محمود و مرغوب است چنانچہ قول وی و در باب ترک اکل و شرب از بیاحت چیز سے صحیح نشدہ

و نیز بر مثل همین معنی محمول است قولہ تعالیٰ کلو امن الطیبات و املوا اصالحا فانہم و در باب حجامت و اختیار آن
 در بعض ایام و کراہیت آن در بعض چیز سے ثابت نشدہ و آنچه ثابت شدہ است در بیاب آنست کہ مراد
 با حجامت و حدیث صحیحین کہ انکان فی شئ شفا یعنی شرطہ حجام او شربہ غسل اولاد غنہ باز ذکر حجامت و این رو حدیث
 و احادیث دیگر کہ در بیاب وارد شدہ سابقا در باب طب و معالجات آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم امراض را مذکور
 شدہ است اما در اختیار حجامت در بعض ایام و کراہیت آن در بعض نیز احادیث مرویست ولیکن بصورت سیدہ
 صاحب مشکوٰۃ از حدیث ابن ماجہ از نافع از ابن عمر آورده کہ گفت شنیدم رسول خدا صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ
 میگفت حجامت ہر ما شتا افضل و نافع است و زیادہ میکنند عقل را و حفظ الیس ہر کہ خوابد کہ حجامت کند روز شنبہ
 کند سرمایہ خدا سے غزویل و پرمیز کند حجامت کردن را روز جمعہ و روز شنبہ و یکشنبہ و حجامت کنند روز و شنبہ
 و روز سہ شنبہ و پرمیز کنند حجامت را روز چہار شنبہ زیرا کہ وی روز سبت کہ رسیدہ شدہ در وی بلا یابوس و پیدا
 نمیشود و خدام و نہ برص مگر در روز چہار شنبہ و آنچه حدیث را در مقاصد از حاکم از عطاء بن خالد از نافع از ابن عمر
 تا پرمیز کنند حجامت را روز چہار شنبہ آورده و در روز سہ شنبہ گفته کہ وی روز سبت کہ صرف کردن تعالیٰ و روست
 بلار از یوب و اصابت بلا یوسے در روز چہار شنبہ ذکر کردہ و گفته کہ سندی ضعیف است و گفته کہ حدیث ابن
 از سعد ابن عیون از نافع است و وہی گفت کہ وی مہول است انتی بود مشکوٰۃ نیز از حدیث احمد ابی داؤد
 از ہری مرسل آورده کہ ہر کہ حجامت کند روز چہار شنبہ یا روز شنبہ و برسد اورا برص بآید کہ بلاست نکند مگر نفس
 خود را و ابو داؤد گفته کہ اسناد این صحیح نیست در معتقل ابن یسار آورہ کہ گفت گفت رسول خدا صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم
 حجامت روز سہ شنبہ در ہفد ہم ماہ و و است مردای سند را و گفته کہ روایت کرد اخذ حدیث را و اب بن جہل
 و اسناد او قوی نیست و رزین مانند این از ابی ہریرہ آورده و در حدیث ابی داؤد از کثبہ بنت ابی بکرہ آورده
 کہ گفت پدر من نمی میگردد اہل خود را از حجامت روز سہ شنبہ و میگفت کہ رسول خدا فرمودہ است اللہ یابوس و سلم روز
 سہ شنبہ روز خون است یعنی غلبہ خون و در دوسے ساعتی است کہ ساکن نمیشود و خوب روست یعنی اگر حجامت یا کسب
 کند و روستے بسا کہ ہلاکت انجامد بجهت عدم انقطاع دم کہ انی بعض شہر و درین دو حدیث ہذا ہر تہ افنی منیاب

در بیان حجامت و اختیار آن
 در بیان حجامت و اختیار آن
 در بیان حجامت و اختیار آن

اگر آنکه این حدیث در غیر روز معین که هفتم ماه است محمول باشد کذا امیل و الله اعلم و عادت شریف در حجامت
 هفتم و نوزدهم و بیست و یکم بود و در احادیث فضل و نفع آن وارد شده و حدیث ابی داؤد آمده که آن شفاست
 هر چه در او گفته اند که خون بلکه جمیع رطوبات از اول ماه تا نصف و غلبه و شورش بود و در آخر وقت و سر و سینه
 و باه ساط ماه معتدل و مناسب است بدان و بدانکه در حدیث ابی داؤد از انس آمده که حجامت آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم در خدعین و کاهل بود و آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر بامه خود یعنی وسط راه
 مبارک خود از شاة مسومیه که در خیرش داده بودند حجامت کرده و عمر گفت که من حجامت بر بامه سبب علت زهر کردم
 پس برفت از من قوت حفظ تا آنکه تلقین کرده میشدم فاتحه الکتاب را در نماز رواه رزین و در مقاصد گفته که یکی
 از حدیث عمر این دو اصل از انس مرفوعاً آورده که حجامت در نقره پس مورث بسیار است جنب کنید از آن و
 خطیب گفته که این دو اصل مهم است بوضع و تحقیق حجامت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باغوخ یعنی در تارک
 سر خود از درد سکه که داشت در روایت کرده شده است که وی صلی الله علیه و آله و سلم حجامت کرد بر بامه و گفتن خود
 و طبرانی در معجم کبیر از ابن عمر مرفوعاً آورده که حجامت در سه نافع است از جنون و جذام و برص و ضرس و مجموع این
 احادیث بصحت نرسیده و لهذا اشعاش نیز آمده و الله اعلم و در باب احتیاط احادیث بسیار منقول است و در حدیث
 سلم که من احتکر فمواط حیزه سحر هیچ نشده و آنرا بعض میگویند فسوخ است و بعض محل بران میگویند که چون پاک
 باشد بابل آن مقام و در سنن و منی از احتکار تشدیدات عظیمه واقع شده طبرانی و بیهقی از معاذ بن جبل آورده که حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بنده است محکوم اگر از زانی بدین حق تعالی نر هزار محزون گردد و اگر گران
 آرد خوش شود و این ماجه از عمر آورده که الجالب مرزوق و المحتکر ملعون و نیز آمده است که آرنده غله در بازار مثل مجاهد
 فی سبب الله است و محکوم مثل طهرانی کتاب الله واحد و ابن ماجه از عمر آورده که هر که احتکار کند بر مسلمانان طعام
 مبتلا سازد و را خدا سے تعالی بخیرام و افلاس نیز آمده که هر که احتکار کند طعام را بر مسلمانان چهل روز و تصدق کند
 آنرا قبول کرده نشود و از سعه رواه ابن عساکر عن معاذ بن حاکم از ابن عمر آورده که المحتکر ملعون و مثال آن نیز آمده
 در حدیث احمد و مسلم و ابی داؤد و ترمذی از ابن عمر آمده که لا یحتکر الا حاط احتکار کند که غاطط یعنی گناهکار و در
 روایتی از مسلم و بیهقی از عمر ابن عبد الله آمده که من احتکر فمواط و شیخ مصنف غیر این حدیث را صحیح نمیگوید و آنرا نیز
 میگوید که بعض فسوخ گفته اند کاشکے آن احادیث را که ناخ این حدیث اند ذکر میکرد و الله اعلم و تقید حرمت احتکار
 بزبانکار بودن او بابل بلد در کتب فقیه مذکور است و نیز گفته اند که احتکار بخیرین غله است از بازار و اگر در ملک و
 از زراعت و مانند آن در آید احتکار بنود و در باب سحر الوجه بالیدین بعد الله حدیث صحیح نشده در جامع الاصول
 از حدیث ترمذی از امیر المؤمنین عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه بر مبدشت و دست
 خود را در مافروخته آورد تا آنکه مسح میکرد بر دست روسه خود را و در روایتی روئیکه در دست تا مسح میکرد
 و صاحب مشکوٰه از حدیث ابی داؤد از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوال کنید
 خدا بیخالی را ببطون کفما سے دست خود و سوال کنید او را به پشت های دست و چون فارغ شوید مستح کنید بستانای
 خود روپا سے خود را و سیوطی در جمیع ابواب حدیث ترمذی را که مذکور شد آورده و گفته که ترمذی گفته است که آنچه

باز این حدیث

در جامع الاصول

صحیح غریب است و از عالم درست گرد نیز آورده در این حدیث از عبد است بن سعید در این شرح از اشکال از ابن ماجه
 و از ابن عساکر و طبرانی و عاکم از ابن عباس و از ابن نصر از ولید بن عبد الله بن ابی سعید نیز آورده و چیزی در حدیث
 حصین ابن را از سنن ابن ماجه و صحیح ابن حبان و صحیح مستدرک حاکم نیز آورده و از آنچه گفته شد معلوم شد که حکم بعد
 صحت حدیث صحیح ابویوب بالید بن بعد الله عا و درست نباشد گویا که در حدیث صحیح او علی الاطلاق بود زیرا که گفته اند که آن
 در صورت دعاست بر رفع یدین نه مطلقاً چنانچه از مسیبا و احادیث نیز ظاهر میشود و الله اعلم و در باب مرگ ناگهانی
 چیزی صحیح نشده و حدیث آنها را حدیث المؤمنین اخذه است لکن کافر ثابت نشده و بیامع الاصول از حدیث ابی داؤد
 از عبد الله بن خالد السلی از مردی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم موت الفجاءة اخذة است لکن فی روحه المؤمن مرگ ناگهانی گرفتن غنیمت است مگر کافر او رحمت است
 مؤمن را و از عائشه نیز ماخذ این آورده در مشکوٰۃ از بسید احمد بن خالد آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم موت الفجاءة اخذة الاست و او بود او از اوست که چینی در شب با ایمان و زین در کتاب خود
 اخذة است لکن کافر و رحمة المؤمن رسیدگی در صحیح ابی داؤد حدیث احمد و بیقی از عائشه آورده که گفت موت الفجاءة
 اخذة است و صحاح و در مقام رحمت آورده و صحیح ابی داؤد حدیث احمد و بیقی از عائشه آورده که گفت موت الفجاءة
 احمد از عائشه بسندیه و لفظ او است در حدیث که در حدیث ابن ماجه حدیث احمد از انس ابن مسعود نیز آورده
 و در باب ملاحم و فتن آنچه ذکر میکنند که اینها مباحثی بر بر گرفته و در حدیث احمد که الله من موت رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم فی سقیفة بنی فلان لیتقوا انکم من رانته لظالم ثابت نشد در حدیث صحیح آن نکرده اند و در حدیث
 در صحیح ابی داؤد حدیث ابن عساکر از ابن عباس آورده که عائشه بزرگتر گفت سوگند می دهم ترا بخدا تو میدانی که
 بود من و تو و سقیفة بنی فلان و بیکدیگر سواجور مد نسبت میکردیم اگر چه آنجا بگذشتت بر ما غیر جلدی صلوات الله علیه و آله و سلم
 و فرمود گویا دوست میدارم از او آنچه بدیفع است چرا دوست ندارم هر دو نگاه باش هر آنکه قتال میکند
 دست ترا در حال آنکه وی ظالم است پس گفت پس چه بکنم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در آن روز بودم در سقیفة
 بسیار برگشت و از بیقی از ابوالاسود دلمی و ابن ابی عمیر و ابن ابی عمیر و ابن ابی عمیر و ابن ابی عمیر و ابن ابی عمیر
 و صفها سے بیگانه بگردیدند علی بن ابی طالب و دو سه روز بود در سقیفة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس فرمود
 زود گفت بخوابید زیر من ای صحابه را نزد من بیاورید پس آن روز پس گفت که ای صحابه را نزد من بیاورید پس فرمود
 آن روز را که گذشتت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و او فرمود آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم یا بر دوست میدارم از او آنچه بدیفع است چرا دوست ندارم هر دو نگاه باش هر آنکه قتال میکند
 من است پس از آن گفت ای علی دوست میدارم از او آنچه بدیفع است چرا دوست ندارم این عمر خود را و وی بر
 دو سه روز درین من است پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا بر دوست میدارم از او آنچه بدیفع است
 حال آنکه تو ظالمی پس گفت زبیر علی و شدت فتن من فراتر از من کرد بودم آن قتی از آن بزرگ شنیعه هم از سقیفة
 صلوات الله علیه و آله و سلم و الآن یاد آورده آنچه اسکنند مقاتله کنم تا تو این گفتت برگشت پس پرسید پس روی عبد الله
 ابن الزبیر چه شد ترا از آنکه بد کردی از آنکه بد کردی از آنکه بد کردی از آنکه بد کردی از آنکه بد کردی از آنکه بد کردی

در بیان مرگ ناگهانی

در بیان ملاحم

شعینده بودم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده بود که قتال میکنی بقتل و حال آنکه تو ظالمی اکنون
 قتال نمیکنم اورا پس گفت عبد الله بن الزبیر تو برای قتال نیامده بودی بلکه بحبت اصلاح بین الناس آمده بودی
 ما خدا تعالی اصلاح دهد اینکار را گفت اکنون خود سوگند خورم که قتال نکنم گفت عبد الله پس آزاد کن غلام خود را
 و بایست تا اصلاح دهی میان مردم پس آزاد کرد زبیر غلام خود را و بایستاد و چون خنکات کرد مردم بیکدیگر
 سوار شد بر اسب خود و برفت و آورده اند که چون برفت در موضعی بنام مشقول شد ابن جبرموز که یکی از لشکریان
 علی بود برفت و هم در نماز سر اورا برید و نزد علی آمد و استیذان نمود حضرت امیر اورا اذن در آمدن نداد و گفت ایام
 من از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود قاتل الزبیر فی النار و در روایتی آمده که ابن جبرموز آمد و
 گفت بشارت باد و بشارت قبل زبیر فرمود ترا نیز بشارت باد بدوزخ و نیز آورده اند که چون ابن جبرموز آمد و باو سے
 شمشیر زبیر بود گفت علی این آن شمشیر است که بسیار دور کرد از وجه رسول صلی الله علیه وآله وسلم کرب و اندوه را
 و در روایتی بگفته که گشاده بود صاحب این شمشیر از وجه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و در باب ظهور آیات
 در شهور و آنکه مرویست که چون در رمضان ~~در رمضان~~ مهمته الی غیر ذلک چیزی ثابت نشده و مجموع
 باطل است نعیم ابن حماد و حاکم از ابی هریره آورده که فرمود میباشند هده یعنی آواز سے ملل از آسمان در ماه رمضان
 که بیدار میکنند تا تم را و میترسانند بیدار را پس ازان ظاهر میشود و عصایه و شوال پستر پیدا میشود و آوازی پنهان
 در ذی القعدة پستر سلب کرده میشود حاجیان در ذی الحجه پستر دریده میشود و محارم در محرم پستر میباشند موت
 در صفر پستر تنازع میکنند قتال در شهبه ریح بعد ازان عجب کمال عجب از جادوی و جرب پستر چنان شود که ناله
 پالان کرده شده بهتر باشد از دسک و که کم میکنند صد هزار را حاکم گفته است که این حدیث غریب است و ذی
 گفته که موضوع است و ابن جوزی آنرا در موضوعات آورده که ذکره ایسوی و در تنزیه اشریعه نیز مانند آن آورده
 و مثل آن سخن کرده الله اعلم و در ابی ذم از ابن عبد المنان چیزی سے ثابت نشده در تنزیه اشریعه آورده
 لایله بعد المائت مود و در فیه حاجه گفته که احمد بن حنبل گفته که ابن جبرموز صحیح نیست و ابن جوزی گفته که اگر کسی
 گوید که اسناد و صحیح است گویم که در و سے عنقه است پس احتمال دارد که یکی ازان شعینده باشد از ضعیف
 یا کذاب و نام اورا اسقاط کرده و نگویید صحیح باشد و حال آنکه بسبب این از ائمه و سادات زائده شده اند پس از
 مائت در باب وصی این بعد از ائمه از ائمه و سادات زائده است و ذمت سال و سجدات سال واقع خواهد شد

در بیان ظهور آیات و شهور

در بیان تمام کردن این صیحه

و ذمت آن قوم و مدح آن افراد و بجز در این وقت مجریه و طایف و غیره - ~~بیشتر~~ بشارت الغزوات لکنه قرآن فی جوف
 عالم و تحت فی بیت نالقرامیه رحیل صلح بین قوم و ساجد سینه او و بیست و شش بار در حق حضرت رسول الله صلی الله
 علیه وآله وسلم از احوال است و ظهور ترقی و تغیر در اول دین و استقامت و شریعت و ظهور و عظمت علی اهوم و مخصوص از احوال
 غارت و بنی امیه و ترک و امثال ایشان و وصیت است با لمر و بوج و در اختیار است و ترک صحبت با خلق و فرار از
 فتن بسیار واقع شده و از حد احصا خارج بگشتی که قدر مشترک ازان و اصل بیه تو از توان گفت و بعد ازان در صحاح
 نیز آمده و در احوال او مخصوص که مصنف ذکر کرده و در احتمال دارد و یا بصریح در احادیث مذکور باشد یا باعتبار تعیین وقت
 نشر صحاح معلوم شده باشد و در حدیث الغزوات لکنه یعنی غزوات عالمه کس اندکی قرآن در جوف ظالم که حق آن

در بیان حجیت اجماع

در بیان حجیت اجماع

و نیز در حدیث آمده است که از جمله ائمه است که از هر ائمه و از هر ائمه قرآن را تلاوت می کردند و در نماز یکی را یعنی
 با ما است نه اقرأتم و نه افضل ایشان را اگر بگفتیم چون که قرآنکند ایشان را غنا کرده و در مثال آن اشارت کرد
 سعادت که در تخریم قرآن الجان و قشقی حدیثی بصحت ترسیده و تمامه این محبت سابقا در فصل سعادت
 حضرت بنو سے علیہ السلام در قرأت قرآن گذشته است فتدکر در باب آله الاموال و غیره
 صحیح شده در اثبات حجیت اجماع تسک بایات قرآنی است مثل قوله تعالی **و کذلک جعلناکم ائمه و سلطانا کونوا
 علی الناس** و قوله سبحانه **و ینصیح غیر سبیل المؤمنین الایة** و قوله تعالی **کنتم خیر ائمه اخرجت للناس الایة**
 و حدیث نیز درین باب آمده و مشهور زمان این دو حدیث است اول لایصح استی علی افضل الایة در جامع الاصول
 از حدیث ابن و در اذابی مالک شریعی با بنی لفظ آورده گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تحقیق امان داد
 خدا تعالی شورا از سه چیز است که از ما سے بکنند بر شایسته شایسته تا باک شوید و غالب گردانند اهل باطل را بر اهل حق
 و اجتماع نکنید بر فضیلت و از تره سے از ابن عمر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خدا سبحان
 جمع نمیکنند است مرا یا گفت است مجرد بر فضیلت و دید از هر جماعت است و هر که بدرفتد از جماعت بدرفتد
 بسوسے آتش دوزخ و سبونی از حدیث نیامی مقدسی در شماره و ابن ابی عاصم از انس آورده که خدا تعالی
 امان داد است مرا ازین که اجتماع کنند بر فضیلت و از حدیث حسن از ابن جرییر آورده که گفت رسول خدا صلی
 علیه و آله وسلم در آن کردم بیرون و کار نیز مرا که جمع کند است مرا بر فضیلت پس داد مرا پروردگارا این رسول را در دنیا
 حسنه میگوید که روایت کرد این حدیث را احمد در مسنده خود و طبرانی در معجم کبیر و ابی حنیمه در تاریخ خود از ابی بصیر
 غفار سے بلفظ است **بن ابن لایصح استی علی افضل الایة** فاعطانیها طبرانی در ابن ابی عاصم از ابی مالک شریعی البصر
 اجماع من ثلاث ذکر استخوان ان **لا یجتمع علی ائمه الا لیسوا علیهم** و در حدیث کاتب و ابن مندیه و ضیاء در شماره
 از ابن عمر مرفوعا آورده ان **احمد لایصح بده** **الایة** علی افضل الایة ان **یشریح الایة فاقبوا السواد الاعظم**
فانه من مشذذ ذنی انما یصح من است نزد ترید سے لیکن **لم یذذ الایة** او اتی و روایت کرده ابن ماجه از انس
 مرفوعا است **من جمع فی شوری بر فضیلته** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به**
 سیار آورده و با کج این حدیث مشهور **لم یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به**
 از مرفوع قوز **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به**
 یکی از شما ای که نظر کند در کتاب الله پس اگر نیابد آنرا نظر کند در سنت رسول الله و اگر نیابد در کتاب و سنت بایک
 نظر کند در چیز که جماعت کرده اند مسلمانان بیان و الا اجتمعوا لکننا فی دیگر حدیث ما راه المسلمون حنا فو عند الله
 حسن این را نیز در حدیث حسن گفته که امام احمد در کتاب است در حدیث ابن ابی اناس مرفوعا
روایت زیاد آمده **ما راه المسلمون حنا فو عند الله** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به**
انست که این قول موقوف است بر این **ما راه المسلمون حنا فو عند الله** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به**
 سن استی علی الناس و سبونی از حدیث نیامی مقدسی در شماره و ابن ابی عاصم از انس آورده که خدا تعالی
 موقوف است بر این **ما راه المسلمون حنا فو عند الله** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به** **او یذذ به**
 بعضی در بخار سے و سبونی از حدیث نیامی مقدسی در شماره و ابن ابی عاصم از انس آورده که خدا تعالی

چیز سے ثابت نشدہ وین باب نیز تمسک بکتاب مثل قول تعالیٰ فاحقر وایا اوی الا اجماره و بسنت آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در مواضع عدیدہ اجتہاد و قیاس از وی صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم ہی آید و تمسک کردہ اند چنانچہ
در روایتی از ابی داؤد از امام سلمہ آمدہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ حکم نمیکند من میان شما اگر برای
خود را پنچہ دسے کرده نشدہ است بر من پس ہر گاہ کہ حکم کنم مرا و را بچیز سے از حق برار روی قطع نمیکند برای وی مگر قطع
از تشنہ و در روایت مسلم آمدہ کہ فرمود خستیم من مگر شہر ما شد شما چون امر کنم شما را بچیز سے از برای خود خستیم من مگر
بشر و در روایت احمد آمدہ ما خطی و حمیب و این در امور دنیا و سے سنت و وقوع این در قصہ تائیر مثل سنت و عمدہ
در بیاب حدیث معاذ بن جبل سنت کہ چون فرستاد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اورا بقضا سے من فرمود
بچہ حکم میکنی و فتیکہ عارضن شود ترا حکمی گفت حکم میکنم بکتاب خدای عزوجل فرمود اگر نیابی در کتاب خدا گفت حکم
میکند بسنت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اگر نیابی دست رسول خدا گفت اجتہاد میکنم برای و مگر
خود را تقصیر نمیکند و ان پس از آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سینہ وی و فرمود الحمد للہ الذی سے وفق رسول
لما یرفعہ پر رسول اللہ و اہ الترمذی سے و ابوداؤد و دارقطنی سے در جامع الاصول از ابن شہنشاہی از عبد الرحمن بن
زید آورده کہ گفت بنود ما را حکمی و بنو دیم ما درین مقام پس از ان تقدیر کرد خدای عزوجل بر ما کہ سیدیم ما بجا کے کہ
سے پسند شما پس ہر کہ از شما عارضن شود مرا اورا حکمی بعد ازین باید کہ حکم کن ما پنچہ در کتاب خدا سنت و اگر بیاید اورا
امر سے کہ سنت در کتاب خدا باید کہ حکم کند بد پنچہ حکم کردہ پنچہ از صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر بیاید امر سے کہ سنت
در کتاب خدا و حکم کردہ بدان پیغمبر سے و نہ حکم کردہ اندہ بان - یاں بایکہ اجتہاد کن برای و عقل خود و گوید کہ
من مستیر سم از حکم کردن زیرا کہ حلال بین سنت و عمر مہینہ ۱۱ بار انحال و حرام امر سے - م اند مشقہ میان آنها
گذارد چنر سے را کہ حد شک اندازد را و بر دبان بایکہ - یاں از شہدای خود کہ نوشت بسوساد
عمر ابن الخطاب کہ حکم کن ما پنچہ در کتاب خدا است و اگر نیاشا - کتاب سے و عزوجل حکم کن ما پنچہ سنت رسول کہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر با شد نہ در کتاب خدا و نہ سنت رسول او حکم کن ما پنچہ حکم کردہ اند بر ان صاحبان بود
روایت ابن ابی شیبہ و ابن جریر آمدہ نظر کن بر آنچه آتعل کہ رہ اند بر ان مردم و نگار آید اورا نہ باشد آن حکم در پنچہ
حکم کردہ اند ان صاحبان اگر خواہی پسین بود اگر خواہی پسین و ان پنچہ - یاں مگر تہر زتا اورا سواد این
نظرناظرست و عدم وجوب قیاس بر تقدیر عدم وجوب حکم کن ما پنچہ سنت و مناج و منہن - نون دینی کہ ابوداؤد روایت
کردہ کہ گفت بر سیر ایما الناس بنود را سے پنچہ حکم کردہ اند بر ان صاحبان اگر خواہی پسین و ان پنچہ سنت رسول
از ما مگر ظن و تکلف و انما کہ مرا و سے ازین قول رعایت بقول رسول خدا سے درین باب و پنچہ جہات بر سبت
در ان نہ منع و نہی انان دلیل احادیث دیگر کہ درین باب است پیروایت شریح غیر سے آہ و در سے امر
باجتہاد و راسے کردہ و در روایتی آمدہ کہ شرح نوشت کہ اگر بیاید بر ما پنچہ حکم کن ما پنچہ سنت رسول ہی و احکام انہ سے
اختیار دار سے اگر خواہی مشاورت کن بن و نہی بنیم و مشاورت تو جزا اگر از سلط و امر اندازد کہ سے علی بن ابی حمزہ
فی الحقیقہ میں قیاس بکہ حالت مخمندی دار کہ شدہ بر دست حضرت تکلف بر ان مہتر تہر زتا اما سے شہد کہ رشان مجتہد
و ان شدہ و در صحیح بخاری سے مسلم بسنت ان دواہ آمدہ کہ اگر بچہ صورت انند و او جرور دہ اگر خطا کند یک اجبر استدلال

در بیان حدیث از اسعق بن عینی حدیث

بر حجیت قیاس نتوان کرد زیرا که اجتهاد و بما متر از قیاس است تا مل و تفکر کردن در کتاب و سنت و اقوال علما و تاویل و تطبیق آنرا بسبب دیگر نیز اجتهاد گویند و قیاس یک قسم از اجتهاد است که تعدیه حکم اهل سنت بفرع بعلمت و در احادیثی که واقع شده که اگر در کتاب و سنت و اجماع نیایی عمل کن بر آن متعین است که قیاس است قدر در کتاب
 از اسعق بن عینی حدیثی نا عرضه علی کتاب اشرفان و انفعه فاقبلوه و الا فزوه و غیره ثابت نشده و این حدیث
 از او وضع موضوعات است با جزاف این ثابت شده الا انی اوتیت القرآن و مثل مع و در حدیث دیگر صحیح
 آمده که سبب از شمار ابا بیکه نیایم تکیه زده بر تکیه گاسی و حدیثی از من بوسه رسانند پس وی گوید که ما این حکم را
 در قرآن نمی یابیم چه قرآن داده شده است و مثل آن با آن بهم این حدیث را که چون بشنوید شما از من حدیثی
 عرض کنید آنرا بر کتاب خدا اگر موافق باشد بوسه قبولی کنید آنرا و اگر نه رد کنید سیوطی از حدیث طبرانی
 و محویب از ثوبان آورده باین لفظ عرضوا حدیثی علی کتاب اشرفان و انفعه فنی و انما فکته و نیز از طبرانی از ابن عمر
 آورده که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده شدند بود از موسی پس بسیار گفتند از او زیاد و
 نقصان کردند تا آنکه کافر شدند و نزدیک است که فاش گردد از من احادیث پس هر چه بیاید شمار از حدیث
 من بخواند کتاب خدا را نزول و اندازه کنید بدان آنچه موافق کتاب الله است من گفته ام آنرا آنچه موافق
 نیست من نگفته ام و در مقاصد حسندان را زیاد کرده که پرسیده شد از ما رسیده از عیسی پس بسیار گفتند در او
 و زیاد و نقصان کردند تا آنکه کافر شدند و گفته که پرسیده شد شیخ مالینی شیخ ابن حجر عسقلانی از من حدیث گفت
 این حدیث بطرق متعدده آمده و خالی نیست از مقال و آورده طرق او را بمقتی در کتاب به نقل نتمی و نیز سیوطی
 از ابن عساکر از علی آورده باین لفظ استکون علی رواه یروون الحدیث ما عرضوا علی القرآن فان و انفتت
 القرآن فخذوا به و الا فذعوا به و در مختصر طیبی آورده که خطابی گفته این حدیث را زنادقه وضع کرده اند شیخ مصنف
 میگوید که موضوع ترین موضوعات است یعنی ظاهری است وضع او در قایت ظهور از سیاق کلام و سبب و کلام
 قوم چنان ظاهر میشود که حکم بوضع این حدیث بجهت بطلان معنی و مخالفت اوست مرا حدیث صحیح را زیرا که
 در حدیث صحیح که روایت کرده آنرا ابو ذر و او در رسیده و ابن ماجه از مقدم ابن سعد بیکر آمده که فرمود آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم الا انی اوتیت القرآن و مثل رسیده و انما داگاه باشد که داده شد قرآن و مثل قرآن
 ما و سبب و مخالفت در برون اوست و حی که و ما بنطق عن الله و سبب ان سوال و سبب یوحی و یاد بود این اوست
 احکام و سبب هدایت نام یاد گرفت و مؤید این معنی است آنچه در حدیث عیاض بن ساریه آمده است مثل
 قرآن است بلکه اکثر و نیز مخالفت است آنرا که در حدیث دیگر صحیح که روایت کرد آنرا احمد و ابو داود و ترمذی
 و ابن ماجه و بیهقی آمده که یکی از شمار ابا بیکه نیایم احادیث چنانچه مصنف ذکر کرد اما بطلان معنی از جهت آنکه از
 لازم می آید که ثابت نشود حکم از کلام شرعی صلا حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ثابت نشود
 هیچ حکمی مگر کتاب الله و از ضروریات دین است که نه تخمین است اینست کلام قوم درین مقام و پوشیده ماند
 که این معنی بر آنست که معنی حدیث مذکور این باشد که عرض کنید بر کتاب الله اگر موافق باشد آنرا یعنی اگر
 یافته شود این حکم در قرآن قبول کنید و اگر یافته نشود رد کنید اما ظاهر آنست که معنی اینست اگر موافق باشد

صحیح

قبول کنند الا یعنی اگر موافق نباشد بلکه مخالف باشد در کتب دیگر در رساله مختصر طبری در اصول حدیث روایت کرده فان و افقه فاقبلوه وان خالفه فزوده و برین وجه مخالفت احادیث مذکوره و بطلان معنی که اراده کرده اند لازم نیاید ولیکن این شکل میشود که تواند که در کتاب الله امری نباشد متعلق با آنچه وارد شده است در وسیله حدیث لافیا و لا اثباتا پس موافقت و مخالفت بدان چگونه معلوم گردد مگر آنکه مراد موافقت همین بود که مخالفت و انیت مراد با آنچه بعضی گفته اند که مراد موافقت کتاب الله است نصایب استنباطاً خصوصاً یا عملاً یا چنانکه در قرآن آمده است و ما انکم الرسول نخذوه پس هر چه ثابت شده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ما خودست از الله تعالی با قرآن فاعلم و در بعضی روایات آمده که اذا حثتم عمنی بحدیث یوافق الحق فخذوا به حدیث به اولم احديث یعنی چون حدیث کرده شوید شما بحدیثی که موافق حق است تصدیق کنید و اخذ کنید از خواه در واقع از من باشد یا نباشد یعنی بسیار صحت و صدق حدیث انیت که موافق حق باشد و شاید که موافقت قرآن نیز همین معنی اراده نموده باشد و در مقاصد حسنه میگوید که این را در اوقاتنی در افراد و عقیل در صفحا و ابو جعفر این بجز در جز و ثالث عشر از فوائد خود از ابی هریره مرفوعاً روایت کرده اند و این حدیث یعنی و منکرست و عقیل گفته که این را اسنادی نیست که صحیح باشد انتهی و در تنزیه اشریع گفته که یکجمله گفته که این حدیث نیز زنادقه وضع کرده اند و در روایتی آمده که ما جاءکم عنی من غیر قلته اولم اقله فانی اقول و ما انکم من شرفانی لا اقول شر اخبر احمد و ابن ماجه و اخرج الخطیب اذا حدثتم عن حدیثا تنکره فکذبوا و اخرج احمد و البزار اذا سمعتم الحدیث عن تعرفه فلو کم الحدیث انتهی و اینها همه را همی بجز نیز وضع حدیث بر اسے ترغیب و ترهیب دارد همانا جماعه که آنرا بجز می کنند این را وضع کرده اند برای ترویج موضوعات خود و با جمله مدار و معیار صحت حدیث و عدم آن نزد علما اسنادست نیز غیر دیگر مگر آنکه مخالف صحیح شریعت متواتر باشد و آنجا خود اسناد صحیح نخواهد بود و الله اعلم و در باب تحلیل بنید بیج حدیثی صحیح وارد شده معنی بنید سابقاً معلوم شده است و حل بنید چون بنوشد و سخت نگردد و بحد اسکار نرسد متفق علیه است میان ائمه مذاهب اربعه و اعتقاد حلیت آن از علامات سنت و جماعت و هشتم آنکه و اما اگر سخت گردد و بحد اسکار برسد اکثر بر آنند که حکم فمردار و قایلین کثیر و سه حرامست و نجس و نزد امام ابو صفیه حرامست بعلت سکر چنانکه حکم سائر اشبه به غیر فخرست نزد ایشان اگر برای لهو و لعب نباشد این باب را تفصیلاً در فقه از آنجا باید طلبید و در ابتدا اسے اسلام حکم بجزمت بنید کرده بودند یا بجهت بتیاسے اثر فمردار و مخرج آن بانها یا بجهت تشبه آن ظروف بطروف فخر یا بجهت قلع و جسم ماه و قندید و مبالغه در آن تا آنکه استعمال آن قسم ظروف که در شرب فخر متعارف بود نیز حرام گشته بود هر مشروب که در آن بکنند و چون امر شریعتی است یافت و شرب فخر با کلمه متروک شد امر با باحت بنید و وقوع یافت سیوطی از صحاک م و آنرا که ذکر کرده است نیز ابن مسعود تحریم بنید پس گفت که شاید شدیم ما تحریم او را چنانکه شاید شدید شما و شاید شدیم ما تحلیل آنرا اید و تحریم آنرا و فراموشش کردید شمار و او ابن جریر و از امیر المؤمنین عکرمه آر و گفته مامی نرسیم این بنیدست و یہ ما ما قطع کنیم بوسے چیز سے که در شکمهای است از گوشتها سے شتر تا ایند کند ما او اگر در شکم سے اندازد و شمارا چیز سے باید که مخرج کنند باب آنرا و او ابن ابی شیبہ و از ابن عمر سے آر که تا کورت بنزد و سے بنید حر گفت

در بیان تحلیل بنید

حرام نگردانید آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و لیکن در افتادند صاحب وی و برادرش بر سر نمی کرد ایشان
 ازان روایه ابن جریر و ابی یوسف و ابن کثیر است و با بطلانی از ابتدا در بطرف مخصوص بلکه استعمال آن بطرف
 مطلقا وقت عیافت برود و در آخر خصت و اباحت یافت و در مشکوٰۃ از حدیث ابو مسلم از بریده آورده که گفت گفت
 آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نمی کرده بودم شمارا از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت را و نمی کرده بودم از کباب
 شت آنچه زیاد بود بر سر روزا اکنون نگاه دارید تا هر وقت که نوش آید شمارا و نمی کرده بودم از بنید مگر در مشکوٰۃ اکنون
 بنوشید در هر طرف که خواهرید و بنوشید مسکری را انتهی و امر باغبانان در مشکوٰۃ بجهت آن بود که مشکوٰۃ آب سرد است
 پس بنید در سستی شربت نمی باید آنچه آن که در غرضت در بگردید بعضی کتب فقہ مذکور است که اگر بنید اشتداد و یا بدین
 که پیش از سه روز بود حرام است و اگر سه روز بگذرد و شست نیاید با نجاسات حلال است و در ابتدا در سستی حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم احادیث صحیح آمده و در مشکوٰۃ از حدیث مسلم از انس آورده که گفت تحقیق نوشانیدم
 آن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باین وقت که در رم هم در قسم مشروب است غسل بنید و آب و شیر و از ما نشسته
 آورده که گفت بودیم ما که بنیدیم آنرا از پیغمبر است رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مشکوٰۃ می بستیم درین آنرا
 از بال و مزاج مشکوٰۃ را و بنی بود در پایان نفس سوراخی که از او آب توان خورد بنیدیم سا فقیه برای او
 با در و بنی نوشیدیم با نگاه و بسا فقیه شایان نگاه و بنی نوشیدیم با در از این عباس آورده که ساخته شد بنید
 برای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اولی شب و بنی نوشیدیم در وقت صبح آنروز و شکی که بود از او سه سه آمد
 و فرود آمد آن روز شب رگد فرود آمد و دیگر تا وقت عصر و اگر باقی بماند چیزی سه از او با بنی شایان ما را
 یا امر میکردیم تحقیق آن انتهی نماند باشد که بسیار کرده آنکه مسکری گشت و الا بخار هم چون در او سه یا امر و آنجا
 که اگر مسکری بنیدیم بنی و اگر نه بخار هم بنی شایان زیاد از آن بخار هم از جهت خصیت بود و بنی نوشیدیم از او سه تا باط
 و ز جاب آورده که گفت بنید ساخته شد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مشکوٰۃ و اگر بنی بنیدیم
 بنیدیم آنرا هفتاد و هشتاد که از سنگ بد رسد و از برید آنرا که گفت ز خون نماندند و عیب و آلودگی بنی
 من از طرف و طرف هیچ چیز را حلال و حرام نگرداند و بر مسکری حرام است و در این ایتمانی مسکری
 مگر در طرف چرم اکنون بنوشید آنرا در هر دو غیر آنکه مسکری بنوشید این احادیث همه در مشکوٰۃ و مسکری
 و از صاحب من نیز مانند آن آمده و با وجود آن عجیب است از حدیث که گفته و بخار بنیدیم و هیچ صحیح از حدیث
 گفته که مراد آن بود که تحلیل او علی الاطلاق چیزی سه صحیح را باشد اما این را بخار بنیدیم که در حدیث
 ساخته یعنی آن برای خصیت و الله اعلم و در باب انواع و اقسام بنی نوشیدیم در مشکوٰۃ و در مشکوٰۃ

از زیارت قبور

در بیان انواع بنی نوشیدیم

بنی نوشیدیم در مشکوٰۃ و در مشکوٰۃ و در مشکوٰۃ و در مشکوٰۃ و در مشکوٰۃ و در مشکوٰۃ و در مشکوٰۃ و در مشکوٰۃ
 آورده العلم تجرید صلی الله علیه و آله وسلم و فرمایند بنی نوشیدیم و بنی نوشیدیم و بنی نوشیدیم و بنی نوشیدیم
 این حدیث را در سستی و بیان کرده علت آنرا و در سستی آنرا و در سستی آنرا و در سستی آنرا و در سستی آنرا
 عمایس عراق و قلم بنی نوشیدیم و بنی نوشیدیم و بنی نوشیدیم و بنی نوشیدیم و بنی نوشیدیم و بنی نوشیدیم
 در خط سستی و بنی نوشیدیم و بنی نوشیدیم و بنی نوشیدیم و بنی نوشیدیم و بنی نوشیدیم و بنی نوشیدیم

رود در طاعت خدا سے غز دل در ایہ منزل خود را و حال آنکہ نیست بر دوسے هیچ خطیہ کہ مطالبہ کند از خداست
 بہ این دو گفتہ کہ در ہنادوسے سیف ست و بر این حدیث را طریقے دیگر نیز بہت حدیث دیگر چون مساعت کہند
 بخیر بودی تھے پاسے زیر کہ حق تعالی منافع سگد و از اجرا اور بر متعل طبرانی این حدیث را آوردہ و دوسے
 سلیمان ست و سیحی و بلقینی اور امقر و ہشتہ اند حکم بوضع نکرده و نیز آوردہ کہ فرمود دوسے صلے اللہ علیہ وآلہ
 خیر و او را جبرئیل کہ نا اجمالی لطف میکند بسوسے مذکہ خود کہ میر و دتی پاسے در طلب خیر و در دوسے نیز سلیمان ست
 و نیز آوردہ کہ کہ بر دوسے خیرتی پاسے گو یا کہ میر و دبر زمین بہت دستغفار میکنند برای وی ملائکہ و بیج
 میکنند اعضا سے اہ این حدیث را ابن جوز سے آوردہ و گفتہ کہ در ہنادوی مجاہدین اند و گفتہ کہ ابن جوز سے گفتہ است
 کہ بعضی از طلبہ علم را دیدم کہ تہی پاسے میرفتند در طلب علم از جهت عمل کردن باین احادیث موضوعہ کہ منزه بہت
 از دوسے شریعت زیر کہ تہی پاسے رفتن ایذا میکند چشم را و پاسے را و ممکن نیست با دوسے توحے و احترام از پنجاست
 و اگر بہ اند آن جماعت کہ این احادیث صحیح نسبت و تہی پاسے رفتن متضمن شہرت تہی دست ہرگز آنرا نکنند فلان
 در العلم و السیاد انتہی و اما تعلق در طلب علم و در تہیہ بشریہ سے آرہ کہ بس من اخلاق المؤمن التملق الا فی
 طلب العلم و سگودیکہ روایت کردہ و این حدیث را ابن عد سے فی اکامل و از معاذ و از ابی امامہ و از ابی ہریرہ
 لفظ لا یسجد و لا تملق الا فی طلب العلم و در ہر یکے ازین اسانید جماعہ انہ یستعان و بعضی نیز حدیث معاذ و ابی ہریرہ
 را روایت کردہ و تضعیف نمودہ و گفتہ کہ روایت کردہ شدہ است از وجود و بہرہ عنایت اند و روایت کردہ است
 و لمی ہر کہ پست کند آواز خود را نزد علما باشد روز قیامت بان کسانیکہ استخوان کردہ است حق تعالی تلو بہ
 ایشان را برای اتقوسے از اصحاب من و یکی نیست در تعلق و تواضع مگر در آنچه برای خداست یہ طلب علم ست و
 این حدیث بہ تضعیف و مشرت و اما در عقوبت سلمان بابہ بر یہ است رواہ علیہ صبیان چون عدل کنند
 میان ایشان نوشتہ شود روز قیامت بانما لمان روایت کردہ این را ابن مہر و ویر و دوسے مطعونانند و آنچه
 معروف است آنست کہ این قول کقول شامی ست و روایت کردہ ابن ابی الدنا از قول حسن بصرہ روایت کردہ
 ابن فضالہ از قول مجاہد و موقوف بر ابن عباس نیز آوردہ و ہنادوی متم ست و روایت کردہ از ابی امامہ مرفو ما کہ
 دورترین مردم از خدا سے غزو علا روز قیامت او کس با یکی مردیست کہ مجاہد ست میکند ہر او و سر یہ میگوند
 از ظلم و جور تصدیق میکنند ایشان را دیگر معلہ صبیان کہ عدل و دوامات میکنند میان ایشان بہ مراقبت میکنند
 خدا را در شیم و در ہنادوی حدیث محمولہ مذ و نیز آوردہ کہ بدترین مردم معلہ اند کہ کم میکنند رحمت بر ہم و غفلت و
 شدت مینمایند مسکین و در ہنادوی سے سیف و سعد اند و سعد متم تر است و ریحازیر کہ میگوند کہ روزی ہر دے
 برو سے گریان آمد پرسید کہ چه شد ترا کہ میگونی ای پسر من گفت معلم من زدہ ست مرا گفت من جزای ذون
 ویرا سے دہم پس وضع کرد این حدیث را و گفت حاشا فلان الخ و آوردہ اسے فقر بر علما ان از حدیث انس سے آوردہ
 کہ گفت گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جمع شوید و بردارید دستہای خود را پس جمع شدیم ما سرد شیم دستہا
 خود را بستر گفت خداوند انفر کرد ان مسلمان را تا نزد قرآن و غنی گردان علما اما نزد دین بودہ ہنادوی ابن سینہ
 محمولہ و ذہبی گفتہ است کہ شاید کہ این حدیث از وضع محمد ابن داؤد دست رر مع عنان و دوسے تکب

برای ایشان نیز آورده که معلمان بهترین مردم اند هر گاه که کلمه می شود ذکر یعنی قرآن و سبک خوانند او را و عطا کنند برایشان
 و اجاره نگیرند تا بیرون نیارند ایشان را از ثواب علم چون بگوید مرصی را بگو بسم الله الرحمن الرحیم پس بگوید صبی
 بسم الله الرحمن الرحیم بنویسد حق تعالی برات مرصی او بر آستین او را و بر آستین او را از آتش و دوزخ
 و در اسناد این حدیث جو بیار سے است که مضمونست موضع و نیز آورده که آن حضرت فرمود صلوات الله علیه و آله و سلم خداوند
 بیامرز معلمان را و در از گردان عمرت سے ایشان را و برکت دهد در کسبها سے ایشان و در بعضی طرق آمده که سایه
 کن ایشان را در زیر سایه خود روز سے که سایه نیست جز سایه تو زیرا که ایشان تعلیم میکنند کتاب ترا که منزلت است
 تو پس گفته که آنرا کرده این را ابن فرحان و سیوطی گفته که این را شرا ب است و الله اعلم و از حالتش مرفوعاً آورده
 که فرمود آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم نزد ازترین چیز سے که گرفته شود برو سے اجر کتاب الله است روا
 کرد این حدیث را ابن عدی فی الکامل و دوسے منکر است ازین طریق و الا این حدیث در صحیح بخاری سے است
 که در رقیه کتاب الله آورده و مراد از آن حدیث است و از ابن عمر آورده که گفت نبی کریم صلی الله علیه و آله و سلم
 از تعلیم و اذان با جرت و فرمود هر که بکند آنرا تعلیم لعنة الله و الملائكة و الناس جمعین گفته که جز قانی این حدیث
 آورده و در اسناد وی دو کس اند متروک و در دوسے نقطه عیون و تعقب کرده است که در اشوا پند
 بعضی صحیح و بعضی حسن و در باب جلاله کان و مع این حدیث نامبر است آمده و نیز این حدیث را
 صحیح الدجال و مع سبعون الف حایک گفته اند که ابوان مع از دوسے این روایت کرده و در اسناد ابن ظلمات اند
 بعضی مرفوع بعضی و نیز آورده که لا تشیروا الحاکم و الامین باحایکان و مولیان شوریته نکیه که ناقص جعل اند و
 گفته که در اسناد ابن فلام خلیل است و نیز آمده از ذوق عبید الله بن زیاد که خدا تعالی سلب کرده است عقلمان
 ایشان را و نزع کرده است برکت از کسبها ایشان و گفته که آفت این حدیث عبید الله است و وی روایت میکنند
 سو حذوات را و بعضی گفته اند که آفت این احمد است و از وی روایت کرده است و بعضی طرق و ابی بن
 سز زیاد کرده و در اسناد دوسے محمدی سے است که کذاب مجاہر نفس است و ابن النجار نیز روایت کرده و گفته که منکر
 است و از حدیث ابن عباس آورده که هر که در یاد از شمار زانی را که طالب کند حایکان علم را مگر نیرد و در روایت
 آمده که ایشانند که بول کردند در کعبه و در دیدند ریمان مریم را و امام یحیی را و راه پرسید از ایشان مریم و فرمودند
 او را غیر راه راست ابن جوز سے گفته که پوشیده نیست بر صبیان جاهل که این حدیث موضوع است و در ترمذی
 گفته که لا تلغوا الحاکم فان اول من حاک ابی آدم روایت کرده این را از اسے از انس و دوسے سوبان بن قان
 و در نیز ان گفته که روایت کرده است وی خبر سنکر را و سیوطی گفته که آنست که آن زمین خبرت و ابن حبان
 گفته که سوبان نقه است لیکن خطا میکنند و غیب می آرد و در باب انشاء شعر بعد از شاد و گنگا به شستن عرض با عطا
 و دم بعد بن نقه و مذمت علماء بر سلاطین روید چیز سے ثابت نشده در ترمذی اشعریه و انشاء شعر بعد از عشا آورده
 که هر که بخواند بیت شعر را بعد از عشا بیخیر قبول کند خدا تعالی از وی نماز انشب و گفته که روایت کرده این حدیث را
 عقیبا و در اسناد دوسے قزعه است و دوسے مضطرب الحدیث کثیر الخطا است و ماصم دوسے مجول است و تعقب کرده است
 با کله روایت کرده است او را احمد و قزعه نیز بعضی نقه میدارند بعضی ضعیف و مصل کلام بعضی آنست که حدیث و

در بیان ذم و جرح و تالیفات

در بیان تالیفات و ترمیم و تالیفات

و

دور تہ حسن است و در نگاہ استین عرض با عطا سے متعرا آورده در من اراد بر والدید فلیفظ اللہ او سر کہ خواہد کرد
نیکو کار باشد بہ پدرو ما و خود باید کہ بہ پایشرا یعنی اگر ندہد ششام میکنند مادر و پدر او را چون بہ بی بی می کنند
ایشان را چون باعث برین اوست این لوح و ذم منسوب خواہد شد بوسے و گفته کہ این جوسے سے این حدیث را
آورده و گفته کہ در اسناد و سے ابراہیم است و از طریق دیگر دلیلی نیز روایت کرده و در و سے محبوبی است و در ذم
تعبی بے نقہ آورده کہ لا خیر فی قرأۃ الا بتدبر و لا عبادۃ الا بالیقہ و مجلس فقید خیر من عبادۃ ستین سنتہ و گفته کہ
روایت کرده این حدیث را خطیب در مشفق و منفرق و روایت کرده در و سے لیکن گفته خیر من عبادۃ ستہ دورا
بہر دو متروک اند و نیز آورده کہ شعبہ بخر نقہ ہجو حماریت در طاعونہ یعنی خر خراس و گفته کہ روایت کرده این حدیث را
ابو نعیم و صحیح نیست و تعقب کردہ شد باین کہ روایت کرده این را نعیم بن حماد و طیبی در ترغیب و در مذمت علما
کہ بر سلاطین روئند آورده کہ علما اسنا سے پیغمبران اند بر بندگان ما دام کہ مخالفت نکنند سلطان را در مخالفت
کنند دنیا را چون داخلت کنند دنیا را و مخالفت کنند سلطان را پس تحقیق خیانت کردند پیغمبران را و گفته کہ
روایت کرده این حدیث را حاکم و در اسناد و سے مترک است و مجہول و عسکری سے آنرا بسند ضعیف از امیر المؤمنین
علی نیز آورده و ابو نعیم در حلیہ از قول امام جعفر صادق نیز آورده و او را ثواب کثیر و از صحیح و حسن زیادہ چہل حدیث
سپس این حدیث بمقتضای عنایت اہل حدیث حسن باشد انتہی و پوشیدہ نماند کہ در بیخ فضل علم بر عبادت
و عالم بر عابد و ترغیب بر تحصیل علم و تلمیم احادیث آمدہ خارج از حدیث و جمعا درین حدیث کہ فضل لعالم
علی العابد کفضل علی اونا کہ در نیاب کفایت است و در ذم علما سے و کہ عمل کنند و آنرا وسیلہ دنیا سازند
و دین را بدینا بفرود شتابند نیز احادیث بسیار آمدہ و اگر در ذم مخالفت سلاطین آمدہ نیز از جمہت ہیں خواہد بود
چنانکہ عظمت مدائلت و نیادال است بران و الا اگر بر سلاطین بر وند و امر معروف کنند و ترویج دین نمایند
و دہانت نوزند و دین بدینا فرو شدند مذموم نبود بلکہ اجر و ثواب آنرا و اکمل است و احادیث صحیحہ و خیاب
و ار و کمالی سخن و در باب مساحت ملما و زیارت ملائکہ قبور علما را چیزی سے ثابت نشدہ و در تشریح اشہار آورده
کہ آن حضرت صلوات اللہ علیہ و آلہ وسلم بابی بر سرہ فرمود بالی بر سرہ تعلیم کن مردم را قرآن را و تلمیم کن آنرا ایسرتے
و راستی کہ اگر کسی سے تو و تو برین حال باشی زیارت میکنند ملائکہ قبر ترا چنانکہ زیارت کردہ میشود بیت عتیق
یعنی کتبہ عظیمہ و تعلیم کن مردم را سنت ہر اگر چہ ناموش و ازند ایشان آنرا اگر دستداری کہ موقوف کردہ نشوی تو بر عمار طرفہ عتیق
حدیث کنن موسین خدا حدیثی برای عتیق فرود گفته کہ روایت کرده این حدیث را خطیب در روی ابو ہام است و تعقب کردہ شدہ است کہ این
طریق دیگر نیز بہت نرہ ابو نعیم و التمر علم و در باب التمرق است بر ہفتاد و دو فرقہ چیزی ثابت شدہ و اللہ اعلم بالصواب جامع کتاب
از حدیث ابو داؤد و ترمذی از زبانی ہریرہ آورده کہ گفت گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تفرق کردند ہر ہفتاد و یک فرقہ
یا ہفتاد و دو فرقہ و نصاریٰ نیز مثل آن و ہر انجا است کہ منفرق شوند امت من بر ہفتاد و ہشت فرقہ و در روایت
از ترمذی سے آمدہ است کہ متفرق شدند نصاریٰ سے بر ہفتاد و ہشت فرقہ یا ہفتاد و دو فرقہ و در روایت
عز حدیث است و در ذم پیغمبر سے کہ گفت کہ ہفتاد و دو فرقہ نصاریٰ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تفرق
و از ہوا گاہ با شمشیر کہ آنرا کہ ہفتاد و دو فرقہ نصاریٰ تفرق شد ہر ہفتاد و دو فرقہ است

که مفرق شود این است بر هفتاد و سه و هفتاد و دو انسان در آتش بی در هشتاد و بی اجماعه و زیاد کرده در حدیث
 که بیرون آید از امت من احوام که سرایت کند در ایشان با هو اچنانکه سرایت میکند کلب در صاحب خود
 که باقی نمی ماند از سوسه گی و نه بدست گرانکه در سوسه آید و سوسه و کلب بفتح لام ملتی که از گزیدن ساکن بود
 پیدا شود و از ترندس از عمر و ابن العاص آورد که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر آنکه نیاید
 بدامت من آنچه آمده بر بنی اسرائیل نهد و نخل با نخل تا آنکه اگر باشد از ایشان کسی که زنا کند یا زود
 علائیه باشد بدامت من نیز کسی که پیدا شود که بکند این شنیعه را و مفرق شد بدست اسرائیل بر هفتاد و دو
 مفرق شود بدامت من بر هفتاد و سه ملت همه آنها در آتش روند مگر یک ملت گفتند کیست یا رسول الله
 آن یک ملت فرمود آنکه باشد بر آنچه من برانم و اصحاب من و در جمع اجماع از حدیث ابن ماجه از عوف
 ابن مالک آورده که مفرق شدند یهود بر هفتاد و یک فرقه پس کی در حنیت و هفتاد و دو باره مفرق شدند
 نصاری بر هفتاد و دو فرقه هفتاد و یک در آتش و کی در هشتاد و سه گویند آن نداسه که بقاسه ذات محمد
 و دست قدرت اوست هر آنکه مفرق شود بدامت من بر هفتاد و سه فرقه و یازده هشتاد و دو در
 آتش از ابن عدسه از ابی هریره همین مقدار آورده که مفرق شدند یهود بر هفتاد و یک فرقه و تفرق کردند
 نصاری بر هفتاد و دو فرقه و افتراق کنند امت من بر هفتاد و سه و حدیث معاویه را ابی داود و حدیث عمر
 ابن العاص را از ترندس نیز آورده و در مقاصد گفته که حدیث تفرق امت یهود و ترندس و
 ابن ماجه از ابی هریره رفع کرده و ترندس گفته که حدیث حسن صحیح با این لفظ که افتراق امت الیهود علی احیاس
 او اشبهن بسببین فرقه انصاری که کذاک و تفرق امتی ملی ملت و سببین فرقه کلمه فی الامارنا واحد قالوا
 سن هی بار رسول الله قال الذین هم ملی ما انا علیه و اصحابی و گفته که مانند یخدیث نزد ابن حبان و حاکم
 ایشان نیز آمده و حاکم گفته که این حدیث کبیر است در صحیح تحقیق در اینست که در حدیث است از سعد بن ابی
 و ابن عمر و عوف بن مالک قلت عن انس و جابر ابی امامه و ابن عمر و ابن مسعود و علی و عمر و ابن عون و امیر
 و ابی الدرداء و سعویه و وائل انتی و باجماع این حدیثی است که طرق آن بسبب است و این صحت آن حکم کرده و نیز
 در جمیع طرق افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه آمده بر هفتاد و دو و اولاد یک طریق که سید علی از حدیث ابن
 زالس آورده که بنی اسرائیل مفرق شدند بر هفتاد و یک فرقه بدامت من مفرق شوند بر هفتاد و دو فرقه
 همه در آتش مگر کی و بی اجماعه و در کتب دیگر از ابن ماجه نیز هفتاد و سه آمده و چنانکه سیوطی هم از ابن ماجه از
 عوف ابن مالک چنین آورده و لهذا مصنف حکم کرده که در باب افتراق امت بر هفتاد و دو فرقه چیزی که
 ثابت نشده یعنی آنچه ثابت شده افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه است نه هفتاد و دو فرقه و در بعضی نسخ
 بجای لفظ سوسه واقع است اگر انچه بنی است کلام مصنف محل سخن است چنانکه ثابت کردیم و الله اعلم
 به آنکه در شرح این حدیث گفته اند که مراد بدامت است اجابت است یعنی آنها که اسلام آورده و دعوت ایمان را
 از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اجابت نموده اند چه افتاد است امتی علی هر درین معنی است بدامت دعوت
 به عیبت بدامت ری صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه ناس است و بیشک تفرق کافه ناس زیاده برین حدیث

در حدیث

و مراد بلوغ باین عدد دست و توانند که در وقت زیادت ازان نیز کرده و نیز مراد بفرق در قبول و عقائد دست
 و الا در فروع و احکام فقیهه بیشتر ازان است و مراد بدخول تا رو سجات ازان بحجت عقیده است نه عمل الا
 و دخول فرقه ناجیه در نماز بجز اسے عمل نیز جائزست و این فرق همه اهل قبله اند و کفیر آنها مذموب اهل سنت و عقائد
 نه اگر چه کفر بر آنها لازم آمده و درین مقام مقال بسیارست و اشتر علم بحقیقه الحال و الیه المروج و المال الصالح
 علی السید المصطفی الایمن محمد و آله و صحبه و اتباعه اجمعین و بذا آخر ما اراد الله من هذا العبد الضعیف المسکین
 عبد الحق بن سیف الدین تعلیقہ علی شرح هذا الكتاب المستطاب و اشتر علم بالنعو اب و الیه المروج و المال
 تم تسویہ هذا الكتاب بین الصلواتین من يوم الاثنين الرابع والعشرين من شهر جمادى الاولى سنة ثمان و عشرين
 و عشرين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ السَّعَادَةَ سَعَادَةُ الْوَالِدِ الْكَافِرِ وَالْكَافِرِ الْبَاطِلِ

ایها الناس انک در دنیا و در آخرت هر دو در کمال سعادت و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم
 کیف سگات شرح مفهوم ذلك الكتاب لا ذیب فیه همچنین کتب می باشند که هدی للیقین
 شان نیست در اینجا یک نکته باریک بیدیه دل دیدنی است که صفت آن تقین که بقا و بدی للیقین از مجموع کتب است
 سے نیزند بلفظ و عمارت یومنون بسیار غیب تغییر و تحویب میفرماید لاجرم بعضی و تخصیص این لفظ خاص توان
 که از لفظ یومنون بالغیب کدام ارباب مراد تواند بود پس اگر از لفظ بالغیب ذات باری تعالی کبریا مراد گرفته آید که
 خدا را نادیده غایبانه ایمان آورده اند درست نمی تواند نشست زیرا که بنا بر دیدنی چشم ظاهر همه نوع بشر بالا جماع از انبیا
 و اولیا و اصغیا شریک اند که مثل حضرت موسی علیه السلام سوس آسرنی لکن تمرا فی شین این معانی چشم ظاهر درین
 عالم ظاهر محال است که میفرماید و ما کان لبشر ان یشکک الله ما الله الذی یخیر ما یشاء و ما یشاء حساب الخ
 پس درین عالم صورت چنین صورت است که صورتش دیدن محال است بلکه کلامش هم بی پرده نتوان شنید گفتند
 وانی گویش چشم پر پرده داود اند چه نیکر چشم حیرت و بش ز گویشش بوش یعنی که پرده آمده واجب
 گویش چشم که نیکری بپوشش و گر بشنوی نموشش چه بی پرده دیدنش نتوان بل کلام هم بی پرده نشنود
 بود پرده گویشش چه معنی هر قی سماء حجاب همین بود چه خود پرده بیدیه و گوش است پرده پوشش پس
 طمیر دیدن او کار دیده نیست چه نیکر بیدیه دل بگویشش بوشش لاجرم اگر از معنی یومنون بالغیب
 همین دیدن چشم ظاهر مراد گیرند تا تمام نوع بشر علی الهوم در بندش شریک غالب بالاتفاق اندر هیچ فایده تخصیص
 ازین لفظ یافته شد و اگر معنی دیگر بیدیه دل نگاه کرده شود پس چنانکه بیدیه ظاهر دیدنش محال است همچنان بیدیه
 باطن ندیدنش و غیبت او محال است که گفته شد برسان بر جانگر سے غیر از خدا نیست و ولیکن دیده او در کمال
 یکی جو یا که یار من کجا هست چه کی گویا که یار من کجا هست چه درین مقام گر بیدیش و مشا به اش قائل بنباشیم

عطار گوید از اینجاست که در صفحہ دوم دریا چه بین کتاب بد اختیار کلمه حق از زبان جبه الحق محقق را بودی علیه الرحمه که
 شارح این کتاب است بزبان خامه و از خامه بنامه رسیده که در مقام سپاس بزرگی نه معاذ الله در مقام تعلی خود و عیب
 افاده سے فرماید که بعبارت نوشستنش درین مقام مناسب مقام نمود **و فی هذا** پیغمبر در روز سوم صفحہ دوم این
 عبارت است که نظر بحقیقت و ارزش و سبب انصاف تمام این طوائف را که خامل لایه علم و رفیع اعلا دین و حافظان
 مشرعیت اند بر افراد و کتب ثابت و برورانی که جمع بر خوان مانده فضل افاده در ریزه چینیان خوان احسان بسیار
 شکر و امتنان در حق نعمت شناسی لازم و باین حساب پیشینان استاد و ولی نعمت پیشینان باشند پس بیان این
 فضل و رعایت ادب نسبت با ایشان واجب اگر چه تواند که بعضی پیشینان با حرز نقشبند و در زمرت اربعض پیشینان
 در گذرند **فَضِّلَ اللهُ لِي سَائِدَةً وَ اللَّهُ ذُو الْعَرْشِ الْعَظِيمِ يَا دُو فَضِّلَ الْعِلْمَ لَنَا لَكَ انْ تَحْتَمِنَا بِفَضْلِكَ**
 و کرمک لایم اکمل انت الغزیرت تقوی پس این فقره اخیر از لفظ اگر چه تا از آخر فقره واضح تر پیدا است که میتواند شدت استحضار
 بر سابقین بقیقت بزرگو بعد از این فقره که طلب دعا از ان دو افاضل العظیم است این استماع است که با رب به شخصیت پیشینان
 در مخصوص کردن **تَحْتَ طَائِفٍ بَاهِئَةٍ** پس بقیقت و ترجیح و ترقی متانین بر تقدیم از زمین کتاب است که با شایع
 به زاول به کشف این نکته بلا حمله با استیعاب این کتاب بر دل صاحبان معنی تمام نکاشفت میشود که چه در با او را
 و تقریر این را حضرت شارح علیه الرحمه صلاح فرموده اند لاجرم این کتاب انقباض قبول دعای حضرت
 شارح علیه الرحمه توان دانست که عبارت دعا و سوال بلفظ **اللَّهُ يَا دُو فَضِّلَ الْعِلْمَ لَنَا لَكَ انْ تَحْتَمِنَا بِفَضْلِكَ**
مِنْ تَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْعَرْشِ الْعَظِيمِ پس چنانکه معرفت احدی است از همه این قدر مرتبه عنایت از صلح توان دانست
 لاجرم مرتبه این تصنیف از مصنف بر آن زیاده است بدست و توغیل و تنقیح و تین و تحقیق مصنف از این تصنیف
 توان سجید که از نهایت محقق و دقیقه است با تمام محقق و به سبب نام بر آورده است رحمه الله علیه این یک کتاب
 که مشتمل نمونه از خرد و از منجز تصنیفات اوست که کتابی از دنیایات و آداب و الهیات و شریعت و طریقت و حقیقت
 و معرفت و فقر و فنا و تصوف بوده باشد که در سندی است مساکی و مانندی از قول محقق علیه الرحمه نبوده است
 و آنچه جدا گانه تصانیف مبسوطه دفتر و دفتر منت با بر بیان مشاخرین از باقیات صالحات خیر باقی و جاری دوامی ابدی
 است محتاج بیان نبوده است که عیان است پس اکنون بجز سخن توان رسید که از سلف تا خلف تقاضای طبیعی
 جمیع صاحب طبعان است که جوش طبیعت را بر کاغذ و قلم بر آورده تمام اوقات فرصت را بجهن تالیفات و
 تصنیفات صرف میکنند که به ازین یا و کار سے و باقیات صالحات ابدی و دوامی و خیر جاری نفع رسان عالمیان تواند بود
 حتی که ازین کتاب بجز همه سجداتی و بی استعدادی و کم و عتی و پریشانها دفتر با چون نام خود میا و کنایده اند
 پس همچو تصنیفات و خامه فرسایها که هر نفس بشهر البقدر استعداد و معلومات فردش تقاضای جمعی و طبیعی باشد که
 بگفتن چند شعریات عاشقانه مجازی دروغ و لغو محض شبها بر روز آورده در مصارعت خطیر بقدر مقدور خود با محض
 داو سخن صرف کرده صحبت با مشاعر و مناشره گری می کنند فکیف که در باب فضل و کمال ارباب علوم علوی عقلی و نقلی که همین
 تصنیفات و تالیفات مبسوطه غدا سے روح شان است آنما هر قدر که درین کار و بسط تصانیف مجاهدات بکار بر آورند چنان
 که دیگر نغذای روح خود پرورشند از اینجا است که هزاران کتب بسط علیه یا ان منق و بقیق زبانه زند که کفر و

انصاف و کرامت کے کارے کہ جرات مصنف کتاب بانصرہ میں سعادت لکھ کر کہ نوبت وصیت بقید اختصار بفرزین
 رسید از وہم بوجہ وصیت پر سے باختصار صورت نہ نسبت و درین مطبع بدون وصیت بچنان طوالت و شرح و ترجمہ
 و انطباع و تکثیر تکمیل رسید پس ملاحظہ ہو کہ در ہر چوکا نامہ ہا نظر بر منافع مطبع است یا منافع عام و ایساے نام ہمنفین
 تمام ست لاجرم درین تخصیص خاص تشنہ و خاص بدون این مطبع محتاج بیان بنودہ است خصوصاً در ترقیات
 و اشاعت و تصحیح و ترجمہ و تشریح و تنقیح و تشنہ و اشاعت و تسہیل ارزانی کتب دنیات اسلام این راجعہ رحمت شامہ
 اتی تو ان گفت کہ مانند باران رحمت بے حسابش ہمہ جا رسیدہ پس این رتبہ دیگر مطابع قلیل البیناعت را کے
 نصیب ست کہ ہمہ جا نظر بر نفع خود ست نہ بر نفع عام و بقا و احیای نام ہا سے سابقین فا انظر و کیف
 كان كذا هذا من فضل ربِّي يجتنب من يشاء والله ذو الفضل العظيم

طبع شد ماہ جون ۱۳۰۲ء مطابق ماہ اول سنہ ۱۳۰۲ ہجری



۱۶۰۲

الف ۱۱